www.ebnearabi.com

۲

عرفان

از حقیقت تا پندار

گذاری در مکتب لاله‌زاری (علامه طهرانی)

مجتبی عابدی

۲ عرفان، از حقیقت تا پندار
گذاری در مکتب لاله‌زاری (علامه طهرانی)
مجتبی عابدی
فرزانگان

تصوف حوزوی یکی از جریان‌های مدعی عرفان و معنویت معاصر در ایران است که در لباس دین و در پوشش مذهب و شریعت، تا عمیق‌ترین لایه‌های فرهنگی جامعه نفوذ کرده است و باورها و اعتقادات صوفیانه را به اسم عرفان ناب شیعی به عرفان جویان ارائه می‌دهد. این نوشتار به بازخوانی افکار و باورهای یکی از تاثیرگذارترین شعبه‌های تصوف حوزوی (موسوم به مکتب علامه طهرانی) می‌پردازد.

گروه مطالعاتی فراسو

www.ebnearabi.com

بسم الله الرحمن الرحیم

www.ebnearabi.com

www.ebnearabi.com

عرفان، از حقیقت تا پندار
(۲)

گذاری در مکتب لاله‌زاری (علامه طهرانی)

مجتبی عابدی

www.ebnearabi.com

عرفان، از حقیقت تا پندار (۲)

گذاری در مکتب لاله زاری (علامه طهرانی)

مجتبی عابدی

نوبت چاپ: اوّل، زمستان ۱۴۰۰
شمارگان: ۱۰۰۰
ایمیل: group_farasoo@yahoo.com
تلگرام: telegram.me/group_farasoo

www.ebnearabi.com

فهرست مطالب

آغاز سخن ۹

پیشگفتار ۱۱

عرفان و تصوف ۱۳

۱. فلاسفه (طریق عقل) ۱۴

۲. مکتب عرفا و تصوف (طریق دل) ۱۵

۳. مکتب وحی و نبوت ۱۵

اقرار لاله‌زاری‌ها به صوفی‌بودن ۱۶

بخش اول

دیدگاه‌های عرفانی-صوفیانه/ ۲۱

فصل اول: توحید وحدت شخصیه وجود ۲۳

فناء فی الله ۲۶

مستند نظریهٔ وحدت وجود ۲۹

مشرک‌دانستن تمام مسلمانان ۳۰

نجاسات و قاذورات جلوه‌ای از ذات خدا ۳۱

وعده‌های بیهوده در رسیدن به الوهیت و ربوبیت ۳۲

فصل دوم: ولایت نوعیه در مکتب لاله‌زاری ۳۴

بی‌نیازی از امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶

اتصال به لوح محفوظ و تعیین زمان ظهور ۳۹

www.ebnearabi.com

عصمت اقطاب ۴۰

حجیت ذاتی سخنان اقطاب به دلیل قوه عصمت ۴۳

عرضه‌نکردن کلام قطب بر کتاب و سنت ۴۴

تسلیم‌شدن نزد قطب و تبعیت بی‌چون‌وچرا از وی ۴۵

ادعای طهرانی‌ها پیرامون شهادت شهید مطهری رحمه‌الله ۴۹

تبعیت از قطب در مسائل خلاف شرع ۵۱

ولایت تشریعی اقطاب ۵۳

ایمان واقعی تنها در گرو سلوک در طریقت لاله‌زاری ۵۸

فصل سوم: غلو و زیاده‌گویی ۵۹

کاستن از شأن معصومین و تحقیر معجزات انبیا ۶۱

ستایش از خویشتن در کلام هاشم حداد (نعلبند) ۶۶

اراده خدا تابع اراده هاشم حداد ۶۷

بوییدن بوی بدن حداد ۶۸

ستایش از خویشتن در کلام محمدحسین طهرانی ۶۹

فصل چهارم: رویکرد سیاسی جریان لاله‌زاری ۷۲

نفر اول انقلاب ۷۳

نجات جان امام خمینی رحمه‌الله و تثبیت مرجعیت ایشان ۷۷

خیانت تمام انقلابیون به لاله‌زاری‌ها ۷۸

دیدگاه لاله‌زاری‌ها پیرامون ولایت فقیه ۸۰

اعتراض به لقب امام ۸۴

اعتراض به سخرانی‌ها و نامه‌های امام خمینی رحمه‌الله ۸۶

مخالفت لاله‌زاری با تصمیم حوزویان و روحانیون انقلابی ۸۶

موضع لاله‌زاری‌ها پیرامون دفاع مقدس ۸۸

فصل پنجم: گریه و اندوه در فرقه لاله‌زاری ۸۹

www.ebnearabi.com

شادی در روز عاشورا ۸۹
ناراحتی و گریه در فراغ شاگرد ۹۴
فصل ششم: لعن و عذاب در دیدگاه لاله‌زاری‌ها ۹۵
فصل هفتم: تمجید از اقطاب فرقه‌های گمراه صوفیه ۹۸
تمجید از اقطاب فرقه گنابادی ۹۸
تمجید از اقطاب نعمت‌اللهیه ۱۰۶
فصل هشتم: جایگاه شریعت در جریان لاله‌زاری ۱۰۹
اعتراف رهبران لاله‌زاریه به شریعت‌گریزی ۱۰۹
ترک شریعت در حالت مستی و فنا ۱۱۱
شریعت‌گریزی برپایه اندیشه فناء فی الله ۱۱۲
مبناسازی برای مخالفت با حکم شریعت ۱۱۶
ترک شریعت برپایه مسئله ولایت نوعیه ۱۱۶
مریدان شریعت‌گریز ۱۱۷
مصداق‌های شریعت‌گریزی در لاله‌زاری ۱۱۸
۱. قطع رحم ۱۱۸
۲. ترک فریضه رد سلام ۱۲۰
۳. ترویج رقص و سماع در مکتب لاله‌زاری ۱۲۳
۴. اعتراض به احکام و اعمال حج ۱۳۰
۵. قذف ۱۳۱
۶. شطحیات از منظر لاله‌زاری ۱۳۲
انا الحق ۱۳۴
لا اله إلا انا ۱۳۷
۷. شاهدبازی (عشق به امردان و زیبارویان) ۱۴۰
۸. دستورات طریقتی بدعت‌آمیز ۱۴۵

www.ebnearabi.com

مولود نفسانی ۱۴۸

فصل نُهُم: تقدیس ابلیس ۱۵۲

فصل دهُم: وصی ظاهری و باطنی ۱۶۰

نزاع بی‌امان با برادر جهت تصدی قطبیت ۱۶۲

بخش دوم:
نظرات غیرقانونی / ۱۶۵

دیدگاه‌های فقهی محمدحسین طهرانی ۱۶۷

۱. استفاده از تلویزیون گناه کبیره است! ۱۶۹

۲. حرمت هرگونه نقاشی و تصویربرداری ۱۷۰

۳. مخالفت با تکنولوژی (منع استفاده از رایانه) ۱۷۰

۴. مخالفت با مظاهر اصیل هویت ملی و فرهنگی ایرانیان (لزوم تغییر زبان مادری از فارسی به عربی) ۱۷۱

۵. ورزش، مسابقات ورزشی و فیلم ۱۷۲

۶. تریبون، لباس نیروی انتظامی و قالیچه مورب ۱۷۳

۷. تغییر ماه، سال و ساعت‌های مسلمین ۱۷۴

بخش سوم:
آسیب شناسی مکتب لاله‌زاری / ۱۷۷

۱. مریدپروری ۱۷۹

۲. مقابله با فقها و رهبران شریعت ۱۸۰

۳. تشدید انحرافات در نسل‌های بعد ۱۸۴

فهرست منابع ۱۸۷

www.ebnearabi.com

آغاز سخن

تاریخ حیات بشری شاهد حضور اندیشه‌ها و آیین‌های باطل و گروه‌های انحرافی فراوانی بوده است که گاه زمینه سقوط و نابودی قشر وسیعی از انسان‌ها را فراهم آورده و جامعه‌ای را به تباهی و ویرانی کشانده است. این نکته روشن است اما آنچه گاه پوشیده می‌ماند این است که انحرافات بزرگ همواره از زاویه‌های کوچک آغاز می‌شوند و ریشه در ایده‌های جذاب و فریبنده دارند.

بی‌گمان عرفان حقیقی و سیر انفسی در راه رضای معبود یکی از آرمان‌های انبیای الاهی بوده است و از همین روی، اولیای خدا برای رسیدن به بالاترین کمالات معنوی، سختی ها و دشواری‌های فراوان را برخود هموار می‌کرده‌اند. سلوک در این وادی برای پویندگان حقیقت چنان شوق‌انگیز و شادی‌آفرین است که سختی‌ها را آسان و زندگی را، با همه فراز و فرودهای آن، معنا می‌بخشد و همین کشش‌های روحی و جاذبه‌های درونی است که همواره عرفان و معنویت را دستمایه سوءاستفاده‌های شخصی و بهره‌برداری‌های گروهی و فرقه‌ای قرار داده است. تسخیر دل‌ها با اهرم‌های عاطفی، القای افکار باطل در فضای احساسی، مریدبازی و شخصیت‌پرستی و دور ساختن مؤمنان خوش‌باور از معارف ناب قرآن و عرفان حقیقی اهل‌بیت علیهم‌السلام از آثار

www.ebnearabi.com

زیان‌بار عرفان‌های دروغین در سراسر تاریخ اسلام بوده است. سوگمندانه باید گفت که این خطوط انحرافی مدتها است که به کیان حوزه‌های علمیه تشیع نزدیک شده و هر از چندی در لباس روحانیت چهره می‌نماید. مرجعیت بیدار شیعه و عالمان آگاه و روشن‌بین حوزه‌های علمیه از عصر معصومان علیهم‌السلام تا کنون هماره زنگ خطر و هشدار را به صدا درآورده و جامعه را از سراب عرفان‌های کاذب پرهیز داده‌اند؛ امروزه با گسترش وسایل ارتباطی و توان فضاسازی برای افکار انحرافی، ضرورت رویارویی دقیق و گسترده با این امواج بیماری‌زا بیش از پیش احساس می‌شود و سکوت در برابر نقطه‌های آغازین انحراف، سیل‌های بنیان برافکنی را به دنبال می‌آورد. از این رو، لازم است که با شناسایی و معرفی برخی کجراهه‌های فرهنگی، نسل جوان و سایر حق‌پویان را از آثار سوء آن برکنار دارد. در این مجموعه، دومین اثر از این سلسله تقدیم می‌گردد و امیدواریم که اصحاب فرهنگ با ارائه پیشنهادات و انتقادات خود، ما را در این مسیر یاری رسانند.

گروه مطالعاتی فراسو
۱۴۰۰ق

www.ebnearabi.com

پیشگفتار

تصوف حوزوی، یکی از جریان‌های عرفانی ـ معنوی مرموز و خطرناکی است که تا عمیق‌ترین لایه‌های سنتی و سطوح فرهنگی جامعه شیعی، یعنی حوزه‌های علمیه و مراکز دینی تشیع نفوذ کرده و پایگاه‌هایی را در این مدارس و مجامع علمی ـ فرهنگی برای خود دست‌وپا کرده است.

سردمداران و رهبران این جریان که در لباس روحانیت قرار دارند، با گزافه‌گویی و ادعاهای بزرگی همچون رساندن اشخاص به فنای در ذات خداوند در پوشش اخلاق و معنویت ظاهری، ضمن اینکه بخش مهمی از متشرعین و خواص را هدف گرفته، از میان تمام اقشار و آحاد جامعه به جذب مرید اقدام می‌نمایند. ازآنجایی‌که رهبران و مؤسسان این جریان از دو جنبهٔ «مبانی نظری و اعتقادی» و «کردار و اعمال» هیچ تفاوتی با صوفیان ندارند، عنوان «تصوف» برای آنها برگزیده شده و چون در لباس اهل علم و روحانیت اقدام به عضوگیری و انتشار افکار خود می‌کنند، پسوند و صفت «حوزوی» به اسم آنها اضافه شده و ذیل عنوان «تصوف حوزوی» مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند.

تمام مبانی و عقاید جریان تصوف حوزوی، همگی برگرفته از تصوف فرقه‌ای است؛ به‌گونه‌ای که در مباحث معرفت‌شناسی به شهودمحوری، پیرامون

www.ebnearabi.com

توحید به وحدت وجود و موجود و در آموزهٔ امامت به ولایتِ نوعیه باور داشته، شطح‌گویی، شاهدبازی و دیگر بدعت‌های صوفیان را در مکتب خود جمع نموده‌اند. همچنین در زمینه اعمال و کردار مانند دیگر صوفیان به تبعیت مطلق از قطب، شریعت‌گریزی، سماع و... گرفتار آمده و مهم‌تر از همه اینکه همچون دیگر فرقه‌های صوفیه، سلسله‌سند طریقتی برای خود بر می‌شمرند. این مکتب چنان دیگر اقطاب متصوفه، به وصیت‌نامه طریقتی باور دارند و مشروعیت مسلک خود را در گرو اثبات صحت و اتصال این وصیت‌نامه و ارائهٔ سند جانشینی از قطب سابق به لاحق می‌دانند.

جریان موسوم به لاله‌زاری یکی از شاخص‌ترین و پرجمعیت‌ترین طریقت‌های تصوف حوزوی در سده اخیر است. این جریان خود را به یکی از شاگردانِ عامی مرحوم سید علی‌آقا قاضی (م۱۳۲۵ش) یعنی سید هاشم نعلبند (حداد) (م۱۳۶۳ش) منسوب می‌داند و رهبر (در واقع مؤسس) مهم آنها سید محمدحسین طهرانی (م۱۳۷۴ش) بوده است. پس از وی، فرزندان و مریدان او در شهرهای مختلفی مانند مشهد، تهران و قم فعالیت دامنه‌دار، گسترده و نگران‌کننده‌ای را در پیش گرفته و تاکنون ادامه داده‌اند.

امروزه جریان لاله‌زاری با بهره‌گیری از مریدان و ایجاد شبکه بین مشایخ خود در سراسر کشور، توانسته حمایت‌های مالی مسئولان فرهنگی کشور را در اختیار بگیرد. همچنین با نفوذ در مراکز فرهنگی ـ حوزوی به تأسیس مدارس علمیه در شهرهای مختلف کشور اقدام کرده‌اند.

فعالیت تبلیغی این جریان در فضای حقیقی (با نشر کتاب، مقالات و جزوات به بهترین شکل ممکن و در تیراژ بسیار وسیع و همچنین تربیت بسیاری از مبلغان روحانی در حوزه‌های علمیه) در شهرهای قم، مشهد، تهران، اصفهان

www.ebnearabi.com

و دیگر شهرهای بزرگ و مراکز استان‌ها دنبال می‌شود. آنها همچنین در فضای مجازی نیز با راه‌اندازی سایت‌های متعدد اینترنتی و ایجاد کانال‌هایی در رسانه‌های ارتباط جمعی، روزانه بسیاری از انحرافات نظری و عملی خود را به جامعه سرازیر می‌کنند. ازاین‌رو، عکس‌العمل نشان‌ندادنِ به‌موقع و واکنش بازدارنده از سوی دغدغه‌مندان و دلسوزان مکتب تشیع، سبب خواهد شد که تا چند سال آینده حوزهٔ نفوذ و فعالیت آنها گسترده‌ترشده و شرایط مطلوبی را برای نشر و گسترشِ کمی و کیفی این جریان فراهم سازد. بنابراین، تمامی این مسائل ما را برآن داشت که با تأملی در آثار رهبران این جریان، برخی از اعتقادات باطل و اعمال انحرافی آنها را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

عرفان و تصوف

انسان ذاتاً موجودی حقیقت‌جوست و تا زمانی که مجهولات خود پیرامون خلقت، مبدأ و عاقبت خویش را برطرف نکند، آرام نمی‌گیرد. انسان‌ها در طول تاریخ برای پرده‌برداشتن از این سؤال‌ها و برطرف‌کردن ابهام‌های خویش همواره از سه ابزار و روش متفاوت استفاده کرده‌اند که هرکدام از پیروان این سه مکتب، پیوسته خود را در تقابل و تضاد با دیگر مکاتب دانسته و تنها راه خویش را یگانه راه رسیدن به حقایق و معارف هستی می‌دانند.

علامه طباطبایی رحمه‌الله با اشاره به این سه مکتب می‌گوید:

> فهذه طرق ثلاثة فی البحث عن الحقائق: ۱. الظواهرالدینیة؛ ۲. طریق البحث العقلی؛ ۳. طریق تصفیة النفس. اَخَذ بکل منهما طائفة من المسلمین علی ما بین الطوائف الثلاث من التنازع والتدافع.[۱]

۱. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان، ج۵، ص۲۸۲.

www.ebnearabi.com

ایشان سپس درباره تضادها و اختلاف‌های عمیق این سه مکتب می‌گویند:

رام جمع من العلماء بما عندهم من يضاعة العلم على اختلاف مشاربهم أن يوفقوا بين الظواهر الدينية والعرفان وآخرون أن يوفقوا بين الفلسفة والعرفان وأخرون أن يوفقوا بين الظواهر الدينية والفلسفة و... فالاختلاف العريق على حاله لا تزيد كثرة المساعي في قطع أصله إلّا شدّة في التعريف، ولا في إخماد ناره إلّا إشتعالاً.[۱]

سه مکتبی که علامه طباطبایی ﵀ به آن اشاره کرده‌اند عبارتند از:

۱. فلاسفه (طریق عقل)

کسانی که اصالت را با عقل دانسته و آن را مستقل بالذات و «فعال ما یشاء» در فهم حقایق عالم و هستی می‌دانند، معتقدند که با عقل می‌توان پا به هر عرصه‌ای نهاد و برای آن حکم صادر کرد. پیروان این مکتب را «فیلسوف» می‌نامند. ابزار جهان‌شناسی فیلسوف عقل، منطق، استدلال و برهان است و برای شناخت، تفسیر و تبیین هستی فقط از این ابزار بهره می‌جوید؛ خواه نتیجهٔ براهین مطابق شریعت باشد و خواه مخالف آن. یعنی اگر عقل مطلبی را ثابت کند، آن شیء حقیقت دارد و اگر نتوانست اثبات کند حقیقت ندارد؛ بدین ترتیب، اگر عقل نتوانست توحید را ثابت کند پس در خارج خدای واحدی وجود ندارد؛ همچنان‌که ارسطو و یا حکمای مسیحی و... نتوانستند با عقل خود به توحید برسند.

---

۱. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان، ج۵، ص۳۰۵. بزرگان در جمع بین مکتب انبیا و فلسفه و عرفان تلاش‌های بسیاری کرده‌اند؛ اما با وجود همه این تلاش‌ها، اختلافات ریشه‌ای میان این سه طریق به حال خود باقی است؛ هرچند کوشش‌های فراوانی برای ریشه‌کن‌کردن این اختلافات و خاموش‌کردن آتش آن انجام شده، نتیجه معکوس بوده است.

www.ebnearabi.com

۲. مکتب عرفا و تصوف (طریق دل)

کسانی که معتقدند فقط از راه شهود و تجربهٔ معنوی و باطنی می‌توان به حقیقت اشیا و معارف و در نتیجه کمال دست یافت، بر این باورند که انسان زمانی می‌تواند شناخت صحیحی از هستی داشته باشد که خود را مهذّب و قلبش را تصفیه کرده و از دنیا و آنچه درون آن وجود دارد، رو برگردانده و به ریاضت‌کشی مشغول شده باشد تا حقایق هستی بر قلب او تابیده شود.

بنابراین، اشخاصی که به حجیت شهود معتقد بوده، آن را بر حکم عقل و نقلِ قطعی ترجیح می‌دهند و گاهی برای ایجاد توافق میان دین و شهود خود نصوص دینی را تأویل می‌کنند، «صوفی» نامیده می‌شوند؛ چه در بند یکی از فرقه‌های صوفیان باشند و چه از صوفیان غیرفرقه‌ای محسوب شوند که در مسلمان و غیرمسلمان‌بودن آنها تفاوتی نیست. لذا همان‌طور که در مکتب فلسفه، فلاسفهٔ بودایی، مسیحی و یهودی هستند، در مکتب عرفان نیز عارفان غیرمسلمان وجود دارند.

۳. مکتب وحی و نبوت

مکتب وحی و نبوت به دسته‌ای از افراد وابسته است که بعد از شناخت محدودیت تعقل و شهود، تصمیم گرفتند (به حکم عقل) از کسانی پیروی کنند که از جانب خدا معرفی شده، از خطا و اشتباه مصون بوده و خود مسیر کمال را طی کرده‌اند و آنها را به عنوان راهنمای سلوک خود انتخاب کرده‌اند. ازآنجایی‌که ممکن است هرفردی ادعای لقاءالله، قرب الهی و کمال و سعادت خویش را داشته باشد، تنها به اشخاصی که از جانب خدا آمده‌اند می‌توان اعتماد کرد؛ زیرا تنها راه شناخت چنین اشخاصی معرفی آنها توسط خداوند است. خداوند متعال جانشینان و هادیانی را برای به کمال رساندن

www.ebnearabi.com

اخلاقیات بشر معرفی کرده که تبعیتِ تام از آنها می‌تواند افراد را به سعادت حقیقی برساند.

اقرار لاله‌زاری‌ها به صوفی‌بودن

پایه‌گذاران و سران مکتب لاله‌زاری، مانند هاشم حداد و محمدحسین طهرانی در جای‌جای کتاب‌ها و سخنرانی‌هایشان شهادت داده‌اند که از اصول و مبانی معرفت‌شناسی مکتب تصوف پیروی می‌کنند و مسیر خود را همان مسیر سلوکی صوفیان دانسته و به نتایج آن التزام تام و تمام دارند. چنان‌که هاشم حداد می‌گوید:

> غالب مسائل معارف الهی، بلکه همه آن مسائل، بدون ادراک توحید شهودی قابل ادراک نیست، مسئله جبر و تفویض و امر بین الامرین، مسئله طینت و خلقت، مسئله سعادت و شقاوت، مسئله قضا و قدر، مسئله لوح و قلم و عرش و کرسی، مسئله ربط حادث به قدیم، مسئله دعا و اجابت آن و امثال ذلک از مسائل کثیره‌ای که در این باب ذکر می‌شود، همه و همه با توحید حضرت حق عزوجل شده است و بدون آن لا ینحل است.[۱]

محمدحسین طهرانی در کتاب «الله‌شناسی» مکتب تصوف را برترین و بالاترین مکتب از میان مکاتب موجود دنیا خوانده و می‌گوید:

> مکتب عرفان و شهود، از همه مکتب‌ها بالاتر است. این مکتب که براساس رؤیت قلبی و مشاهده وجدانی بنا شده است... اگر کسی هم از علما اعتقادیاً از راه برهان دست بیاورد و یا تقلیداً از اهلش

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، ص۶۱۴.

www.ebnearabi.com

یاد بگیرد، باز هزاران فرق‌ها مابین این علم و معرفت، و معرفت شهودی و وجدانی اهلش می‌باشد.[۱]

بسیاری از عرفا با تفکیک بین عرفان و تصوف سعی در تبری‌جستن از اعمال خلاف شرع و خلاف عرف صوفیان داشته و خود را به عنوان «عرفاء بالله» معرفی می‌نمایند؛ اما این مسئله در قبال خاندان لاله‌زاری کاملاً متفاوت است. تصوف از منظر محمدحسین طهرانی و فرزندانش هرگز مذموم و مکتب انحرافی نیست، بلکه آنها با صراحت تمام تصوف خود را فریاد زده و هیچ ابایی از معرفی خود به عنوان یک صوفی ندارند.

به عنوان نمونه، محمدمحسن طهرانی بر این باور است که دو عنوان «عرفان» و «تصوف» برای اشاره به مکتب واحدی است و نباید میان این دو تفاوتی قائل شد. وی ضمن تعریف عرفان و تصوف به ادراک شهودی ذات خداوند، بسیاری از صوفیان شهیر مانند بایزید بسطامی و جلال‌الدین رومی و حتی صوفیان فرقه‌ای از جمله سلطان محمد گنابادی را در زمرهٔ صوفیان معرفی کرده و راه خود و پدرش را همین مسلک تصوف معرفی می‌نماید:

حقیقت عرفان و تصوف یکی است، و آن ادراک شهودی ذات اقدس حق و کشف خفیات عالم وجود با بصیرت قلبی و علم حضوری است؛ و این مسئله از زمان رسول خدا و در طی استمرار ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام، در میان برخی از اصحاب خاص آنان چون سلمان فارسی و اویس قرنی و مقداد بن اسود و میثم تمّار و رشید هَجری و حبیب بن مظاهر اسدی و جابر بن یزید جُعفی و محمّد بن مسلم و بِشر حافی و بایزید بسطامی و معروف کرخی و سریّ سقطی، و

۱. طهرانی، محمدحسین؛ الله‌شناسی، ج۲، ص۵۹.

www.ebnearabi.com

پس از زمان حضور و در عصر غیبت، امثال خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی و شمس مغربی و شاه نعمت‌الله ولی و ابوسعید ابوالخیر و شیخ محمود شبستری و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و شیخ عطار نیشابوری و محیی‌الدین عربی و ابن‌فارض مصری و آقا سید مهدی بحرالعلوم و سید علی شوشتری و جولا و آخوند ملاحسینقلی همدانی و شیخ محمد بهاری و آقا سید احمد کربلایی و آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی و آقا سید علی قاضی و علامه طباطبایی و آقا سید حسن مسقطی و آقا سید هاشم حداد و علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی، تا به‌حال دایر و سایر بوده است. البته بسیاری دیگر از نخبگان معرفت و توحید بوده‌اند، چون مرحوم آخوند ملامحمدجعفر کبودرآهنگی و سلطان محمد جنابذی و مرحوم انصاری همدانی و دیگران که ذکر همه آنان از حوصله این مقاله خارج می‌باشد.[۱]

از سوی دیگر، در جریان لاله‌زاری سعی می‌شود اصول اعتقادی خود مانند وحدت شخصیه وجود از راه کشف و شهود اثبات شود نه دلایل عقلی و نقلی. به عنوان مثال، محمدحسین طهرانی این موضوع را چنین نقل می‌کند:

حضرت آقای طباطبایی ـ مد ظلّه العالی ـ در روز پنج‌شنبه، دوم شهر ذی‌الحجه یک‌هزار و سیصد و نود و سه هجریه قمریه که در منزل حقیر برای صرف نهار تشریف داشتند فرمودند که: در نجف اشرف بودم بعد از نماز صبح که نشسته بودم در حال توجه و خلسه حضرت علی بن جعفر به من نزدیک شد، به اندازه‌ای که نفَس آن

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ حریم قدس، ص۷۷.

www.ebnearabi.com

حضرت گویا به صورت من می‌خورد و فرمود: «قضیه وحدت وجود از اصول مسلّمه ما اهل بیت است». [۱]

بنابراین، جای هیچ شک و تردیدی نیست که لاله‌زاری‌ها با محوریت محمدحسین طهرانی جزو یکی از هزاران فرقه تصوف جای می‌گیرد و صوفی‌خواندن بزرگان و رهبران این جریان هرگز جنبه اتهام‌زنی ندارد؛ بلکه این نام‌گذاری مستند به کتب و کلمات صریح رهبران این جریان است. در ادامه بیان خواهد شد که آنها از تمام اصول و مبانی نظری و عملی صوفیان پیروی کرده و به لوازم معرفت شهودی التزام تام و تمام دارند.

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ مطلع انوار، ج۲، ص۲۸۷.

www.ebnearabi.com

www.ebnearabi.com

بخش اول

دیدگاه‌های عرفانی ـ صوفیانه

www.ebnearabi.com

www.ebnearabi.com

فصل اول
توحید وحدت شخصیه وجود

مهم‌ترین اصل و زیربنای عقاید و اندیشه‌های صوفیان، باور به دیدگاه «وحدت شخصیه وجود» در توحید است. جریان لاله‌زاری در باورهای خویش، اندیشهٔ وحدت وجود و موجودِ محیی‌الدین ابن‌عربی را پذیرفته و در تقریر آن بدون سنجش مشکلات و عوارض ناشی از این نظریه، تمام لوازم و توالی فاسدهای وحدت وجود را پذیرفته و بدان عامل بوده‌اند؛ چنان‌که محمدمحسن طهرانی می‌گوید:

> خود حقیر و راقم سطور نیز از معتقدین بسیار متعصب و شدید بر وحدت وجود می‌باشد و این مذهب را عین مکتب حق و مذهب شیعه اثنی‌عشریه و مرام و منهاج اولیای حق، حضرات ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌داند و به آن افتخار و مباهات می‌نماید، و از آن با تمام وجود و امکانات خویش دفاع می‌کند و به اثبات می‌رساند.[1]

وحدت شخصیه وجود طبق تقریر جریان لاله‌زاری، به این معناست که در عالَم تنها یک موجود دارای وجود حقیقی است و آن هم خداست و تمام موجودات و محسوسات عالم وجودی جدای از وجود خدا ندارند و اگر با

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ اسرار ملکوت، ج۲، ص۳۹۸.

www.ebnearabi.com

دید شهودی در آنها نگریسته شود، تمام این موجودات حتی خبیث‌ترین و نجس‌ترین آنها مثل سگ و خوک نیز (نعوذبالله) چیزی غیر از خدا نیست. چنان‌که محمدحسین طهرانی به نقل از هاشم حداد این لازمه از نظریهٔ وحدت وجود را پذیرفته و چنین تصریح می‌کند:

> می‌فرمودند: ذکر ما همیشه از توحید است. وحدت وجود مطلبی است عالی و راقی؛ کسی قدرت ادراک آن را ندارد. یعنی وجود مستقل و بالذات در عالم یکی است و بقیه وجودها، وجود ظِلی و تَبَعی و مجازی و وابسته و تعلقی است. من نگفتم: این سگ خداست. من گفتم: غیر از خدا چیزی نیست.[1]

> این گل و سنبل، این بلبل و این طوطی، این کبوتر و این مرغابی، این بوته و این درخت، این نَجْم و این گیاه و شجر، این آب و این آبشار، این ابر و این باد و این باران، این سبزه و این چمن، این مَرْغ و این دشت بی‌پایان، این آدمی و این زاد و ولد، این خورشید و این آفتاب، این آسمان و این ستارگان درخشان و... آن‌قدر که دلت می‌خواهد از قبیل این‌گونه اینها برسرهم کن که تا در صور، نفخ بدمد؛ همه اینها یک خدا بیش نیست، یکی است، وَحْدَهُ لا إلَهَ إلّا هُو.[2]

محمدحسین طهرانی حتی پا را از این نیز فراتر گذاشته و به صراحت می‌گوید، خداوند در مراتب نازل و پایین همان مخلوق و مأمور است:

> حق سبحانه و تعالی، خالق است در مرتبه عالی و مخلوق است در

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۵۴۶.

۲. طهرانی، محمدحسین؛ الله شناسی، ج۳، ص۳۱۱.

www.ebnearabi.com

مرتبه دانی. آمِر است در مقام بالا، مأمور است در مقام پایین. راحم است در افق مبین، مرحوم است در نشئه أسفل السافلین.[1]

حمد و ستایشی را که تو از این یک دانه گل می‌نمایی اختصاص به خدا دارد. یعنی حمد از آنِ خداست. گل جلوه‌ای از جَلَوات خداست. ظهوری از مظاهر خداست. تو اسم گل برروی آن نهاده‌ای! در زیر حجاب این اسم، خدا را پنهان نموده‌ای! اسم را بردار! غیر خدا چیزی نیست!... و همچنین است درباره حامد (موجود حمدکننده و ستایش به عمل‌آورنده)! انسانی و فرشته‌ای و جنّیانی که حمد می‌کنند چیزی را، خداوند است که حمد می‌نماید؛ و آنان در این میان اسم‌هایی بیشتر نمی‌باشند که حجاب تعین آنها پرده برروی جمال مطلق حق کشیده است، و از این دریچه خداوند فقط در میانه است که خود حمد خود را می‌نماید و بس... لهذا غیر از خداوند حمدی و حامدی و محمودی در بین وجود ندارد. خداوند موجود می‌باشد و بس. حمدش خود اوست، حامد خود اوست، محمود خود اوست.[2]

یکی از مهم‌ترین آثار نظریه وحدت شخصیه وجود، تلبیسی‌دانستن کثرات و مخلوقات عالم است. به این معنا که تمام محسوسات و همهٔ مخلوقات وهم، باطل و هیچ و پوچ است و انسان‌های غیرعارف به اشتباه گمان می‌برند که حقیقت و وجود دارند. محمدحسین طهرانی این لازمهٔ نظریه وحدت وجود را هم می‌پذیرد و می‌گوید:

و تمامی محسوسات پوچ و باطل است. علی‌هذا، چشم بصیرتت

۱. طهرانی، محمدحسین؛ الله‌شناسی، ج۳، ص۲۲۲.

۲. همان؛ ج۳، ص۳۰۹.

www.ebnearabi.com

> را خوب باز کن تا امر شگفتی را ببینی! می‌یابی تمام نظاره‌کنندگان را در تمام چشم برهم‌زدن‌ها و در تمام خطوراتی که بر نفسشان وارد می‌شود که اوست تنها نظرکننده و بیننده؛ و تمام این موجودات قیام به او دارند. چراکه این موجودات و ممکناتِ بیننده، پوشش‌هایی هستند که او خود را با این پوشش‌ها مستور می‌دارد؛ به علت آنکه اوست وجود، و وجود واحد است.[1]

وجود، یک واحد شخصی است. بنا به قول عرفاء بالله، یک تشخص است. آن‌وقت وجودی که در موجودات مشاهده می‌شود، در واقع وجود حق است که مشاهده می‌شود، نه وجود خود اینها؛ اینها وجود ندارند.

این زمین، این آسمان، انسان، حیوان؛ تمام کثراتی که ملاحظه می‌گردد در حقیقت وجودش حق است که یک واحد است؛ نه وجود اشیا که کثرات را نشان می‌دهند. یک واحد شخصی بیشتر در کار نیست و کثراتی در بین نیست؛ و نسبت وجود به کثرات، نسبت مجازی، و واسطه در مقام عروض است.[2]

فناء فی الله

یکی دیگر از تالی فاسدهای نظریه وحدت شخصیه وجود، دیدگاه فنای موجودات در ذات خداوند است. به این معنا که سالک با فانی‌شدن در ذات خدا، عین خدا گردیده و اشاره به او، همان اشاره به ذات باری تعالی خواهد بود. در مقام فناء فی الله هیچ کثرتی وجود ندارد و وحدت محض است؛ لذا تمام

---

۱. همان؛ روح مجرد، متن، ص۴۷۷.

۲. طهرانی، محمدحسین؛ مهر تابان، ص۲۱۸.

www.ebnearabi.com

اشیا مندک و مستهلک در ذات خدا شده و تنها وحدت باری تعالی نمایان است. رهبران جریان لاله‌زاری بارها به این لازمهٔ نظریه توحیدی خود اشاره کرده و بدون هیچ پرده‌پوشی و کتمانی بر این باورند:

در عالم وحدت و فناء (فی الله) میزی بین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سلمان نیست؛ زیرا آنجا خداست و بس، همه اولیای الهی کاملِ پروردگار، از عالم کثرت خارج شده و این مراتب طولی را طی می‌کنند و نهایة به لقای خدا نایل شده و در حرم امن الهی داخل می‌گردند؛ ولی در عالم کثرت درجات اهل ولایت متفاوت است.[1]

محمدحسین طهرانی در توضیح مقام فناء فی الله چنین می‌نگارد:

و پس از فنای در اوصاف، مرحله سوم از فناء پیش می‌آید، و آن فنای در ذات است، یعنی ذات ولی خدا در ذات خداوند مندک و فانی می‌شود، و وجودش مضمحلّ می‌گردد، و از او اثری نمی‌ماند، در اینجا هر اسم و رسمی محو و نابود می‌شود، و حضرت حق قائم مقام او می‌گردد.[2]

وی در عبارت‌های صریح‌تری، فنای در ذات خدا را همان مقام الوهیت، ربوبیت و خدایی دانسته و می‌نویسد:

روزی حقیر خدمت حضرت استادنا الاکرم حاج سید هاشم حداد ـ روحی فداه ـ عرض کردم: آنان که خداوند را در لباس اسما و صفات مشاهده می‌کنند، در حقیقت ذات و هستی او نیست تا با او سخنی داشته باشند و تکلم نمایند و عرض حاجات بنمایند؛ و آنان که در

---

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ص۲۶۳ و ۲۶۴.

۲. طهرانی، محمدحسین؛ امام‌شناسی، ج۵، ص۶۴ و همان؛ نور مجرد، ص۴۰۲.

www.ebnearabi.com

حال فنای از اسما و صفاتند و مندک و فانی در ذات گشته‌اند، برایشان وجودی باقی نمانده است که سائل و مسئول و سؤال مطرح شود. فرمودند: آری، همین‌طور است. بر همین اساس است که عارف عظیم‌القدر مصری، ابن‌فارض می‌گوید:

فِی سَکْرَةٍ مِنْها وَلَوْ عُمْرَ ساعَةٍ
تَرَی الدَّهْرَ عَبْداً طائِعاً وَلَکَ الْحُکْمُ

«و فقط در اثر یک ساعت مستی و مدهوشی از آن ذات ذوالجلال، خواهی دید که تمام دوران روزگار بنده مطیع تو هستند، و تو هستی که فرمانده و فرمان‌فرمای عالمیان می‌باشی!»[1]

محمدحسین طهرانی همچنین می‌نویسد:

ولایت کلیهٔ الهیه، عین ولایت خداست، اصل یکی است، در خداوند اصالت دارد و در وَلِیّ، تبعیت دارد. خدا خود را نشان می‌دهد، و ولیّ، خدا را نشان می‌دهد.[2]

ایشان مدعی است که بعد از مقام فناء فی الله، مقام بقاء بالله قرار دارد که سالک در این مرتبه قیوم و مدبر عالم می‌شود:

بقاء بالله که به حسب حال، کاملان واصل را دست می‌دهد، آن است که بعد از فنای سالک در تجلی ذاتی، به بقای حق باقی گردد و خود را مطلقِ بی‌تعین جسمانی و روحانی بیند و علم خود را محیط به همهٔ ذرات کائنات مشاهده نماید و متصف به جمیع صفات الهی باشد و قیوم و مدبر عالم باشد و هیچ چیز غیر خود نبیند.[3]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ الله‌شناسی، ج۱، ص۲۳۴.
۲. همان؛ امام‌شناسی، ج۵، ص۱۳۰.
۳. همان؛ ج۱، ص۲۰۷ و ۲۰۸.

www.ebnearabi.com

مستند نظریهٔ وحدت وجود

رهبران لاله‌زاری در جای‌جای سخنان و نوشته‌های خود به این مسئله تأکید کرده‌اند که نظریهٔ وحدت شخصیه وجود، تنها از راه کشف و شهود قابل درک و اثبات است و با بررسی آیات و روایات، و درک عقلانی نمی‌توان آن را کشف کرد. این اقرار از آن جهت مهم است که آنها مستند و مدرک چنین نظریهٔ مهمی را با وجود آنکه اساس توحید می‌باشد، عقل و وحی ندانسته، بلکه آن را برخواسته از قوه خیال و وهم که نام آن را شهود می‌گذارند، می‌دانند. محمدحسین طهرانی می‌نویسد:

> ادراک توحید حقیقی جزبه کشف و شهود میسر نیست و به حقیقت موجب این مذاهب مختلفه توهم غیریت وجود واجب و ممکن است. و ادراک توحید حقیقی جزبه کشف و شهود میسر نیست، و نسبت عقل با مکشوفات همچونسبت حواس است با معقولات؛ که چنانچه حواس ادراک معقولات نمی‌توانند نمود، عقل نیزادراک مکشوفات نمی‌تواند کرد.

محمدحسین طهرانی همچون ابن‌عربی به‌کارگیری استدلال و برهان‌های عقلی و نقلی برای درک و فهم این نظریه را سبب دوری از اصل آن می‌داند و می‌نویسد:

> هرکه خواهد به دلایل، خدادان شود هرچند تمهید مقدمات ادله و براهین زیاده‌ترخواهد نمود، مقرراست که ازحق دورترخواهد شد و موجب ازدیاد حیرت و ضلال خواهد بود.[۱]

۱. طهرانی، محمدحسین؛ الله‌شناسی، ج۲، ص۱۶۰.

www.ebnearabi.com

مشرک دانستن تمام مسلمانان

تنها طایفهٔ صوفیه، از میان تمام فرق و مذاهب اسلامی به دیدگاه وحدت شخصیه وجود باور دارند؛ به همین خاطر، محمدحسین طهرانی تمامی مسلمانان اعم از مراجع تقلید شیعه که منکر وحدت شخصیه وجود هستند تا شیعیان عوام و خواص و دیگر مردمان غیرصوفی را به شرک متهم می‌کند و در این میان، تنها خود و هم‌فکرانش را شایستهٔ عنوان موحد و مؤمن می‌داند و چنین می‌گوید:

> چنان به این اسامی پوچ و بدون اعتبار که هستی آنها از خداوند است و بس، عنوان استقلال داده‌اند که خدا در میان اینها محجوب و پنهان گشته است؛ در حالتی که خداوند است در میانه و بس. این عناوین و اسامی، پرده‌هایی برروی حقیقت مقدس او هستند. پرده را کنار بزن و خدا را ببین، اوست حقیقت گل! اوست حقیقت بلبل! اوست واقعیت انسان و فرشته! اوست اصل و اعتبار جن و سایر موجوداتِ سرشته شده! بنابراین تا این حجاب استقلال‌نگری باقی است شرک براو باقی است. گرچه اکثریت مردم جهان اسلام آورده و ایمان به خدا داشته باشند، تا این پرده باقی است بدون شک و تردید، بدون تعارف و گزاف‌سرایی همه مشرک هستند.[1]

> علت شرک مردم، دوییت و دوبینی است که به این اعتبارهای بی‌پایه و ریشه، لباس عزت پوشانده است. و این حدود و قیود و ماهیات را با اصل‌الوجود خلط کرده، و عزت را از وجود دزدیده و بدین‌ها نسبت داده است.[2]

---

۱. همان؛ ج ۳، ص ۳۱۲.

۲. همان؛ روح مجرد، متن، ص ۵۸۸.

www.ebnearabi.com

وی به اندازه‌ای در ارائهٔ تقریر خود از نظریه وحدت وجود زیاده‌روی کرده که حتی بزرگان عرفان مانند علامه طباطبایی و مرحوم کمپانی رحمه‌الله را که تقریر دیگری از وحدت وجود، یعنی کثرت موجود را پذیرفته بودند نیز به شرک متهم می‌سازد و می‌نویسد:

آیت‌الله کمپانی اصرار بر اثبات وحدت و کثرت حقیقی دارد و آیت‌الله کربلایی پر و پای آن را می‌زند و خاکسترش را به باد فنا می‌دهد و روشن می‌سازد که با وجود وحدت حقه حقیقیه و وجود بالصرافه اصلاً تعدد حقیقی معنا ندارد و کثرت حقیقی را در بیغوله‌های جهنم و زوایای آتش شرک باید جست نه در بهشتِ توحید و معرفت که در آنجا شائبه‌ای از کثرت موجود نیست.[1]

نجاسات و قاذورات جلوه‌ای از ذات خدا

یکی از لوازم باطل و تالی‌فاسدهای نظریهٔ وحدت وجود و موجود این است که تمام موجودات عالم هستی، حصه و جلوه‌ای از ذات باری تعالی دانسته شوند؛ به‌گونه‌ای که حتی کثیف‌ترین و خبیث‌ترین مخلوقات مانند سگ، خوک، نجاسات، ابلیس و شیاطین هم طوری از اطوار ذات خداوند متعال ـ نعوذ بالله ـ خوانده می‌شوند. محمدحسین طهرانی در این مسئله نیز به لازمهٔ دیدگاه خود پای‌بند بوده و این‌گونه بدان تصریح می‌کند:

جمیع موجودات مُشاهَد و محسوس از ذره حقیر تا کوه مرتفع، و از عرش بالا تا خاک پست؛ همه و همه اطوار او و انوار او و مظاهر او و تجلیات او می‌باشند. اوست وجود مطلق و چیزی جز او نیست. اگر به آنها بگویی: پس اصنام و اوثان چه خواهند شد؟! پاسخت را

۱. طهرانی، محمدحسین؛ الله‌شناسی، ج ۳، ص ۲۲۱.

www.ebnearabi.com

عارف شبستری می‌دهد که:

مسلمان گربدانستی که بت چیست
بدانستی که دین در بت‌پرستی است

و اگر بگویی: قاذورات و نجاسات چه می‌شوند؟! می‌گویند: نور خورشید چون برنجاست بیفتد، آن همان نور و پاک و طاهراست و نجاست ابداً در آن اثری نمی‌گذارد.[1]

وعده‌های بیهوده در رسیدن به الوهیت و ربوبیت

یکی از دلیل‌های مهم در تمایل مردم و حتی قشر روحانیون به عرفان لاله‌زاری، وعده‌های بزرگ و ادعاهای عجیبی است که در هرمرحله از سلوک در طریقت به مریدان و شیفتگان خود می‌دهند. رهبران این جریان براساس دیدگاه وحدت وجود و موجود، چشم‌انداز و اهدافی را پیش‌روی مریدان ترسیم می‌کنند که انسان‌ها در هیچ مسلک و مکتب دیگری به آنها نایل نخواهند آمد؛ از جملهٔ این ادعاها مسئله رسیدن به مقام فناء فی الله و رسیدن به درجه الوهیت و ربوبیت است.

محمدحسین طهرانی در کتاب «روح مجرد» می‌نویسد:

سالک طریق پس از عبور از مراحل مثالی و ملکوت اسفل و تحقق به معانی کلیه عقلیه، اسما و صفات کلیه ذات حق تعالی برای وی تجلی می‌نماید. یعنی علم محیط، و قدرت محیط، و حیات محیط برعوالم را بالعیان مشاهده می‌نماید، که در حقیقت همان وجود باطنی و حقیقی ائمه علیهم‌السلام می‌باشند و حتماً برای کمال و وصول به

---

۱. همان؛ ج۳، ص۲۰۹.

www.ebnearabi.com

منبع الحقایق و ذات حضرت احدیت، باید از این مرحله (یعنی همان مقام معصومین علیهم‌السلام) عبور کند (و بالاتر رود) و إلا الی الأبد در همین‌جا خواهد ماند؛ و عبور از آن بدون فدای حقیقت هستی و جهاد اکبر با تمام مراتب آن امکان ندارد؛ زیرا تا هنگامی که شائبهٔ هستی و لو به مقدار ذره‌ای باقی باشد تجلی آن حقیقت محال است، و فنای ذاتی امکان‌پذیر نخواهد شد.[1]

این مسئله سبب شده است که مریدان جریان لاله‌زاری، بعد از اندک تلمذی نزد شیوخ طریقت خویش، ادعاهای گزاف و نامعقولی را دربارهٔ مقامات و اوصاف خود مطرح نمایند و به صراحت، انبیا و معصومین و به‌تبع آن مراجع تقلید را به نادانی، جهل و قصور در شناخت و معرفت خدا متهم نمایند.[2]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۴۲۹.

۲. همان‌طور که محمدحسن وکیلی، انبیای بزرگ الهی مانند حضرت هارون علیه‌السلام را به جهل و غفلت متهم می‌نماید و می‌گوید: توضیح اینکه جدای از آنکه هارون در نهی از گوساله‌پرستی کوتاهی کرده‌اند یا نکرده‌اند، مسئله دیگری مطرح بوده و آن ناراحتی و اضطراب و قلق نفس هارون در این مسئله بوده است... یعنی غافل از این حقیقت بوده‌اند که حتماً در پدیدآمدن این امر حکمتی در کار بوده است... از توجه به توحید افعالی و عبودیت تکوینی همه موجودات غافل گردیده بودند و در آن حال متفطن نبودند که خود این حادثه و پیشامد خود نیز در نهایت در تحت اراده الهی است... حضرت هارون غافل از این بوده که عالم همه تجلی خداوند است (وکیلی، محمدحسن؛ تحریف‌های تفکیکیان پیرامون حکمت و عرفان، دفتر اول، ص۵۸).

www.ebnearabi.com

فصل دوم
ولایت نوعیه در مکتب لاله‌زاری

آموزه ولایت در مکتب لاله‌زاری، یک تقریر صوفیانه و نادرست از این اصل اعتقادی مهم است و هیچ تناسب و اشتراکی با ولایت و امامت مطرح در مذهب تشیع ندارد. محمدحسین طهرانی در کتاب روح مجرد، اندیشهٔ ولایت را طبق نظر صوفیان تقریر می‌کند و بر همین اساس، به شرح مقامات استاد و ولیّ خود، هاشم حداد، می‌پردازد.

وی در توضیح ولایت نوعیه می‌نویسد:

> انسان پس از آنکه به مقام فنای کلی رسید و فنای ذات و اسم و فعل برای او حاصل شد و سفرهای چهارگانه خود را به اتمام رسانید ... انسان کامل (قطب و امام) می‌گردد و ولایت او کامل می‌شود؛ یعنی ولی مطلق به ولایت حقه الهیه می‌گردد. پس با همه موجودات به ولایت حضرت حق است و تصرف او در جمیع امور به اذن خدا برای اوست؛ زیرا لازمه مقام ولایت مطلقه (نوعیه) این است ... و این است معنی خلیفة‌اللهی؛ همچنین براساس همین اصل بود که انسان، مسجود ملائکه قرار گرفت.[1]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ امام‌شناسی، ج۵، ص۸۳.

www.ebnearabi.com

براساس اندیشه ولایت نوعیه، مقام ولایت و امامت منحصر در اشخاص خاصی نیست و هرکسی می‌تواند با سیر و سلوک عرفانی به این مقام دست یابد. لذا محمدصادق طهرانی به صراحت بیان می‌کند که ولایت و امامت اقطاب این فرقه هیچ تفاوتی با مقام ولایت معصومین علیهم‌السلام ندارد و می‌نویسد:

> ولایت آقای حداد، عین ولایت ائمه معصومین است و هیچ فرقی نمی‌کند؛ یعنی در سیر الی الله هرجا که آن اوصیای الهی رفته‌اند، ایشان نیز رفته است. ولایت کاملین از اولیای الهی با ولایت امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرقی ندارد.[1]

محمدحسین طهرانی، صفاتی مانند محیط و مسیطربودن بر مخلوقات که از صفات حضرت حق می‌باشد را به استادش نسبت می‌دهد و می‌گوید:

> حاج سید هاشم مردی بود که از جزئیت به کلیت رسیده بود. دیگر نظری به کثرات نداشت، بلکه محیط و مُهَیمِن و مسیطر بر کثرات بود.[2]

> حداد از افق وحدانیت ارشاد و دستگیری می‌نمود، نه از پوسته وجودی خویشتن.[3]

> حضرت آقای حاج سید هاشم در افق دیگری زندگی می‌نمود و اگر بخواهیم تعبیر صحیحی را ادا کنیم در لااُفق زندگی می‌کرد. آنجا که از تعین برون جسته، و از اسم و صفت گذشته، و جامع جمیع اسما و صفات حضرت حق متعال به‌نحواتمّ و اکمل و مورد تجلیات ذاتیه

---

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، متن، ص۲۵۹ تا ۲۶۷.

۲. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۱۳۶.

۳. همان؛ ص۱۳۹.

www.ebnearabi.com

وَحدانیه قهاریه، اسفار اربعه را تماماً طی نموده، و به مقام انسان کامل رسیده بود.[۱]

برخی از خصوصیات اقطاب و مرشدان در کلام رهبران جریان لاله‌زاری چنین است:

بعد از وجود به این مرتبه برای ما سیری است من الحق الی الخلق، و در این مقام هویت او آشکار می‌شود که در سلسله «بدء من اوّله الی آخره» خودش بوده، پس قاف تا کاف عالم وجود را مالک خواهد بود.[۲]

بر ایشان وجودی باقی نمانده است که سائل و مسئول و سؤال مطرح شود.[۳]

تکلم او تکلم حق است.[۴]

مظهر تام و تمام اسم عالم و صفت علم حق می‌گردد یعنی از همه‌جا و همه‌کس و همه‌چیز مطلع می‌گردد و ما کان و ما یکون و ما هو کائن نزد او یکسان است ... زنده‌کردن و میراندن و توانایی بر هر امری از امور و علم نسبت به هر حادثه‌ای از حوادث برای اوست.[۵]

بی‌نیازی از امام عصر عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

یکی از تالی‌فاسدهای نظریه ولایت نوعیه در مبانی اعتقادی عرفان لاله‌زاری، این است که در صورت پذیرش ولایتِ اقطاب این جریان، نیازی

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۱۳۵.

۲. همان؛ توحید علمی و عینی، ص۸۰.

۳. همان؛ اللّه‌شناسی، ج۱، ص۲۳۳.

۴. همان؛ توحید علمی و عینی، ص۸۶.

۵. همان؛ امام‌شناسی، ج۵، ص۸۱.

www.ebnearabi.com

به درک دوران ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیست؛ زیرا مریدان و سالکان، زیرنظر انسانی کامل و با اشراف و هدایت ولی خدا به سیر و سلوک پرداخته‌اند و به تمام مقامات و درجات معنوی و در نهایت فناء فی الله نایل آمده‌اند. ازاین‌رو، نه‌تنها درک زمان ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تحصیل حاصل بوده و هیچ فایده‌ای ندارد، بلکه برای مریدان هیچ شوق و اشتیاق، و صبری نسبت به رسیدن این وعدهٔ الهی وجود نخواهد داشت. به عنوان نمونه، محمدمحسن طهرانی در این رابطه می‌نویسد:

اولیای الهی و عرفاء بالله نیازی به تشرف ظاهری خدمت امام عصر ـ ارواحنا فداه ـ ندارند؛ بلکه نفس آنها با ولی اعظم ـ عجل الله فرجه ـ معیت و اتحاد دارد.[1]

همچنین محمدحسین طهرانی با اذعان به چنین اعتقادی بر این باور بود:

عمده فایده ظهور برای مؤمنان غیرسالک و سالکینی است که به محضر انسان کامل نرسیده‌اند؛ اما مؤمن سالک که روح او با روح اولیای الهی مانند آقای حداد متصل است و از آنان پیروی می‌کند، مانند کسی است که گویا در روزهای ابری از ابرها فراتر رفته و به خورشید دست یافته است؛ حال آیا صحیح است که بگوییم خورشید برای این شخص نیز در پشت ابرها پنهان است؟!

ولایت کاملین از اولیای الهی با ولایت امام زمان فرقی ندارد؛ چون تعدد در عالم ولایت راه ندارد. لذا «مَن اتصل بأحدهم فقد اتصل بالإمام و مَن دخل فی ولایة أحدهم فقد دخل فی ولایة الإمام؛ [هرکس به آنها اتصال یابد به امام

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ مجموعه پرسش و پاسخ، ص۶۵.

www.ebnearabi.com

(ولایت نوعیه) متصل شده است و هرکس داخل ولایت آنها شود به ولایت امام داخل شده است].»[۱]

روایات رسیده از معصومین علیهم‌السلام سرشار از احادیثی است که بر مسئله ظهور منجی عالم بشیریت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دلالت می‌کند؛ اما محمدصادق طهرانی با طرح نظریهٔ ولایت نوعیه، سبب بی‌هویتی و تهی‌ساختن این گزاره‌ها از معنا شده و مسئله شوق و انتظار برای ظهور امام را امری بی‌ارزش تلقی می‌کند؛ وی بر این باور است:

سالکینی که توفیق تشرف به محضریکی از اولیای کامل را یافته‌اند و با نایبان آن حضرت که با عالم ولایت و توحید را یافته و صاحب مرتبه ارشاد و دستگیری می‌باشند، بیعت نموده‌اند؛ ازآنجاکه حقیقت ولایت تعددبردار نیست و نفس همه اولیای خدا که به مرتبهٔ فعلیت تام رسیده‌اند همان صراط مستقیم است، اتصال به ایشان عین اتصال به امام است و این سالکین در واقع جان خود را به کانون حیات امام پیوند زده‌اند... . حالِ این سالک، حال سالکی است که در عصر حضور ائمه بوده‌اند و از جهت امکان سیر به سوی خدا با سالکین عصر ظهور امام عصر تفاوتی نداشته‌اند. لذا انتظار و شوق این دسته از سالکان نسبت به ظهور آن حضرت عمدتاً از جهات ظاهری بوده است.[۲]

بر این اساس، محمدمحسن طهرانی از پدرش، محمدحسین طهرانی نقل می‌کند که در تمام مدت زندگانی خویش هرگز کلمه‌ای از ایشان پیرامون تشویق و تأکید نسبت به درک زمان ظهور امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و رؤیت آن حضرت

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ص۵۲۳.
۲. همان، ص۵۲۱.

www.ebnearabi.com

و قرارگرفتن در رکاب یاران و اصحاب ایشان بیان نکرده بود:

در مجالس مرحوم حداد و حضرت والد قدس‌سرهما هیچ‌گاه سخن از دیدن ظاهری امام زمان ـ ارواحنا فداه ـ نبوده است، و بنده در تمام مدت عمر خود یاد ندارم که راجع به دیدن آن حضرت سخنی به میان آورند، و شاگردان خود را جهت زیارت آن حضرت تشویق و ترغیب کرده باشند، و یا دستوری و ذکری و برنامه‌ای برای تشرف خدمت آن حضرت داده باشند.[۱]

اتصال به لوح محفوظ و تعیین زمان ظهور

محمدصادق طهرانی در کتاب «نور مجرد»، دو ادعای بزرگ دیگر دربارهٔ امام عصر عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مطرح می‌کند. یکی اینکه برخی از عرفا می‌توانند هر زمانی که اراده کنند به لوح محفوظ دسترسی پیدا کرده و از تمام علوم و دانش‌های ثبت‌شده در آن مطلع شوند. دوم اینکه از طریق دسترسی به لوح محفوظ حتی می‌توانند زمان دقیق ظهور را تعیین نمایند.

محمدصادق طهرانی در این رابطه می‌نویسد:

> حقیر از مرحوم جد مادری‌مان، حاج آقا معین شیرازی، و مرحوم آقای بیات و نیز کسانی دیگر که از محضر پرفیض مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی، بهره‌مند شده‌اند بدون واسطه شنیدم که روزی در محضر فرزند مکرمشان، جناب حسن آقای انصاری، فرمودند: این حسن آقای ما، خدا به او عمر می‌دهد و زمان ظهور امام عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را درک می‌کند.
>
> جناب ایشان الان بیش از شصت سال عمر دارند. اگر گفته شود در

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ اسرار ملکوت، ج۲، ص۲۱۰.

www.ebnearabi.com

روایات آمده است: «فإنّه الی الله و کذب الوقاتون» و لذا معین‌بودن و تعیین‌نمودن وقت ظهور، باطل می‌باشد. در جواب می‌گوییم: مسلماً هر واقعه‌ای، ازجمله ظهور حضرت بقیة الله در لوح محفوظ، دارای امد معینی است و اولیایی که به لوح محفوظ متصل‌اند و به کمال رسیده‌اند همچون انصاری، اگر اراده کنند از آن اطلاع می‌یابند؛ ولی افرادی که بلوغ علمی ایشان لوح محو و اثبات است بدان راه ندارند.[۱]

در ادامه برخی از اوصاف و ویژگی‌هایی که جریان لاله‌زاری برای اقطاب خود قائل هستند مورد بررسی قرار می‌گیرد:

عصمت اقطاب

در مکتب عرفانی لاله‌زاری، اقطاب و مرشدان آنها که به مقام فنای در ذات خدا رسیده‌اند از قوه عصمت نیز بهره‌مند شده و در نتیجه تمام گفتار، افعال و کردار آنها از هرگونه خطا، اشتباه، سهو و نسیان عاری است.

محمدصادق طهرانی در همین رابطه می‌نویسد:

باید دانست که فعل اولیای خدا عین حق بوده و در آن خطا راه ندارد؛ کسی که به مقام فنا رسیده و به آبشخور توحید راه یافته و هدایت و طهارت محضه دست نموده در حریم او لغزش وجود ندارد.[۲]

تراوشات اولیای حضرت حق همگی طاهر و پاک بوده و فعل خداوند محسوب می‌گردد؛ همگی بر صراط مستقیم سیر می‌کنند.[۳]

---

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ص۵۰۹.

۲. طهرانی، محمدمحسن؛ نور مجرد، ص۵۵۲ تا ۵۶۸.

۳. همان؛ ص۵۲۴، ۲۵۹ و ۵۶۳.

www.ebnearabi.com

محمدمحسن طهرانی در جای دیگر به عصمت اولیا و اقطاب تصریح نموده و چنین می‌نویسد:

عصمت اختصاص به امام علیه‌السلام دارد و اولیای الهی که آنها در مرتبهٔ خاص خودشان هستند و از مرتبه نفس دیگر برای آنها چیزی باقی نمانده و حقیقت وجود آنها را حقیقت عبودیت و توحید تشکیل می‌دهد، آنها به مرتبه عصمت می‌رسند.[۱]

خدای متعال اراده خود را در نفس ولی بدون دخالت قوای واهمه و متخیله و هواهای نفسانیه اعمال می‌کند، و از این جهت خیال انسان کاملاً جمع و صد در صد نسبت به مسئله وثوق تام دارد؛ برخلاف سایر اشخاص... .

پنجمین خصوصیت از خصوصیات عارف بالله و ولی کامل الهی این است که نفس او به واسطه فنای در ذات حضرت حق عین تجلی حق شده است و فعل او فعل حق و تدبیر او تدبیر حق است.[۲]

تقوا دارای مراتب و مراحلی است و مرحله آخر آن عبارت از مقام عصمت است؛ و این عصمت فقط اختصاص به ائمه علیهم‌السلام ندارد، بلکه اولیای الهی هم که از مرتبه ذات عبور کردند و نفس را به کنار نهادند، و حقیقت جوهریه آنها با ذات پروردگار اتحاد پیدا کرده است، و در مرتبه جوهری به مرتبه نور بسیط و مطلق رسیدند، و از مرحله حال به مرتبه مقام ارتقا پیدا کردند، و دیگر نفس بشری در آنها به‌طورکلی اماته پیدا کرده است و فنای ذاتی در ذات پروردگار برای

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص۲۸۰۰.
۲. همان؛ اسرار ملکوت، ج۲، ص۳۱۱.

www.ebnearabi.com

آنها محقق شده است و بقاء بالله بعد از فناء فی الله، در مراتب اسما و صفات او برای آنها محقق شده است؛ آنها هم به مرتبه عصمت رسیده‌اند و عرض شد که این مرتبه آخرین مرتبه تقوا است.[۱]

لازم به یادآوری است که این سخنان عیناً توسط دیگر فرقه‌های صوفیانه نیز بیان شده است. به عنوان نمونه، در فرقه گنابادی برای اقطاب و مشایخ ادعای عصمت می‌شود. «ملاعلی گنابادی» در کتاب صالحیه، عصمت اقطاب صوفیه را عرضی و محدود به زمانی می‌داند که شأن ولایت و قطبیت را بر دوش گرفته‌اند:

گویند که انبیا معصوم‌اند و اولیا محفوظ و آن ذاتی است و این عرضی، آن در تمام عمر است و این در زمان ولایت.[۲]

این عصمت فقط در بیان مسائل مرتبط با دین نیست و شامل محفوظ بودن از هر نوع سهو، خطا و عصیانی می‌شود. به عنوان نمونه، «کیوان قزوینی» که خود را مصحح کتاب تفسیر بیان السعادة، نوشتهٔ «ملاسلطان» معرفی کرده است، بیان می‌کند که در این کتاب، اشتباه‌های ادبی و لغوی فراوان و عقاید باطلی وجود داشت و وقتی آنها را به ملاسلطان عرض می‌کردم، او در پاسخ می‌گفت:

همین صحیح است، آنچه بر قلم مبارک آمده، از جانب لوح و قلم آمده و اصل قرآن همین است که به خط خود حق تعالی است احتمال تحریف که در قرآن مشهور است، در این خط مبارک نمی‌رود.[۳]

---

۱. همان؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص۲۹۹۷.

۲. گنابادی، ملاعلی؛ صالحیه، حقیقت ۱۷۷، ص۱۳۷.

۳. قزوینی، کیوان؛ رازگشا، ص۱۸۸.

www.ebnearabi.com

حجیت ذاتی سخنان اقطاب به دلیل قوه عصمت

محمدمحسن طهرانی بر این باور است که دستورات قطب به خاطر مقام عصمت و ولایتش همانند دستور خدا حجیت ذاتی دارد:

> بحث ما در اتحاد وصفی و عملی، و اتحاد عینی و ذاتی بین اولیای الهی و بین ذات امام معصوم بود. بیان شد که چنان‌که فعل و قول امام و امر و نهی امام، حجیت ذاتیه دارد، فعل ولی الهی نیز دارای حجیت است.[1]

محمدمحسن طهرانی هم در یکی از سخنرانی‌های خود، منشأ حجیت و حقانیت کلام مرشد و ولی صوفیه را همان ولایت معصومین دانسته و چنین عنوان می‌کند:

> حجیت کلام اولیای الهی عیناً همانند حجیت کلام ائمه معصومین. سؤال: آیا ارادهٔ الله از این مجرا جاری می‌شود؟ جواب: بله، از همین جهت است، عین همان مطلبی که در زیارت جامعه، راجع به ائمه علیهم‌السلام است؛ منتها اولیای الهی در تحت ولایت امام این امر را انجام می‌دهند نه مستقلاً؛ یعنی آن ولایت در نفس امام زمان می‌آید و از نفس امام زمان همان ولایت در نفس این ولی الهی می‌آید، پس این ولی الهی جدای از امام زمان کار نمی‌کند ـ این کفر و شرک است ـ و نفس این ولی الهی چون با نفس امام علیه‌السلام متحد شده است، لذا همان ولایت در او به این شکل می‌آید. لذا چه امام مطلبی را بگوید چه این ولی الهی، هر دو یکی است و هر دو حجیت دارد و هر دو سندیت دارد.[2]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ سیره صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیای الهی، ص۴۳۴.

۲. طهرانی، محمدمحسن؛ نفحات انس، ص۸۷.

www.ebnearabi.com

عرضه‌نکردن کلام قطب بر کتاب و سنت

یکی از اصول مهم حدیث‌شناسی شیعه، عرضه روایات رسیده از ائمه علیهم‌السلام بر قرآن کریم است. امامان شیعه در احادیث فراوانی به شیعیان دستور داده‌اند که سخنان نقل‌شدهٔ آنها را بر کتاب خدا عرضه نمایند و محتوای آنها را با آیات الهی بسنجند و در صورت تطبیق آن با آیات قرآنی، حدیث را پذیرفته و در صورت مخالفت با کتاب، بدان عمل نکنند.

این مسئله در مکتب عرفانی لاله‌زاری به‌کلی انکار و نفی می‌شود؛ به این صورت که رهبران این جریان با استدلال به اینکه سخنان ما عین کلام حق و دستور خداست، مریدان خود را از عرضهٔ سخنان ایشان بر کتاب و سنت منع می‌کنند.

محمدمحسن طهرانی، از عرضه‌نمودن دستور اقطاب صوفیه بر کتاب و سنت به «فضولی‌کردن» تعبیر کرده و در ضمن اشکال و جوابی چنین می‌گوید:

> اشکالی که همه مطرح می‌کنند این است که: انسان باید در صورت شک در صحت و نفوذ امر ولی، آن کلام را به کتاب‌الله و سنت عرضه کند؛ اگر موافق کتاب‌الله و سنت بود، انجام دهد؛ اگر مخالف بود، انجام ندهد. ... اگر انسان در صحت کلام ولی شک کند، منجر به عدم اطاعت از ولی می‌شود و سلوک زیر سؤال می‌رود، و دیگر ما اصلاً سلوک نخواهیم داشت.
>
> این اشکال نقضیِ فاحش مربوط به صورتی است که آن فرد، مقلد باشد؛ اما اگر آن فرد مجتهد باشد، دیگر اشکال افحش است. این اشکال نیز از اصل غلط است و در این صورت، راه سلوک بالکل بسته می‌شود. برای کسی که خدمت ولی خدا می‌آید، اصلاً شک‌کردن

www.ebnearabi.com

معنا ندارد؛ اگر شخص بخواهد شک کند، به این معناست که او را قبول ندارد.[۱]

سرّ اشکال که بعضی می‌گویند: «باید مطالب اولیای خدا را بر کتاب و سنت عرضه کرد» و نیز سایر اشکالات دیگر، این است که: این افراد مانند چشمی که چپ است، دو می‌بینند، و لذا اشکال می‌کنند که این حکم با آن حکم فرق می‌کند؛ اما اگر کلام امام علیه‌السلام را عین کلام خدا ببینند، آن‌وقت هر دو حکم یکی خواهد شد. آن خدایی که می‌گوید: قتل انسان بریء، اشدّ مجازات و عقوبات را در پی دارد، همان خدا می‌گوید: این آدم بریء را به قتل برسان!

قضیه حضرت خضر که دیگر امتحان نبود، حضرت واقعاً آن بچه ده‌ساله را کشت. اگر قتل او حرام بود، چرا حضرت او را کشت؟ او را کشت، چون خدا گفته است. در اینجا فضولی‌کردن و «برای چه» گفتن موقوف است؛ حال گاهی مصلحت حکم برای انسان روشن می‌شود و گاهی هم روشن نمی‌شود.[۲]

تسلیم‌شدن نزد قطب و تبعیت بی‌چون‌وچرا از وی

یکی از مهم‌ترین وظایف طریقتیِ صوفیان، این است که در برابر دستورهای مرشد، «کالمیت بین یدي الغسّال یقلّبه کیف یشاء»[۳] باشند؛ یعنی همان‌گونه که میت در برابر غسال کوچک‌ترین اراده و قدرتی برای حرکت و مخالفت

---

۱. همان؛ سیره صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیای الهی، ص۴۲۵.
۲. طهرانی، محمدمحسن؛ سیره صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیای الهی، ص۳۵۳.
۳. ر.ک: کسر أصنام الجاهلیة، النص، ص۲۲۳ و ختم الاولیاء، ص۴۹۶.

www.ebnearabi.com

ندارد، مریدان نیز باید از هرگونه اعتراض، سؤال و پرسش لب فروبسته و تمام دستورهای قطب را بدون چون‌وچرا بپذیرند. تاجایی‌که حتی پیرامون حکمت و علت اوامر مرشد و یا دلایل عقلی و نقلی آن نیز سؤال نکنند چه برسد به اینکه بخواهند اعتراض و توبیخی از خود نشان دهند.

محمدصادق طهرانی می‌گوید:

> انسان از امثال مرحوم قاضی نباید در فتوا مطالبه دلیل نموده یا به خاطر نیافتن مستند فتوا به ایشان اعتراض نماید، خود فرمایش مرحوم قاضی سند و حجت است.[۱]

ناگفته پیداست که چنانچه دستورهای قطب مخالف با شرع مقدس اسلام بوده و وی از مرید بخواهد که به محرمات و ترک واجبات مشغول شود، مرید باید بی‌درنگ اوامر او را امتثال کند. همان‌طور که در داستان مشهور ملاقات شمس تبریزی با مولوی می‌خوانیم که شمس تبریزی از مولوی درخواست نامشروعی مبنی بر آوردن شاهد زیبارو و خمر نمود و مولوی بدون تأمل آنها را حاضر کرد و بدین طریق توانست دست ارادت به او دهد و در سلک مریدان شمس تبریزی قرار گیرد.[۲]

---

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ص۵۵۸.

۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الأنس، ص۵۳۸. روزی مولانا شمس‌الدین به طریق امتحان و ناز عظیم از حضرت والدم شاهدی التماس کرد؛ پدرم حرم خود (همسر یا مادر)، خاتون را که در جمال و کمال جمیله زمان و ساره ثانی بود و در عفت و عصمت مریم عهد خود، دست بگرفته در میان آورد؛ فرمود که او خواهرجان من است نمی‌باید؛ بلک نازنین شاهد پسری می‌خواهم که به من خدمتی کند؛ فی‌الحال فرزند خود سلطان ولد را که یوسف یوسفان بود پیش آورد و گفت: امیدست که به خدمت و کفش‌گردانی شما لایق باشد؛ (شمس) فرمود که او فرزند دلبند من است؛ حالیا

www.ebnearabi.com

محمدصادق طهرانی مبنای تبعیت از قطب صوفیان را به تفصیل شرح و بسط می‌دهد و به صراحت بیان می‌کند که مریدان در برابر مرشدان باید «تابع مطلق» و «عبد محض» باشند:

سر لزوم پیروی و اطاعت مطلق از اولیای الهی و کاملین از موالیان اهل‌بیت علیهم‌السلام این است که: این اولیا گرچه دارای مقام عصمت مطلقه از ابتدای حیات تا پایان آن نیستند، ولی ازآنجاکه بعد از وصول به مقام فنا، فعلشان عین فعل خداست جز حق از ایشان سر نمی‌زند.

عامل حرکت سالک بعد از رسیدن به استاد خبیر (مرشد) همان محبت خالص و ارادت تام او به استاد بوده و از لوازم این محبت، تبعیت محضه و بدون چون‌وچراست، سالک در برابر استاد باید اراده و اختیار را از خود سلب کند و عبد محض باشد، چه این محبت و تسلیم سالک در برابر استاد است که راه تصرف در نفس و اصلاح آن را برای مربی باز می‌کند.[۱]

محمدمحسن طهرانی کلام ذیل را از پدرش نقل کرده و در توضیح و شرح آن،

قدری اگر صهبا (شراب انگور) دست دادی اوقات به جای آب استعمال می‌کردم که مرا از آن ناگزیرست؛ همانا که حضرت پدرم بنفسه بیرون آمده دیدم که سبویی از محله جهودان پر کرده و بیاورد دیدم که مولانا شمس‌الدین فریادی برآورد و جام‌ها را بر خود چاک زده سر در قدم پدرم نهاد و از آن قوت و مطاوعت امر پیر حیرت نمود؛ فرمود که بحق اول بی‌اول و آخر بی‌آخر که از مبدأ عالم تا انقراض جهان مثل تو سلطانی دلدار محمد خود در جهان وجود نه آمد و نخواهد آمدن و همان‌دم سر نهاده مرید شد (مناقب العارفین، ج۲، ص۶۲۲).

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ص۵۴۷ تا ۵۵۶.

www.ebnearabi.com

بیان می‌کند که جویاشدن از علت و مستندات شرعی و عقلی دستورات مرشد، امری لغو و بیهوده است و مریدانی که از علت حکم مرشدان سؤال می‌کنند «احمق» هستند. وی معتقد است:

آقای حداد، کلام ایشان نازل‌کننده حق است نه اینکه مطلب ایشان با واقع منطبق است.

پیغمبر راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «عليٌّ مع الحق والحق مع عليٍّ حيثما دار؛ علی عین حق است و حق عین علی است هرجا که علی هست...» اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اینجا بنشیند، ما از حضرت سؤال می‌کنیم: یا علی، چرا اینجا نشستی؟ علتش را بگو! دیگر علت نمی‌خواهد؛ اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام الان بر این منبر صحبتی بنمایند، آیا ما باید شک کنیم؟! وقتی که ما کلام رسول خدا را راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌شنویم که: «عليّ مع الحق»، یعنی وقتی علی را دیدی دیگر نباید چیزی بپرسی... اما سایر افراد دلیل و علت را باید بگویند. فلان آقا گفته باید این کار انجام بشود؛ چرا و برای چه؟ چون علم من بیشتر است! درست است که علم شما بیشتر است، ولی ممکن است اشتباه بکنید؛ پس دلیلش را هم باید بگویید. آن کسی که بدون دلیل است، امام معصوم است. از امام معصوم دلیل خواستن عین جهل و نادانی و حماقت است. اگر از امام زمان دلیل بخواهیم خیلی احمق هستیم، چون ما اصلاً در حیطه فکر او نیستیم تا اینکه دلیل بخواهیم.[۱]

محمدمحسن طهرانی برای اثبات این مبنای صوفیانه، کتابی به نام

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ نفحات انس، ص۸۴.

www.ebnearabi.com

«سیره صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیای الهی» نوشت و در ضمن آن به صورت مختصر پیرامون حجیت ذاتی قول مرشد صوفی و لزوم تبعیت و تسلیم‌شدن نزد آنها سخن گفته است و می‌نویسد:

لزوم تسلیم در برابر امام علیه‌السلام و ولی متصل به او؛

این نکته همان نکته‌ای است که ما در ارتباط با انبیا و ائمه علیهم‌السلام و در مرتبه متأخر در ارتباط با اولیای الهی، مشاهده می‌کنیم. وقتی شخصی دست تسلیم و اطاعت به سمت امام علیه‌السلام یا یک ولی الهی دراز می‌کند، باید خود را در تحت اختیار او قرار دهد. سپردن اختیار و اراده باید به دست امام علیه‌السلام و یا ولی متصل به امام که کلام و رفتارش از نفس ملکوتی او نشأت می‌گیرد، باشد؛ نه هر کسی که صرفاً ظاهری بیاراید، کلماتی ترکیب کند، جملاتی نیکو تحویل مردم دهد.[۱]

ادعای طهرانی‌ها پیرامون شهادت شهید مطهری رحمه‌الله

رهبران جریان لاله‌زاری ادعا دارند که شهید مطهری رحمه‌الله از مریدان و سرسپردگان محمدحسین طهرانی بود؛ اما این ارادت آن‌گونه که آنها انتظار داشتند ادامه نیافت و شهید مطهری در ادامهٔ مسیر سلوکی خود، از تسلیم تمام وجود و ذهن خود به آقای طهرانی سرباز زد.

محمدمحسن طهرانی این ماجرا را از پدرش نقل می‌کند:

روزی به مرحوم والد رضوان‌الله علیه عرض کردم: دیشب در خواب دیدم در اطاقی نشسته بودیم و آقای مطهری نیز در مقابل شما نشسته بودند،

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ سیره صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیای الهی، ص۳۲۹.

www.ebnearabi.com

و شما مطالبی می‌فرمودید که الان به یاد ندارم. آقای مطهری سر به زیر انداخته بودند و در عین اینکه حرف‌های شما را قبول نداشتند، ولی از باب ادب سخنی بر زبان نمی‌آوردند. تا اینکه مطالب شما تمام شد و ایشان همچنان ساکت تا به آخر فقط به مطالب گوش می‌دادند.

مرحوم آقا رضوان‌الله علیه فرمودند: بله بله، مطلب همین است. ایشان فقط یک‌دهم وجود خود را تسلیم ما کرده بود و الان کارهایشان مانند سابق نیست؛ و حتی سفری را که به خارج کرده بودند و برای مذاکره با رهبر انقلاب به فرانسه رفته بودند نیز بدون مشورت با من انجام شده است.[۱]

وی در ادامه با جسارت ادعا می‌کند، ازآنجایی‌که شهید مطهری ولایت و امامت آقای محمدحسین طهرانی را به‌طور کامل نپذیرفته بود، او توجه و التفات باطنی خود را از ایشان برداشته و همین مسئله سبب شهادتشان گردید:

ارتباط مرحوم مطهری در این اواخر و به‌خصوص با ظهور حوادث انقلاب، با مرحوم والد رضوان‌الله علیه به شکل دیگری درآمد. گویا ورود ایشان در قضایای انقلاب و ارتباط با افراد متعدد، و صرف وقت جهت رتق و فتق امور و اشتغال غیرمتعارف به مسائل انقلاب، دیگر آن حال و هوای سابق را کم‌رنگ و بالنتیجه توجه تام به استاد را به‌گونه‌ای منصرف به جهات دیگر نموده بود و آن تعلقی را که همواره موجب ربط وثیق در ضمیر سالک با استاد خویش می‌گردد، به مسائل دیگری معطوف داشته بود. افکار و امیال و

---

۱. همان؛ اسرار ملکوت، ج۲، ص۴۵.

www.ebnearabi.com

خواسته‌ها طبعاً در مسیر دیگری صرف می‌شد، و حضرت استاد کمتر مورد مشورت و کسب اجازه قرار می‌گرفتند.

ایشان (شهید مطهری) از آن تعلق خاطر و گرایش سابق به سایر افراد و شخصیت‌ها تبدل حال پیدا نمودند، و این مسئله کاملاً در تعابیر و سخنرانی‌ها و لحن صوت ایشان مشهود بود؛ و بالنتیجه التفات و توجه استاد به ایشان نیز دستخوش همین تغییرات و اضطرابات گردید و در اینجا معانی و اسراری است که اگر خدای متعال توفیق دهد بدان اشاره خواهد شد؛ مجملاً اینکه: اولین نتیجه این تحولات و تغییرات، عدم توجه باطنی و ولایی و اشراف بر اعمال و کردار توسط مرحوم علامه طهرانی رضوان‌الله‌علیه بود، که دست ایادی شیطان را جهت اعمال عمل خائنانه و اهریمنی بر محو و نابودی مرحوم شهید مطهری رحمة‌الله‌علیه باز گذارد، و سهام ابلیس از ایادی جنایت پیشگان و گروه‌های منحرف خارج گردید و او را از نعمت حیات محروم نمود.[1]

تبعیت از قطب در مسائل خلاف شرع

مکتب عرفانی لاله‌زاری به اندازه‌ای در مسئله تبعیت از قطب و اطاعت از مرشدان زیاده‌روی می‌کند که حتی امتثال دستورات خلاف شرع مرشدان و اقطاب عرفانی را نیز لازم و واجب می‌شمارد. به همین خاطر، محمدحسین طهرانی معتقد است که حتی اگر هاشم نعلبند دستورات خلاف شرعی صادر می‌کرد، بدون کوچک‌ترین تأمل و سؤالی آن را اجرا می‌کردم:

وقتی که با مرحوم حداد بودم اگر به من می‌گفتند: این لیوان خون را

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ اسرار ملکوت، ج۲، ص۴۶.

www.ebnearabi.com

بیاشام دیگر احتیاط نمی‌کردم و آن را می‌خوردم![1]

محمدصادق طهرانی، آشکارا بیان می‌کند که اگر دستورهای مرشد خلاف حکم صریح شرع مقدس اسلام باشد، باید از آن تبعیت کرد و مرید نباید هیچ‌گونه تزلزل و تردیدی در امتثال اوامر مرشد به خود راه دهد:

مؤمن و محب واقعی بعد از ملاحظه ادله‌ای که بر حجیت و عصمت قول و فعل امام دلالت دارد و بعد از اینکه انسان کامل، آیینه تمام‌نمای حضرت حق و محل ظهور اسما و صفات خداست، در برابر قول و فعل معصوم و یا ولی خدا اگرچه موافق با ظواهر شرع نباشد هیچ تزلزلی به خود راه نمی‌دهد تا طعم شیرین و حقیقی ایمان را ذوق کند![2]

محمدمحسن طهرانی می‌گوید:

در جلسات گذشته درباره مسئله کیفیتِ تعلق حکم به مکلف، عرض شد که: ما حکم ثابت و تعریف شده مشخصی نداریم که سایر مطالب و دستورات، بر آن حکم تعلق بگیرد.[3] اشکال در اینجا این است که: ما تصور می‌کنیم احکام شرع مانند آیین‌نامهٔ از قبل تنظیم‌شده‌ای است که برای سازمانی قرار می‌دهند و مدیر این سازمان و سایرین باید از این آیین‌نامه (ساعات ورود و خروج، اوقات استراحت، وقت نماز، حقوق و امتیازاتی که به افراد داده می‌شود) تبعیت کنند... اما احکام اسلام این‌طور نیست که

۱. همان؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ج۱، ص۱۶۴.
۲. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ص۵۵۴.
۳. همان.

www.ebnearabi.com

برای هر فردی از پیش تقریر شده و ثابت باشد... .

ما نباید از اول احکامی را ثابت قرار دهیم و بگوییم حکم خدا در این احکام غیر قابل تغییر است؛ حکم اسلام این است: هر فعلی که اراده و رضای الهی به آن تعلق بگیرد ـ نسبت به بنده‌ای خاص و یا عده‌ای متعدد ـ حکم الهی خواهد بود. حکم‌الله نسبت به حالات و افراد مختلف فرق می‌کند؛ گاهی حکم‌الله در نماز شب خواندن و گاهی در خلاف آن است... . اولیای خدا به حکم اینکه در تحت تصرف امام علیه‌السلام هستند، کلام و فعل و تصرفشان عیناً نفس کلام و فعل و تصرف امام علیه‌السلام خواهد بود.

اگر ولی الهی به شخصی بگوید که شما باید امشب تا صبح به بیداری قیام کنید و فلان عمل را انجام دهید، و از طرفی اطبا گفته‌اند که اگر بی‌خوابی بکشید برای شما خطر دارد و حرام است، در این صورت چه باید کرد! این شخص باید چه کند؟ آیا با این کلام ولی خدا مخالفت کند؟! چون این کلام همان کلام امام علیه‌السلام است، پس این امر همان شرع است و باید انجام دهد! ... شاید این سؤال پیش بیاید که فرق امام و ولی الهی در چیست؟ تفاوت در سعه وجودی آنها است نه در انکشاف واقع و مصلحت شخصی و اجتماعی.[1]

ولایت تشریعی اقطاب

یکی از ویژگی‌ها و شئونی که رهبران جریان لاله زاری برای خود قائل هستند،

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ سیره صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیای الهی، ص۴۱۱.

www.ebnearabi.com

مقام ولایت تشریعی است؛ به این معنا که آنها در کسوت شارع، می‌توانند برای موضوعات مختلف قانون‌گذاری کرده و حکم شرعی وضع نمایند. آنها معتقدند در تمام موضوعات، حتی موضوعاتی که خدای متعال و رسول اکرم (ص) برای آنها حکمی وضع کرده‌اند، می‌توانند حکم جدیدی جعل کرده و حکم خدا را نسخ کنند. مریدان نیز در صورت وقوع تعارض بین حکمی که قطب جعل می‌کند با حکم قرآنی و روایی، باید حکم قطب را مقدم کرده و دستورات اقطاب و رهبران خود را ناسخ احکام پیشین بدانند.

محمدمحسن طهرانی با نقل گفت و گویی که بین او و پدرش پیرامون حکمی شرعی صورت گرفته است، این مبنا را تبیین می‌نماید و ولایت تشریعی قطب را از همین رهگذر به مخاطبان گوشزد می‌کند. وی در این رابطه چنین می‌گوید:

> یک روز که در خدمت ایشان بودم، گفتم: «آقاجان، دلیل شما بر اینکه الان فلان کار واجب است، چیست؟» ایشان لبخندی زدند و فرمودند: آسید محسن، این کار واجب است یا حرام، شما آن را انجام بده. من می‌خواستم به ایشان بگویم: اگر این کار یک‌وقتی واجب بود، الان دیگر حرام است، ولی ایشان بلافاصله فرمودند: «واجب است یا حرام، برو انجام بده! تمام شد.»
>
> در اینجا فقط باید گفت: «چشم» و دیگر استدلال ممنوع است! درحالی‌که خود بنده معتقد به حرمت آن مسئله بودم ـ کما اینکه الان هم معتقد به حرمت آن هستم ـ رفتم و آن کار را انجام دادم و قطع هم پیدا کردم که در آن حال این عملی را که انجام می‌دهم از هر واجبی واجب‌تر است؛ زیرا اهل علم می‌دانند که با تغییر شرایط

www.ebnearabi.com

و تغییر موضوع، حکم نیز تغییر پیدا می‌کند.[۱]

وقتی بنده می‌خواستم با ایشان بحث کنم، آن عمل در نظر من به یقین ـ نه حدس و گمان از روی شواهد و ظواهر عادی ـ خلاف بود، ولی وقتی ایشان می‌گویند: «واجب یا حرام، برو این کار را انجام بده»، دیگر شک نداشتم که حکم‌اللهِ واقعی در این برهه خاص همین است؛ علم و اطلاع بنده به هر کجا که رسیده باشد، الان در موقعیتی هستم که مافوق علم خود را در پیش‌رو دارم؛ او اطلاعی دارد که من ندارم.[۲]

محمدصادق طهرانی، ذیل موضوع «تبعیت از دستور قطب در مسائل خلاف شرع»، به ولایت تشریعی اقطاب صوفیه اشاره می‌کند و سعی دارد با گزارهٔ فقهی تزاحم، اوامر قطب را بر دستورات شرعی مقدم بداند. ایشان در این رابطه چنین می‌نویسد:

سرّ لزوم تبعیت از ولی خدا در اموری که به ظاهر مخالف شرع اطهر است که همه احکام شرعی مشروط به آن است که مصلحت یا مفسده مساوی یا اقوی با آن تزاحم نداشته باشد که در این صورت حکم اولی از فعلیت ساقط می‌شود در موارد نادری که معصوم یا انسان کاملی دستور برخلاف شریعت می‌دهند یا عملی برخلاف ظاهر شرع از ایشان سر می‌زند؛ در واقع به علت وجود مصلحت اقوی یا مساوی که او با علم الهی خود از آن آگاه بوده است، حکم اولی تغییر نموده و در حقیقت حکم شرع همین حکم ثانوی است.[۳]

---

۱. ر.ک: طهرانی، محمدمحسن؛ رساله طهارت انسان و مقدمه افق وحی، ص۱۹۳.

۲. همان؛ سیره صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیای الهی، ص۴۲۸.

۳. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ص۵۶۵.

www.ebnearabi.com

محمدمحسن طهرانی در ماجرای دیگری اشاره می‌کند که برخی از دستورات محمدحسین طهرانی خلاف حکم صریح شرع مقدس اسلام بود و به همین علت، مریدان به ایشان اعتراض می‌کردند که چرا دستور خلاف شرع می‌دهید؟ اما آقای محمدحسین طهرانی در واکنش به این اعتراض‌ها، آنها را از خود طرد می‌کرد تا نشان دهد که حق اعتراض و سؤال نداشته و فقط باید دستورات را امتثال کنند. ایشان در این رابطه چنین می‌نویسد:

مرحوم آقا (محمدحسین طهرانی) در طول حیات خود با چنین مسائلی مواجه بودند. روزی ایشان به یکی از منتسبین دستوری داده بودند. او که خود از اهل علم بود، وقتی آن دستور را شنید، رو کرد و گفت: «آیا این دستوری که شما به من دادید، خلاف شرع نیست؟!» ایشان تا این جمله را شنیدند، گفتند: انجام ندهید! اگر انجام بدهید عمل خلاف شرع انجام داده‌اید!

این نکته بسیار دقیق و قابل توجه است که چرا تا برای او شک پیدا شد، ایشان فرمودند: «نباید انجام بدهید و خلاف شرع است!» یعنی توچگونه می‌خواهی کاری را که در ذهنت شبهه حرمت دارد و در دلت خلاف شرع می‌دانی، قربةً الی الله انجام بدهی؟! این عمل چطور با تقرب الی الله و سلوک و اطاعت و عبادت جور در می‌آید![1]

محمدمحسن طهرانی در ادامه تصریح می‌کند که شرع و حکم خدا، عبارت است از دستورات و اوامر خود و دیگر مرشدان جریان لاله‌زاریه. ایشان در این رابطه چنین می‌گوید:

بنابر آنچه که تاکنون عرض شد، باید این مطلب روشن شده باشد

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ سیره صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیای الهی، ص۴۲۶.

www.ebnearabi.com

که شرع عبارت است از: «ما أرادَ اللهُ أن یعمَلَ به العَبد؛ آنچه که اراده خدا تعلق گرفته است که بنده آن را انجام دهد.» حال گاهی از اوقات آن اراده الهی، بدون ارتباط با ولی و صرفاً باتوجه به ظواهر است ـ مثل همین تقلیدهای عادی و اصطلاحی که مجتهد ممکن است اشتباه کند و یا اینکه مطلبش صحیح باشد ـ و گاهی آن اراده برمطلبی غیراز این ظواهرو تکالیف ظاهری تعلق گرفته است و خداوند آن را به واسطهٔ انبیا و ائمه علیهم‌السلام و اولیای الهی برای انسان تقدیرو تدبیر می‌کند.

حال مشخص می‌شود که وقتی مرحوم آقا به آقای حداد می‌گفتند: «اگر این لیوان نجس باشد، و شما بگویید بخور، می‌خورم!»، دلیلش چیست؟ ایشان در آن زمان مجتهد و بلکه اعلم از علمای ایران و نجف بودند و حتی اکثر فضلای نجف می‌گفتند: «اگر فلانی در نجف بماند، مرجعیت شیعه فقط در ایشان انحصار پیدا می‌کند»؛ اما با همه این علومی که فقط هفت سال در قم نزد علامه طباطبایی و هفت سال در نجف کسب کرده‌اند، می‌فرمایند: «اگر امر کنید این لیوان نجس را بخور، می‌خورم!»

آیا ایشان نسبت به احکام طهارت و نجاست بی‌اطلاع بود و کتاب و سنت را نمی‌شناخت؟! آیا ایشان از خدا نمی‌ترسید و بهشت و جهنمی را قبول نداشت؟! قطعاً ایشان از ما بیشتر می‌دانستند و ثابت هم کرده‌اند که بیشتر می‌دانستند؛ اما چون کلام ولی الهی را ما اراد الله می‌دانند.[۱]

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ سیره صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیای الهی، ص۴۲۹.

www.ebnearabi.com

ایمان واقعی تنها در گرو سلوک در طریقت لاله‌زاری

همان‌طور که بیان شد، بر پایه اندیشهٔ ولایت نوعیه، امام و حجت خدا برروی زمین مرشدان و اقطاب جریان لاله‌زاری هستند. یکی از لوازم و تالی‌فاسدهای این نظریه، مسئله ایمان‌نداشتن کسانی است که در این مکتب سیرنکرده و ولایت اقطاب آنها را نمی‌پذیرند. رهبران جریان لاله‌زاری در لفافه و با کنایه و اشاره براین باورند که هرکس ولایت مشایخ ما را نپذیرد در ایمان خود دچار نقصان و ضعف می‌باشد؛ هرچند از شیعیان مخلص امامیه و از شیفتگان ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد. به عنوان نمونه، محمدصادق طهرانی می‌نویسد:

> مرحوم علامه آیت‌الله والد ـ قدس سره الشریف ـ به بنده خصوصی می‌فرمودند: یکی از آقایانی که دست تولی به حضرت آقای حداد رضوان‌الله‌علیه نداده بود، در اواخر عمر که در بستر بیماری افتاده بود، بنده به عیادتش رفته و گفتم: دیگر آفتاب عمر شما به لب بام رسیده، شما ولایت آقای حداد را قبول کنید! علامه والد فرمودند: من می‌خواستم ایشان مؤمن از دنیا برود.[۱]

طبق این داستان، مشخص می‌شود که اگر شیعیان در مکتب لاله‌زاریه ولایت حداد، طهرانی و فرزندان ایشان را نپذیرند، مؤمن نیستند و درپی آن باید با آنها معامله یک مسلمانِ سنی مذهب شود. به همین خاطر، محمدحسین طهرانی در بستر بیماران و محتضران حاضر می‌شد و به‌جای تلقین اعتقادات دینی و ادعیه و اذکار مأثوره، ولایت اقطاب خود از جمله آقای هاشم حداد را به آنها عرضه می‌کرد تا به گمان خود، مؤمن از دنیا بروند و گرفتار عذاب جهنم نشوند.

---

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ص۲۶۷.

www.ebnearabi.com

فصل سوم
غلو و زیاده‌گویی

زیاده‌گویی، افراط و غلوهای زننده و بیش از حد در شأن مراد و استاد، یکی از ویژگی‌های بارز مریدان مکتب لاله‌زاری و به‌ویژه شخص محمدحسین طهرانی است. غلوهایی که از رهبران این جریان درباره شخصیت هاشم حداد و محمد حسین طهرانی صادر شده است، بسیار زننده و اغواگرانه بوده و مشابه این ستایش‌ها را تنها می‌توان در فرقه‌های ضاله غُلات و مفوضه پیدا کرد.

محمدحسین طهرانی قبل از مرگ خود، کتاب جنجالی «روح مجرد» را تألیف کرد و در آن مدعی شد که بنابر درخواست فرزند آقای قاضی، این کتاب را در شرح مقامات و در توصیف احوالات استادش، هاشم حداد نوشته است. وی در ابتدای همان کتاب می‌نویسد:

> ایشان قابل توصیف نیست. من چه گویم درباره کسی که به وصف در نمی‌آید؛ نه‌تنها لایوصَف بود، بلکه لایدرک و لایوصَف بود؛ نه آنکه یدْرک و لایوصَف بود. لهذا در نوشته‌جات حقیر از او نامی به‌چشم نمی‌خورد و شرح‌حالی به میان نیامده است. حتی در کتاب «مهر تابان» که یادنامه استاد بزرگوار، حضرت آیت‌الله علامه طباطبایی ـ قدَّس اللهُ سرَّه ـ می‌باشد و در آنجا از حالات حضرت قاضی مفصلاً

www.ebnearabi.com

سخن به میان آمده است و از احوالات بعضی از شاگردان و حتی اسم شاگردان متسلسلاً آمده است، نامی از سید هاشم حداد نیست! چرا؟! و به چه علت؟! برای اینکه ایشان به قلم در نمی‌آید، و در خامه نمی‌گنجد. او شاهباز بلندپروازی است که هرچه طائر فکر و عقل و اندیشه اوج بگیرد و بخواهد وی را دریابد، می‌بینند او برتر و عالی‌تر و راقی‌تر است. فَیَرْجِعُ الْفِکْرُ خاسِئًا وَ البَصَرُ ذَلیلًا وَ البَصیرَةُ کَلیلَةً، فَتَبْقَی حَیرَی لاتَعْرِفُ یمْنَةً عَن یسْرَةٍ وَ لا فَوْقًا مِن تَحْتٍ وَ لا أمامًا مِن خَلْفٍ. آخر چگونه کسی که محدود به جهات و تعینات است توصیف روح مجرد را کند، و بخواهد آن را در قالب آورد و گرداگرد او بچرخد و او را شرح و بیان نماید![1]

حضرت آقای حاج سید هاشم در افق دیگری زندگی می‌نمود؛ و اگر بخواهیم تعبیر صحیحی را ادا کنیم در لاافُق زندگی می‌کرد. آنجا که از تعین برون جسته، و از اسم و صفت گذشته، و جامع جمیع اسما و صفات حضرت حق متعال به‌نحو اتم و اکمل، و مورد تجلیات ذاتیه وَحدانیه قهاریه، اسفار اربعه را تماماً طی نموده، و به مقام انسان کامل رسیده بود. هیچ‌یک از قوا و استعدادات در جمیع منازل و مراحل سلوکی از ملکوت اسفل و ملکوت اعلی، و پیمودن و گردش‌کردن در ادوار عالم لاهوت نبود، مگر آنکه در وجود گران‌قدرش به فعلیت رسیده بود. حاج سید هاشم انسانی بود با فعلیت تامه در تمام زوایا و نواحی حیات معنوی. برای وی زندگی و مرگ، مرض و صحت، فقر و غنا، دیدن صُوَر معنوی و یا عدم آن، بهشت و دوزخ، علی السویه بود.[2]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۱۴.

۲. همان؛ ص۱۳۵.

www.ebnearabi.com

محمدحسین طهرانی به اندازه‌ای غرق در ارادت و محو در مراد خود (هاشم حداد) بود که اطرافیان وی بارها از او می‌پرسیدند چرا مردم باید از آقای هاشم حداد تبعیت کرده و ولایت ایشان را بپذیرند، درحالی‌که او هیچ مزیت و برتری خاصی نسبت به دیگران ندارد و هیچ دلیل، گواه و نشانه‌ای مبنی بر مقامات ولایی او وجود ندارد؟ در پاسخ، صرف وجودِ هاشم حداد را هزار معجزه می خواند. چنان‌که محمدصادق طهرانی پیرامون پدرش می‌گوید:

ممکن نبود ایشان (حداد) را با کسی مقایسه کرد، برایشان عدل و نظیری قائل شد... [پدرم] در زمان حیات حضرت آقای حداد می‌فرمودند: برخی می‌آیند و از آقای حداد معجزه می‌خواهند که شما یک کاری انجام دهید تا ما ببینیم شما چند مرده حلاج هستید؟ تا کجا سیر کرده‌اید؟ آیا می‌توانید در عالم طبع تصرف کنید و تغییر و تبدیل نمایید؟ حضرت آقا می‌فرمودند: وجود آقای حداد خودش هزار معجزه است! دیگر نباید برویم از خارج معجزه پیدا کنیم و بگوییم آقای حداد بیایند این معجزه را انجام دهند.

آری، ازآنجاکه عرفاء بالله، به مقتضای اولیایی تحت قباب لایعرفهم غیری در پرده اوصاف و صفات بشری مستور و از دیدگان ابنای دنیا پنهان می‌باشند، از احوال آنان و مقامات و عوالمی که بدان ظفر یافته‌اند جز حضرت پروردگار و اوحدی از مقربان درگاه الهی احدی با خبر نیست.[1]

کاستن از شأن معصومین و تحقیر معجزات انبیا

رهبران مکتب عرفانی لاله‌زاری در راستای بالابردن شأن خود و اساتیدشان،

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ص۲۳۸.

www.ebnearabi.com

هیچ حد و مرزی نمی‌شناسند و به همین خاطر کلمات و معجزات معصومین را در برابر آنچه خود به مریدانشان عرضه کرده‌اند، ناچیز و حقیر معرفی می‌کنند.

محمدحسین طهرانی درباره هاشم حداد و میزان سرسپردگی و التزام به دستوراتش می‌گوید:

روزی که تنها با خود به سوی محل نماز ظهر ایشان در مسجد موسوم به مسجد پیغمبر می‌رفتم، به سبزه میدان که رسیدم این فکر به نظرم آمد که: من چقدر ایشان را قبول دارم؟! دیدم در حدود یک پیامبر الهی! من واقعاً به کمال و شرف و توحید و فضایل اخلاقی و معنوی ایشان در حدود ایمان به یک پیغمبر، ایمان و یقین دارم. زیرا اگر الان حضرت یوسف و یا شعیب و یا حضرت موسی و عیسی ـ علی نبینا و آله و علیهم السلام ـ زنده شوند، و بیایند و امر و نهی‌ای داشته باشند، من حقیقتاً به‌قدر اطاعت و انقیاد و ایمان به حقانیت آن انبیا به این رادمرد بزرگ و الهی ایمان و ایقان دارم.[۱]

محمدمحسن طهرانی بعد از نقل عبارتی از هاشم نعلبند (حداد) به اندازه‌ای غرق در شور و وجد می‌شود که به‌طورکلی معجزه‌های تمام انبیا از شق‌القمر خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ردالشمس امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در برابر این عبارتِ هاشم حداد ناچیز و حقیر شمرده و در ادعایی غالیانه می‌گوید: چهار هزار معجزهٔ انبیا با یک جمله آقای حداد برابری ندارد:

ولی ببینید ایشان (هاشم نعلبند) چه می‌گویند؟ آن‌وقت ببینید آیا معجزه پیغمبران به این می‌رسد؟ ... آیا شق‌القمر پیغمبر می‌تواند در انسان این اثر را به‌وجود بیاورد که این حرف آقای حداد به‌وجود آورد؟

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۶۸۳.

www.ebnearabi.com

ما از شق‌القمر چه می‌بینیم؟ خب، پیغمبر آمد و شق‌القمر کرد؛ معلوم می‌شود هیچ ارتباطی به ما ندارد، یعنی یک پیغمبری است، یک قدرتی دارد، یک قوه‌ای دارد ماه را دونصف کرد... آنهایی که دیدند امیرالمؤمنین خورشید را نگه داشت و برگرداند و در آنجا نگه داشت چه گیرشان آمد؟ ... ولی این کلام مرحوم حداد، کلام این بزرگ، چه تغییر جوهری می‌تواند در نفس ایجاد کند؟ این عمل است. لذا می‌فرماید یکی از جملات ما را چهار هزار معجزه پیامبران هم نمی‌تواند تکافی بکند.[1]

وی در بسیاری از جلسات و کتب خود ـ همچون دیگر صوفیان ـ با کوچک شمردن مقام انبیا، اعمال و فعالیت تبلیغی آنها را مربوط به عوام‌الناس و در حیطه ظواهر دین می‌داند و حوزهٔ فعالیت اولیا و اقطاب صوفیه را مربوط به عالم باطن و سلوک خاص‌الخواص معرفی می‌کند؛ او از این طریق برای معجزات انبیا در برابر کاری که اقطاب صوفیه می‌کنند پشیزی ارزش قائل نمی‌شود:

ایشان (حداد) می‌فرمایند مطالبی را که ما در اختیار رفقایمان قرار می‌دهیم چهار هزار معجزه انبیا به گَردش نمی‌رسد. حضرت عیسی علیه‌السلام چکار می‌کند؟ البته برای اهل ظاهر، ولی برای اهل معنا همین کارها را می‌کند، مرده زنده می‌کند دیگر، خاکی را برمی‌دارد گِل درست می‌کند و به شکل طیر و پرنده درست می‌کند در او می‌دمد. ولی دل را چه کسی احیا می‌کند؟! اینکه گل است. چه کسی می‌آید ارتباط بین انسان و بین خدا را برقرار می‌کند؟ چه کسی می‌آید از این افرادی که در روی زمین هستند کیفیت تخاطب بین انسان و پروردگار را در

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح دعای ابوحمزه ثمالی، ص۱۷۳۶.

www.ebnearabi.com

نماز ارائه می‌دهد و تفسیر می‌کند غیر از این؟! چه کسی می‌آید این کار را بکند؟ ما که به «ولاالضالین» و «ایاک نعبد» داریم می‌پردازیم! آنکه می‌آید و آن ارتباط بین ما و بین پروردگار را ترسیم می‌کند او کیست؟ آیا آن بالاتر است و کلام او بالاتر است یا گِل را تبدیل به پرنده کردن، کدام بالاتر است؟ انصافاً انصاف بدهید. حالا یک گل را تبدیل به پرنده کردیم و پرواز کرد، چه شد؟ رفت دیگر حالا می‌رود دانه می‌خورد، حالا چکار کنم. ولی اگر آمد کلامی را گفت که نمازم عوض شد، فهمم عوض شد، ادراکم عوض شد، آن حرف است، تشخیصم تغییر کرد، مرا از توهم درآورد. توهم ای وای ای وای که هرچه هست از این توهمات و از این تخیلات است! از این درآورد؛ آن وقت ما می‌فهمیم معنا و مفهوم کلام این بزرگان را که اینها چه می‌گفتند و درصدد چه بودند.[1]

ناگفته پیداست که این عبارات شامل قرآن کریم (به عنوان معجزه ماندگار دین اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) نیز می‌شود. لذا طبق گمان رهبران لاله‌زاریه باید گفت که تمام آیات قرآن کریم با یک کلام هاشم حداد برابری نمی‌کند و این دو به هیچ‌وجه با یکدیگر قابل مقایسه نیستند.

هاشم حداد در کلامی عجیب‌تر و در راستای تحقیر شأن معصومین و بالابردن منزلت خود می‌گوید:

ما جایی هستیم که جبرییل را قدرت نزدیک شدن به آن نیست، و از ادراک مرتبه وجودی ما عاجز است.[2]

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص۳۹۰۰.

۲. همان؛ حریم قدس، ص۸۰.

www.ebnearabi.com

محمدحسین طهرانی در ادعای عجیب‌تری پیرامون علامه طباطبایی رحمه‌الله می‌نویسد:

> علامه طباطبایی فردی است که ملائکه بدون طهارت و وضو نام او را برزبان نمی‌برند، و او شخصیتی است که قدر و منزلتش حتی بر علما و فقهای عالی‌قدر، مجهول و مخفی می‌باشد. به یاد دارم روزی در خدمت مرحوم علامه طهرانی به منزل یکی از برجسته‌ترین تلامذه ایشان و حکمای معروف و مشهور رفته بودیم، صحبت از علامه طباطبایی به میان آمد؛ آن شخص حکیم در توصیف ایشان گفت: ایشان شخصیتی است که یک ترک اولی، نه در خلوت و نه در جلوت از ایشان متمشی نیست. پس از خروج از منزل، علامه طهرانی رو به من کردند و فرمودند: این چه تعبیری است که برای تمجید از علامه طباطبایی آورده می‌شود! علامه طباطبایی کجا و امثال این تعابیر کجا؟! او در افقی است که از وصف و نعت بیرون است، و از تعریف و تمجید خارج؛ فعل او در وصف نمی‌آید تا به این نعوت و اوصاف توصیف گردد!
>
> و باز وقتی کسی درباره ایشان گفته بود که: من ایشان را در مقام تکلیم دیده‌ام؛ چنانچه راجع به حضرت موسی علیه‌السلام خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسىٰ تَكْلِيمًا﴾. ایشان فرموده بودند: اینکه مقامی برای علامه طباطبایی نیست![1]

باید یادآور شد که جایگاه علامه طباطبایی رحمه‌الله از بیان چنین ادعاهایی به‌دور است و چنین بیهوده‌گویی‌هایی تنها از سوی عرفای مکتب لاله‌زاری مطرح

---

۱. همان؛ ص۱۰۵.

www.ebnearabi.com

شده است. ممکن است انگیزۀ آنها از چنین مقام‌تراشی‌هایی، بالابردن منزلت خود از طریق نسبت‌دادن سلوک خویش به این بزرگواران و ادعای شاگردی آنها باشد.

خودستایی

خودستایی و ستایش از نفس متکبرانه و مغرورانه، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک در بین رهبران فرقه‌هاست که بیشتر برای تحت تأثیر قراردادن مخاطبان ساده‌پندار و سرکوب هرگونه سؤال و اعتراض مریدان صورت می‌گیرد. محمدحسین طهرانی در کنار تعریف و تمجیدهای غلوآمیز از هاشم حداد، از خود نیز بسیار تعریف می‌کند که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

ستایش از خویشتن در کلام هاشم حداد (نعلبند)

هاشم حداد درباره خود می‌گوید:

> من گاهی می‌بینم این بچه چند روزه‌ای که به دنیا آمده، کمی و به اندازه سرسوزنی یک حالت وجود در خودش دارد (به همان مقدار که همین بچه چند روزه برای ارتزاق و شیرخوردن به دنبال مادرش می‌گردد)؛ اما وقتی من به خودم نگاه می‌کنم، می‌بینم این را هم ندارم.[۱]

محمدحسین طهرانی درباره استادش می‌نویسد:

> یک روز به یکی از شاگردان سابقه‌دار و علاقه‌مند به خود که گه‌گاهی تمردهایی می‌نمود، و اظهار خودرأیی داشت، و می‌خواست مطلب واقع‌شده‌ای را از ایشان پنهان کند، با شدت و تندی فرمودند: چی را از

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ نفحات انس، ص۷۹.

www.ebnearabi.com

من مخفی می‌کنی؟! می‌خواهی فلان مطلب را از آسمان چهارم بکشم پایین و الان جلویت بگذارم.[۱]

اراده خدا تابع اراده هاشم حداد

هاشم حداد در سخن دیگر مدعی بود که اراده و مشیت الهی تابع اراده اوست:

> یکی از نوه‌های آقای حداد به نام سید محمد (پسر سید حسن) در اثر عارضه سرخک فوت نمود ... و چون حقیر با ایشان جنازه را به غسالخانه خیمه‌گاه بردیم، بدون اختیار اشکشان سرازیر بود. عصر آن روز عرض کردم: مگر از شما میل به حیات این طفل نبود تا خداوند اراده حیات کند و مرگ را برگرداند؟! فرمودند: آری! اما بعضی اوقات امر از آن طرف غلبه می‌کند، و میل و اراده را از این طرف می‌رباید.[۲]

طبق این عبارت، محمدحسین طهرانی ارادهٔ خدا را تابع اراده حداد می‌داند و با این سؤال که «مگر شما حیات را اراده نکردی»، اراده هاشم حداد را اصیل و لزوم تبعیت اراده خدا از ارادهٔ وی را اصلی پذیرفته‌شده تلقی می‌کند. حداد نیز کلام وی را تأیید کرده و ارادهٔ خدا را همراه با تبصره‌ای تابع اراده خود می‌داند. درحالی‌که براساس آموزه‌ها و روایات اسلامی، تسلیم‌شدن در برابر خواست و اراده حق تعالی از درجات بالای ایمانِ مؤمنان شمرده شده است. همچنین اراده معصومین علیهم‌السلام در اراده خداوند است؛ به این معنا که خدا هرچه را اراده کند آنان نیز همان را اراده می‌کنند نه آنکه هرچه آنها بخواهند خدا تابع اراده آنها باشد. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۱۴۰.

۲. همان؛ ص۹۴.

www.ebnearabi.com

اِلّاۤ اَنْ یَشآءَ اللهُ﴾؛ و تا خدا نخواهد، نخواهید خواست.»[۱] امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در این رابطه می‌فرمایند:

قُلُوبُنا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللهِ، فَإِذا شاءَ شِئْنا وَ اللهُ يَقُولُ: ﴿وَما تَشآءُونَ اِلّاۤ اَنْ یَشآءَ اللهُ﴾؛[۲]

قلوب ما ظروفی برای خواست خداوند است، اگر خدا چیزی را اراده کند و بخواهد، ما نیز اراده کرده و خواهیم خواست.

علاوه برآن در زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌خوانیم:

اِرادَةُ الرَّبِّ في مَقاديرِ اُمُورِهِ تَهْبِطُ اِلَيكُمْ؛[۳]

اراده پروردگار در امور مقدرش به‌سوی شما خاندان فرود می‌آید.

بوییدن بوی بدن حداد

سید هاشم حداد در کلامی غیرقابل باور ادعا می‌کند که عرفای بزرگ اسلام برای بوییدن بوی بدنش چندین فرسخ راه را پیاده طی می‌کردند تا به این فیض بزرگ برسند. محمدحسین طهرانی نقل می‌کند:

یک روز برای زیارت اهل قبور و زیارت قبر مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد بهاری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه تقریباً با جمیع رفقای همدانی و طهرانی با دو عدد مینی‌بوس به بهار همدان تشریف بردند؛ و پس از مدتی توقف، خودشان با رفقا رو به قبله بر سر مقبره مرحوم بهاری و خواندن فاتحه و درخواست علو درجات و مقامات، از آن قبر منصرف، و شروع کردند گردش کردن در میان قبرها و طلب غفران نمودن، و شاید نیم ساعت تمام طول کشید

۱. سوره انسان، آیه ۳۰.

۲. طوسی، محمد بن حسن؛ الغیبة، ص۲۴۷.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، ج۴، ص۵۷۷.

www.ebnearabi.com

که برای مدفونین آنجا طلب مغفرت می‌کردند.

حضرت آقا به من فرمودند: ما شنیده بودیم که مرحوم انصاری بدین قبرستان سر مزار مرحوم حاج شیخ محمد بهاری زیاد می‌آمده است، و چه‌بسا از همدان ـ که تا بهار دو فرسخ است ـ پیاده می‌آمده است ... اینک معلوم شد: مرحوم بهاری آن مقدار درجه‌ای را نداشته است که مرحوم انصاری از روح او استمداد کند و گمشدهٔ خود را بجوید؛ مرحوم انصاری پی من می‌گشته است، و برای استشمام این بو، در این ساعت و در این مکان، این راه را طی می‌نموده است![1]

ستایش از خویشتن در کلام محمدحسین طهرانی

لقب‌های «آیت‌الله» و «علامه» در فرهنگ حوزوی، معرّف مرتبه اجتهاد شخص فقیه است. در این بین، محمدحسین طهرانی در راستای ستایش خود، این عنوان‌ها را از دیگر فقها سلب کرده و کاربرد آن را تنها برای خویش جایز می‌داند. وی بر این باور است که این القاب طی مکاشفه‌ای از مبدأ اعلی تنها برای وی ثبت و نازل شده است. محمدمحسن طهرانی این ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

در خدمت ایشان (محمدحسین طهرانی) بودیم به اتفاق بعضی دیگر از بستگان. ایشان فرمودند ـ در ماشین داشتیم حرکت می‌کردیم، نشسته بودیم ـ می‌گفتند که: من در خواب دیدم که به من فرمودند که فلانی! این عبارتی که شما در این کتاب نوشته‌اید، حضرت علامه آیت‌الله، این اختصاص به شخص شما دارد و کسی دیگری حق نوشتن حضرت علامه آیت‌الله را ندارد؛ اما بعضی از بستگان ـ

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۱۵۷.

www.ebnearabi.com

که البته اسم آوردند، حالا من نمی‌آورم ـ بعضی از بستگان درصدد جلوگیری از انتشار این اسم هستند، شما این را تذکر بدهید.[۱]

محمدحسین طهرانی همچنین در کتاب روح مجرد، کلام استادش در شأن خود را چنین نقل می‌کند:

حضرت آقا (حداد) فرموده بودند: سید محمدحسین! ابداً ابداً. او مانند کوه است. کجا متزلزل می‌شود؟![۲]

ایشان در همین کتاب می‌نویسد:

مرحوم حداد بسیار نسبت به امور شرع و احکام فقهیه متعبد بود و محال بود حکمی را بداند و عمل نکند؛ حتی مستحبات و ترک مکروهات. خود چراغی بود نورانی از علم؛ ولی از باب حفظ شرع و احکام شرع، در امور عبادیه و احکام جزئیه تقلید می‌کرد. در همین سفر در بالای بام خانه در شب عرفه که ایضاً جمعی از اهل نجف و کاظمین و بغداد و سماوه و غیرها مجتمع بودند، پس از نماز مغرب و عشا که می‌خواستند غذای مختصری داده و حضار به اعمال لیله عرفه و زیارت مشغول شوند، با بهجتی هرچه تمام‌تر فرمود: فلان سید، سَیدُ الطّائفتَین است (یعنی هم مجتهد در امر شریعت و هم مجتهد در امر طریقت). و سپس فرمود: من تا به‌حال از آقا شیخ هادی شیخ زین‌العابدین تقلید می‌کردم، و از این به بعد از او تقلید می‌کنم![۳]

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص۳۰۰.
۲. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۵۴۵.
۳. همان؛ ص۱۰۹.

www.ebnearabi.com

محمدحسین طهرانی به همین اندازه اکتفا نمی‌کند و در جای دیگری ادعا می‌کند که تمام صفات امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعم از علم، قدرت، معرفت و کمال ایشان را داراست. محمدصادق طهرانی چنین نقل کرده است:

عقول مردم خیلی کوچک است و با نزدیک‌کردن سرانگشتان خود به هم کوچکی آن را نشان دادند؛ ولی عقل امام علیه‌السلام برهمه تسلط دارد و در هنگام گفتن این جمله هردو دست خود را بالا برده و به حالت سیطره و تسلط آن اشاره کردند و فرمودند: تسلط من برنفوس، مثل تسلط امیرالمؤمنین است و از خیرو شرنفوس مطلع و آگاهم... من در خودم صفات امیرالمؤمنین را می‌بینم.[۱]

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ج۱، ص۳۲۹.

www.ebnearabi.com

فصل چهارم
رویکرد سیاسی جریان لاله‌زاری

جریان لاله‌زاری بسیار تلاش می‌کند تا تمام رخدادهای مثبت اجتماعی و سیاسی را به سود مکتب عرفانی خود مصادره کند. طبق این رویکرد، رویدادهای مهم و تأثیرگذاری مانند انقلاب اسلامی ایران، از خروجی‌ها و نتیجه‌های شگفت مکتب لاله‌زاری است و مرشدان آنها به عنوان «ولی الله الاعظم» و قطب عالم آفرینش توانسته‌اند این رویدادهای اجتماعی را به‌ثمر برسانند. ممکن است بتوان ادعا کرد که هدف اصلی آنها از این افسانه‌سرایی‌ها، نفوذ بیش از حد در مراکز مهم تصمیم‌گیری و نهادهای انقلابی جهت بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی وسیع و تریبون‌های این نهادها برای تبلیغ افکار انحرافی و خرافی‌شان باشد. هدفی که متأسفانه امروزه بیشتر آن تحقق یافته و جریان لاله‌زاری توانسته پایگاه‌های متعددی را در نهادهای مهم انقلابی برای خود دست‌وپا کند. در ادامه نمونه‌هایی از افسانه‌سرایی‌های جریان لاله‌زاری پیرامون نقش محمدحسین طهرانی در وقایع و رویدادهای انقلاب اسلامی ایران از کتب آنها بازگو می‌شود.

www.ebnearabi.com

نفر اول انقلاب

محمدمحسن طهرانی بر این باور است که پدرش سید محمدحسین طهرانی، راهنما و استاد امام خمینی رحمه‌الله در تمام حوادث مرتبط با انقلاب بود و محتوا و کیفیت سخنرانی‌های ایشان را طهرانی برای امام مشخص می‌کرد. امام خمینی رحمه‌الله نیز دستورهای وی را به‌طور کامل بر دیده گذاشته و انجام می‌داد. محمدمحسن طهرانی در این رابطه چنین می‌گوید:

> مرحوم آقا رضوان‌الله‌علیه در جریان انقلاب، انقلاب هزار و سیصد و چهل و دو که با مرحوم آقای خمینی رضوان‌الله‌علیه ایشان شروع کردند، در صحبت‌هایشان با آقای خمینی این مطلب را ایشان می‌فرمودند، می‌گفتند که: آقا! شما نباید مسئله را و قیام را و انقلاب را بر محوریت علما و روحانیون قرار بدهید، باید بر محوریت اسلام و نفس اسلام و آن حقیقتی که پیامبران و پیامبر خاتم و ائمه علیهم‌السلام براساس آن حقیقت در این دنیا نزول کردند و تشریع کردند و تربیت کردند، باید بر این اساس قرار بدهیم.[1]

چنین ادعاهای بیهوده‌ای همگی برخواسته از سخنان محمدحسین طهرانی است. وی بر این باور است که امام خمینی رحمه‌الله نه‌تنها تمام کارهای مهم مرتبط با انقلاب را با مشورت او انجام می‌داد (تمام کارهای ایشان با مشورت ما بوده)،[2] بلکه برای نگارش اعلامیه و انجام کارهایی از این قبیل در جهت

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص۲۴۹.

۲. بالأخره آیت‌الله خمینی را آوردند برای زندانی. و ما دیدیم خوب چه کنیم؟ حالا باید چه‌کار کنیم؟ ما از این مرد حمایت کردیم، و تمام کارهای ایشان با مشورت ما بوده، و خلاصه با معیت بوده، و الان بردند؛ و ما باید برای خلاصی ایشان تا آخرین مرحله و با تمام قدرت و توان کار کنیم. خانه ما در آن وقت تلفن نداشت؛ لذا برخاستم آمدم

www.ebnearabi.com

سوق‌دادن مردم به قیام و انقلاب نیز پیرو نظر طهرانی بود. وی نقش خود را به‌گونه‌ای توصیف می‌کند که گویی امام خمینی ﷺ تابع بی‌چون‌وچرای ایشان و همچون مریدی، تسلیم دستورات طهرانی بوده و آنها را اجرا می‌کرده است. محمدحسین طهرانی در همین راستا ادعا دارد که در جریان قیام مردم قم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نقشی اساسی و محوری ایفا می‌کرد. وی می‌نویسد:

> افطار رفتیم منزل آیت‌الله خمینی و از این‌طرف و آن‌طرف گفتگو کردیم که بالأخره حالا که چه؟ حالا چه می‌خواهید بکنید؟ گفتند: شما می‌گویید؟ ما چه‌کار کنیم؟ بله، چه‌کار کنیم؟ من عرض کردم: خوب حالا که آنها آمده‌اند و فشار آوردند و کارهایشان تمام شد، ما نباید بنشینیم همان‌طور که آنها نقشه‌ای کشیدند ... گفتند: خوب حالا شما بگویید من چه قسمی اعلامیه بنویسم؟ نظر ایشان این بود که اولاً باید به تربیت و تهذیب روحانیون پرداخت؛ و سپس به تربیت و تعلیم مردم، و می‌فرمودند: تا کار روحانیت سروسامان نگیرد و روحانیون مهذب نشوند، نمی‌توان مردم را ترغیب و تحریص نمود. من گفتم: شما اعلامیه را به عنوان مسلمان‌ها بنویسد که: ای مسلمان‌ها شما که اهل این مملکتید، بیایید و قیام کنید... . شما ننویسید: روحانیون چنین و چنان، روحانیونی که الان ما داریم؛ من و شما می‌دانیم که بعضی از آنها فاسد هستند.[1]

تمام این ادعاها در حالی صورت می‌گیرد که محمدحسین طهرانی در

در منزل یکی از اقوام که تلفن بود، و شروع کردم به تلفن‌کردن، فقط و فقط کارم آن روز تا شب تلفن‌کردن بود، و به هرجایی که فکر کنید (طهرانی، محمدحسین؛ وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص۳۱).

۱. همان؛ ص۳۰.

www.ebnearabi.com

سال ۱۳۴۲، ۳۸ ساله بود و تدریس و تألیف قابل‌توجهی نداشت تا در کنار مراجع تقلید بزرگ آن زمان قرار بگیرد و اظهارنظر کند.

محمدمحسن طهرانی در بیان دیگری می‌گوید که پدرش اثری قاطع و بی‌نظیر در رویداد انقلاب اسلامی ایران داشته و در همهٔ امور، محور اساسی و رکنِ رکین بوده است؛ به‌طوری که امام خمینی رحمه‌الله هیچ اعلامیه‌ای را بدون تأیید محمدحسین طهرانی صادر نمی‌کرد و برای ارتباط‌گرفتن با دیگر انقلابیون، تنها طهرانی واسطه قرار داده می‌شد:

> و همچنین ارتباطی خاص و اتصالی وثیق با آیت‌الله الحجة سید روح‌الله خمینی قدس‌سره داشتند و به همین جهت کراراً و مراراً به منزل ایشان در شهر مقدس قم رفته و با ایشان راجع به کیفیت حرکت دادن امت و سوق‌دادن ملت به سمت انقلاب اسلامی به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند و ایشان اثری قاطع و بی‌نظیر در تصحیح و اصلاح این حرکت داشتند و این نبود مگر به جهت موقعیت و شأن خاص و منحصربه‌فرد ایشان در نزد آیت‌الله خمینی، به‌طوری که در همه این امور محور اساسی و رکن رکین به‌شمار می‌آمدند و رهبر انقلاب هیچ اعلامیه‌ای را بدون ملاحظه مرحوم والد و امضای ایشان صادر نمی‌کردند. و رابطه بین معظمٌ‌له و افراد مرتبط و متعلق به ایشان از خواص علما و رجال سیاسی و گروه‌های مجاهد و مبارز مثل هیئت مؤتلفه و دیگر گروه‌ها تنها از طریق مرحوم والد بود.[1]

بنابراین، آنچه از سخنان طهرانی‌ها برداشت می‌شود آن است که بنیان‌گذار انقلاب اسلامی ایران شخصِ محمدحسین طهرانی بوده نه امام خمینی و

۱. طهرانی، محمدحسین؛ ترجمه صلاة جمعه، ص۳۳.

www.ebnearabi.com

هر اشتباه و خطایی که در جریان انقلاب اسلامی رخ داده، به خاطر نشنیدن دیدگاه‌های محمدحسین طهرانی و توجه‌نکردن به خواست و اراده ایشان بوده است.[۱] به عنوان نمونه، طهرانی ده‌ها سال قبل از انحراف بنی‌صدر و حتی قبل از انقلاب اسلامی ایران، (با بهره‌گیری از قوه کشف و شهود و علم لدنی) انحراف وی را فهمیده و به اطرافیانش نیز گوشزد کرده بود؛ اما هیچ‌کس به این سخنش توجه نکرده است:

> پیش از انقلاب، در زمان حکومت نظامی با ایشان از مسجد می‌آمدیم، با عصا به آن‌طرف چهارراه که یک کیوسک روزنامه‌فروشی بود، اشاره می‌کند و می‌گوید: «آسید محسن، این عکس کیست؟» عرض کردم: «آقا، این عکس شخصی است به نام آقای بنی‌صدر که اخیراً از اطرافیان آقای خمینی شده و می‌گویند که در امور و جریان‌ها رابط ایشان با افراد است.» ایشان سری تکان دادند و با عصا اشاره به عکس او کرده و فرمودند: روزی خواهد رسید که از این مرد بلایی بر سر این مملکت بیاید که دیگر جبران نخواهد شد.[۲]

---

۱. همان؛ فقاهت در تشیع، ص ۳۶. در مسئله هجوم حکومت بعث عراق به کشور ایران بسیار متأثّر و نگران بودند، و اخبار ناگوار این جنگ خانمان‌سوز و ددمنشانه که موجب سفک دماء أبریاء از طرفین و هتک نوامیس و تدمیر بلاد اسلام و ضایعات غیرقابل جبران بوده است، شدیداً ایشان را تحت فشار روحی و جسمی قرار می‌داد و پیوسته در انتظار اختتام آن و رفع غائله و فیصله امر به سر می‌بردند، و نسبت به ختم این حادثه خانمان‌برانداز در مقاطع مختلف، پیغام‌هایی برای مسئولین می‌فرستادند؛ مخصوصاً پس از فتح خرمشهر، شدیداً بر خاتمه جنگ اصرار می‌ورزیدند و حتی روزی به بنده فرمودند: اگر الان این مسئله تمام نشود، دیگر فرصتی پیش نخواهد آمد و مسئله به صورت دیگری درخواهد آمد (طهرانی، محمدمحسن؛ نفحات انس، ص۲۲).

۲. طهرانی، محمدحسین؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ج۳، ص۴۰.

www.ebnearabi.com

نجات جان امام خمینی رحمه‌الله و تثبیت مرجعیت ایشان

رهبران لاله‌زاری ادعا می‌کنند که جان امام خمینی رحمه‌الله را از اعدام نجات داده‌اند. محمدحسین طهرانی پیرامون نجات جان امام راحل چنین می‌نویسد:

> بالأخره آیت‌الله خمینی را آوردند برای زندانی و ما دیدیم خوب چه کنیم؟ حالا باید چه‌کار کنیم؟ ما از این مرد حمایت کردیم، و تمام کارهای ایشان با مشورت ما بوده، و خلاصه با معیت بوده، و الان بردند؛ و ما باید برای خلاصی ایشان تا آخرین مرحله و با تمام قدرت و توان کار کنیم ... برخاستم آمدم در منزل یکی از اقوام که تلفن بود، و شروع کردم به تلفن کردن، فقط و فقط کارم آن روز تا شب تلفن‌کردن بود، و به هرجایی که فکر کنید... و آنقدر آن روز تلفن کردیم که من نمی‌دانم سیصد تا شد چهارصد تا شد نمی‌دانم ... بالأخره آیت‌الله خمینی را بردند برای عشرت آباد و این کار ما به جایی نرسید، اما فقط کاری که کرد این بود که از اعدام سریع و محاکمه صحرایی آیت‌الله خمینی جلوگیری شد.[۱]

وی مدعی است که برای نجات جان امام خمینی رحمه‌الله، تلاش کرد که ایشان را به عنوان مرجع تقلید شیعیان معرفی کند و با یک تیر دو نشان بزند؛ یعنی علاوه بر اینکه امام راحل را در مقام مرجعیت عامه تشیع قرار داده، جان ایشان را نیز از اعدام نجات داده است. در بخشی از کتاب «وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام» نوشتهٔ محمدحسین طهرانی آمده است:

> دعوت مؤلف از علمای سراسر کشور جهت تثبت مقام مرجعیت برای آیت‌الله خمینی؛

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص۳۲.

www.ebnearabi.com

باری اینها تصمیم جدی داشتند بر اعدام آیت‌الله خمینی یک مجالس، محافلی در طهران این‌طرف آن‌طرف تشکیل می‌شد. ولیکن اینها منتج نتیجه‌ای نبود و آنقدر قوی نبود که بتواند از اعدام جلوگیری کند. ما دیدیم که چه‌کار باید بکنیم که ایشان را از اعدام خلاص کنیم؟ تحقیقات این‌طرف و آن‌طرف بالأخره به اینجا منتهی شد که گفتند: فقط یک راه هست و بس؛ و آن این است که ایشان به مرجعیت مسلمین شناخته بشوند؛ زیرا که طبق قانون مرجع مصونیت دارد؛ و اگر به مرجعیت شناخته بشوند از نقطه‌نظر قانون، دستگاه و ساواک نمی‌توانند حکم کنند، هرچه هم پرونده می‌خواهند درست کنند.

گفتیم حالا مرجعیت را چه قسم برایشان ثابت کنیم؟ زید بنویسد، عَمرو بنویسد، اینکه تنها کافی نیست. گفتیم تمام علمای ایران از تمام شهرستان‌ها از هرجایی آن عالِم درجه اولش بیایند در طهران، و در مجلسی با همدیگر اجتماعی داشته باشند؛ و همگی تصویب کنند که آیت‌الله خمینی مرجع است. کاغذ نوشتیم به همه نقاط به آیت‌الله میلانی در مشهد... .[1]

خیانت تمام انقلابیون به لاله‌زاری‌ها

رهبران جریان لاله‌زاری به مریدان خود القا می‌کنند که محمدحسین طهرانی محور اصلی براندازی نظام سلطنتی و برپایی انقلاب اسلامی ایران بوده است؛ اما هنگامی که با این سؤال مهم و اساسی مواجه می‌شوند که چرا در تاریخ مکتوب و شفاهی انقلاب اسلامی هیچ نام و اثری از طهرانی

۱. همان؛ ص۴۲.

www.ebnearabi.com

نیست، دست پیش را گرفته و تمام مورخان و مطلعان را به خیانت متهم نموده و بیان‌نکردن نام طهرانی در این حوادث انقلاب را ناشی از حسادت و دشمنی همگان با ایشان عنوان می‌کنند. به عنوان نمونه، محمدمحسن طهرانی ادعا می‌کند که محمدحسین طهرانی، پدر انقلاب و رهبر اصلی براندازان بوده و در این راستا نقش اول یا دوم را ایفا می‌کرده است. وی معتقد است که تمامی تاریخ‌نگاران و سیره‌نویسانی که از پدرش در درون حوادث انقلاب یاد نکرده‌اند خیانت کرده‌اند. وی می‌نویسد:

> الان راجع به تاریخ انقلاب کتاب می‌نویسند (اما) اسمی از پدر ما در این کتاب‌ها نیست؛ درحالی‌که همه می‌دانند، اگر نگوییم که نقش اول، نقش دوم را پدر ما در این انقلاب ایفا کرده؛ یک اسم نیست. بعضی از کتاب‌ها هست که: «آسید محمدحسین طهرانی هم در فلان مجلس بوده». این خیانت نیست واقعاً به تاریخ؟ چرا نباید این‌طور باشد؟ چرا نباید مورخ حقیقت را بگوید؟ خواننده خود اختیار کند، خود انتخاب کند. کسانی این تاریخ را می‌نویسند که از نزدیک با مرحوم پدر ما آشنایی داشتند. نه اینکه غریبه بیاید بنویسد، نه، آشنایی داشتند.[1]

محمدمحسن در جای دیگری ادعا می‌کند که اساس و اصل مسئلهٔ وقوع انقلاب و دعوت مردم به قیام علیه حاکمیت نیز بر دوش پدرش، محمدحسین طهرانی بوده است؛ اما مورخان با غرض‌ورزی، دشمنی و کینه‌توزی، نامی از او نیاورده‌اند:

> آقا چند جلد تاریخ انقلاب می‌نویسد، چند جلد، ولی اسمی از

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص۲۲۹.

www.ebnearabi.com

مرحوم پدر ما نمی‌آورد! درحالی‌که اصل این جریانات (انقلاب ایران) زیر سر ایشان بوده، چرا نمی‌آورد؟ می‌دانید چرا؛ با حساب و کتاب است، بیشتر مورخینی که در طول تاریخ آمدند و تاریخ را نوشتند ... همان آقایی که کتاب می‌نویسد و خودش در مقدمه آن کتاب اولین اشکالی را که به مورخین وارد می‌کند این است که مورخین ما با غرض تاریخ نوشته‌اند و سلیقه‌ای و با اظهارنظر نوشته‌اند. خود همین آقا در نماز جمعه صحبت می‌کند راجع به قضایا و می‌گوید محلِ فلان واقعه در میدان امام حسین علیه‌السلام بود و اسم مرحوم آقا را نمی‌آورد! بابا آنجایی که در میدان امام حسین علیه‌السلام بود در انقلاب، پدر ما اداره‌کننده آنجا بود ولی در صحبت‌هایش یک جا نام ایشان را نمی‌آورد.[۱]

دیدگاه لاله‌زاری‌ها پیرامون ولایت فقیه

مکتب لاله‌زاری نه‌تنها تلاش دارد که یک چهره انقلابی از خود به نمایش بگذارد، بلکه می‌کوشد تا محمدحسین طهرانی را پدر انقلاب اسلامی معرفی نماید؛[۲] به همین خاطر در موارد بسیاری با اشاره و کنایه به شایسته‌نبودن امام خمینی رحمه‌الله و مقام معظم رهبری مدظله برای انقلاب اسلامی ایران اذعان داشته و بر این باورند که پرچم انقلاب اسلامی ایران باید به دستان محمدحسین طهرانی سپرده می‌شد. به بیان دیگر، وظیفه عقلی و شرعی امام خمینی رحمه‌الله، سپردن مقام رهبری به این جریان بود. به عنوان نمونه، محمدمحسن طهرانی در یکی از کلاس‌های خود این ماجرا را برای

۱. همان؛ درس خارج فقه حج، ص۳۶۲.

۲. همان؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص۲۲۹.

www.ebnearabi.com

شاگردانش تعریف می‌کند:

یکی از رفقا نقل می‌کرد، همین جناب آقای صدرالدین حائری که رفته بودند پیش مرحوم آقای خمینی و گفته بودند: آقا اگر می‌خواهید این کار (انقلاب) به سامان برسد باید این پرچم (رهبری انقلاب) را بدهید به دست آقای سید محمدحسین (طهرانی)! این حرف یک نفر عادی که نیست؛ اولاً یک فرد عالم است بعد هم یک فردی است که دستش در کار است به همه مسائل هم اشراف دارد به قضایای مملکت هم اشراف دارد. یعنی آقا! با اینکه پرچم در دست شما باشد کار به سامان نمی‌رسد![۱]

با اندک تأملی در اصول اعتقادی جریان لاله‌زاری، می‌توان فهمید که ریشهٔ مخالفت آنان با امام خمینی و امام خامنه‌ای به مبانی صوفیانه آنها باز می‌گردد؛ زیرا محمدحسین طهرانی معتقد است که «ولی فقیه» و حاکم نظام اسلامی باید به مقام عرفانی فناء فی الله و بقاء بالله رسیده باشد و مرجع تقلید اعلم، کسی است که اسفار اربعه عرفانی را به‌طور کامل طی کرده باشد؛ درغیراین‌صورت «نمی‌تواند متصدی (امر رهبری) شود.»[۲]

محمدحسین طهرانی که خود را به عنوان فقیه و مجتهد شیعه معرفی می‌نمود، با واردکردن مبانی صوفیانه در مسائل فقهی و احکام شرعی، آشکارا

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات مبانی سیر و سلوک الی الله، ص۲۵۶.

۲. محمدحسین طهرانی می‌نویسد: «(فقیه) اعلم باید کسی باشد که سیرش به سوی پروردگار تمام شده، و منازل اربعه را طی کرده باشد، و بعد از فناء فی الله به بقاء بالله رسیده و انسان کامل شده باشد. چنین فردی می‌تواند عهده‌دار این سِمَت گردد، و الّا نمی‌تواند متصدی شود (طهرانی، محمدحسین؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج۲، ص۲۴۵).

www.ebnearabi.com

احکام فقهی مانند ولایت فقیه را تحریف می‌کند. وی برخلاف اجماع تمام فقهای شیعه ادعا می‌کند که ولی فقیه، باید مقامات طریقتی و صوفیانه را طی کرده باشد و در دو علم فلسفه و عرفان به بالاترین جایگاه رسیده باشد. طهرانی با افزودن این ویژگی‌ها به ولی فقیه، خواسته یا ناخواسته این آموزه را لایق خویش و جمعِ محدودی از همفکران و عرفا می‌داند و بیشتر فقهای شیعه را از این مسئله خارج می‌سازد. او ولی فقیه را کسی می‌داند که از جزئیت گذشته و به کلیت رسیده باشد؛ وی در این‌باره می‌گوید:

> (فقیه) باید عالِم بِالله و بِأمر الله باشد، فقهش در درجهٔ اعلا باشد، حکمتش و عرفانش به خدا در درجه اعلا باشد، ... به خدا متصل و به عالم غیب متصل باشد. آن فقیه باید از جزئیت گذشته و به کلیت پیوسته باشد، خیلی‌ها سؤال می‌کنند که: آقا این جمله یعنی چه؟ «به کلیت پیوسته باشند؟» این خیلی مهم است. این بهترین دستوری است که در تمام دنیای اسلام خداوند برای ولی امر جامعه مسلمین معین کرده است؛ فقیه یعنی آن کس که مثل رسول الله باشد مثل امیرالمؤمنین، مثل ائمه یا آن کسانی که از طرف آنها منصوب باشند یا به نیابت خاص یا به نیابت عام که البته دارای این شرایط خواهد بود. ما این شرایط را روی ادله فقهیه به دست آورده‌ایم. فقیه باید عارف بالله باشد و گرنه فقیه نیست. نه اینکه هرکسی که خود را فقیه بخواند یا مثلاً مقداری درس فقه و اصول بدهد او را فقیه بدانیم؛ نه؛ غالب آنها اصلاً فقیه نیستند تا چه رسد به اینکه صاحب فتوا و نظر باشند؛ یا دارای شرایط حاکمیت.[۱]

۱. طهرانی، محمدحسین؛ وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص۹۴.

www.ebnearabi.com

طبق آنچه تا کنون بیان شد و با کنارهم‌قراردادن عقاید مکتب لاله‌زاری، فهمیده می‌شود که هرکس غیراز رهبران این جریان در مقام و منصب رهبری باشد، آن را (رهبری و زعامت) از سردمداران این جریان غصب کرده است. ازاین‌رو، محمدمحسن طهرانی نقل می‌کند که امام خمینی ﷺ باید پرچم انقلاب را به دست پدرش می‌سپرد. همچنین از دیگر عبارت‌های طهرانی می‌توان فهمید که ایشان نه به عنوان یک راهنما به امام خمینی ﷺ مشورت می‌داد، بلکه از آنجایی‌که خود را مصداق انسان کامل و مرجع اعلم می‌دانست، از جایگاه مافوق به امام راحل دستوراتی را صادر می‌کرده است. در نمونهٔ زیر علاوه بر اینکه نوع ارتباط طهرانی با امام خمینی ﷺ با عبارت «بر ایشان فرض است» مشخص می‌شود، سطح دغدغهٔ طهرانی در حوادث و موضوعات کلان جریان انقلاب را نیز نشان می‌دهد. مانند تغییر رنگ عمامه‌های طلاب از سیاه به سبز که یکی از دغدغه‌های اساسی طهرانی بود. وی می‌گوید:

> بر ایشان (امام خمینی ﷺ) فرض است که خود عمامه سبز بر سر نهند و حکم قطعی صادر فرمایند تا جمیع سادات با این رنگ، سیادت خود را نشان دهند. در مجلس جشنی که در روز عید فطر و یا عید قربان و یا در روز عید غدیر و یا در نیمه شعبان که تشکیل می‌دهند، فقهای درجه اول از شیعه را که از سادات هستند دعوت نموده و سپس در میان خطبه و یا در خطبه مستقلی خودشان عمامه سبز بر سر می‌بندند و عمامه سیاه را کنار می‌نهند و پس از آن بر سر سایر فقها عمامه سبز می‌بندند و از آن روز به بعد حکم می‌کنند که: عمامه سیاه بر هر سیدی ممنوع است. و نام این محفل و جشن را هم جشن عودت به شعار سبز علویین نام می‌نهند و فقط این کار از

www.ebnearabi.com

عهده ایشان ساخته است و از هیچ فقیه دیگری گرچه در زمان دیگر باشد ساخته نیست.[۱]

اعتراض به لقب امام

یکی از اعتراض‌های جدی و مهم محمدحسین طهرانی به امام خمینی رحمه‌الله که نشانگر عمق دغدغه‌ها و نهایت سیر فکری این شخص در وقایع مهمی مانند انقلاب ایران است، اعتراض به عنوان «امام» برای امام خمینی رحمه‌الله بود. همان‌طور که بیان شد، محمدحسین طهرانی ادعا داشت که لقب حضرت علامه و آیت‌الله تنها برای ایشان است؛ علاوه بر آن گفته است «من در خودم صفات امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌بینم»[۲] و «تسلطِ من بر نفوس، مانند تسلطِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و از خیر و شَرِ نفوس مطلعم».[۳] وی در راستای ستایش از نفس خود از هیچ ادعایی فروگذار نکرده؛ اما هنگامی که به لقب امام برای امام خمینی می‌رسد، این مسئله را برنمی‌تابد و به این مسئله اعتراض می‌کند. وی می‌نویسد:

> چگونه ایشان لقب امام را برای خود پذیرفتند و تلقی به حسن قبول فرمودند، و از اولین سرودی که در فرودگاه مهرآباد طهران در پیشواز مقدمشان «خمینی ای امام» قرائت شد تا آخرین لحظه حیات این را پسندیدند! آیا برای این جهت بوده است که فعلاً که حکومت مسلمین در قبضه ایشان است لهذا امام مسلمین هستند. اینکه با منطق شیعه و حیات امام زمان که بر او و بر همه سیطره و ولایت

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ مطلع انوار، ج۱۰، ص۴۸۵.
۲. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ج۱، ص۳۲۹.
۳. همان؛ ج۱، ص۳۲۸ و ۳۲۹.

www.ebnearabi.com

دارد جور در نمی‌آید. آیا برای این جهت بوده است که نظریه‌شان در ولایت فقیه، بعینه به‌مثابه ولایت امام است؟ باز هم بر فرض قبول این نکته، عنوان امام را در برابر امام زمان به خود دادن، و در برابر وجود آن حضرت و استمداد از فیوضات ظاهریه و باطنیه او این معنی تمام نمی‌شود. چه منافات دارد که: ولی فقیه در مقدار ولایت و در سعه محدوده امارت خویشتن به اندازه ولایت امام باشد، ولی مع‌ذلک نایب از او باشد، نه خود او. مگر محال است نیابت نایبی به‌قدر قدرت منوبٌ عَنْه باشد؟! آیا برای این جهت بوده است که مراد از امام همان امام به معنای لغوی و مطلق پیشوا باشد، نه امام اصل؟ این معنا هم برای شخص خبیر و بصیر و فقیه و حکیم و متألّهی که به همه امور مطلع و از جریانات آگاه است بسیار بعید است. مگر این همه الفاظ عالی که دلالت بر پیشوایی مطلق ایشان می‌نمود مانند رهبر کبیر انقلاب، بنیاد گذارنده جمهوری اسلامی ایران، راقی‌ترین مقام و مسند اجتهاد و ولایت، و امثال ذلک قحط بود که لفظ امام از میان این همه عناوین انتخاب گردد!

بالجمله ما تا به حال از سرِّ و حقیقت این مطلب سر درنیاورده‌ایم. ولی چون در مقام بیان و معرفی مکتب شیعه می‌باشیم، نمی‌توانیم از این مطلب درگذریم و آن را نادیده بگیریم. حالا از اطلاق لفظ امام در زمان حیات آن مرحوم گذشته، بعد از ممات نیز می‌خواهند از این لقب سوءاستفاده کنند، و به گفتار وی ابدیت ببخشند و فتاوا و آرای او را جاودانی کنند. این طرز مشی، غلط است... .[۱]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ امام‌شناسی، ج۱۸، ص۲۲۲.

www.ebnearabi.com

اعتراض به سخنرانی‌ها و نامه‌های امام خمینی رحمه‌الله

محمدحسین طهرانی با این استدلال که زیاد سخن‌گفتن موجب کاستن از تأثیرگذاری آن می‌شود، از امام خمینی رحمه‌الله انتقاد کرده و ایشان را به کمتر سخن‌گفتن با مردم نصیحت می‌کرد. وی در انتقاد دیگری می‌گوید، امام خمینی رحمه‌الله فقط باید برای رضای خدا سخن بگوید نه برای استقبال مردم. محمدحسین طهرانی می‌گوید:

> ایشان (شهید مطهری رحمه‌الله) فقط یک‌دهم وجود خود را تسلیم ما کرده بود، و الان کارهایشان مانند سابق نیست؛ و حتی سفری را که به خارج کرده بودند و برای مذاکره با رهبر انقلاب به فرانسه رفته بودند نیز بدون مشورت با من انجام شده است. و فقط موقع حرکت پیش من آمدند و گفتند: «می‌خواهم به فرانسه بروم، آیا شما مطلبی دارید که آن را به آقای خمینی بگویم؟» من چند مسئله را به ایشان تذکر دادم: یکی اینکه: ایشان زیاد صحبت می‌کنند؛ صحبت زیاد اثر سخن را کم می‌کند، بهتر است ایشان هفته‌ای یک یا دو سخنرانی داشته باشند نه بیشتر! دوم اینکه به ایشان بگویید: میزان حرکت و سکون شما و اقدام در قضایا و مسائل جاری فقط و فقط باید تحصیل رضای الهی باشد، نه خوشایندی و استقبال مردم.[1]

مخالفت لاله‌زاری با تصمیم حوزویان و روحانیون انقلابی

طبق آنچه محمدحسین طهرانی به صراحت بیان می‌کند، در مقاطع بسیار مهم و حساس که جبهه انقلاب و روحانیون به اجماع و اتفاق‌نظر نیاز داشتند، ایشان با اظهارنظر شخصی و خودرأیی، از حصول چنین رویدادهایی

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ اسرار ملکوت، ج۲، ص۴۵.

www.ebnearabi.com

جلوگیری می‌کرد و در حرکت مردم و روحانیون برای صیانت از انقلاب و دفاع از امام خمینی ﵀ خدشه ایجاد می‌کرد. ازجمله در ماجرای تعطیلی اعتراض‌آمیز دروس حوزه‌های علمیه به خاطر دستگیری امام خمینی ﵀، طهرانی ـ باوجود اینکه خوف داشت که طلاب شهریه او را نگیرند و در کلاس‌هایش شرکت نکنند ـ برخلاف دیگر اساتید حوزه بر این باور بود که دروس حوزه نباید تعطیل شوند. طهرانی می نویسد:

و در وقتی که آیت‌الله خمینی را در پانزده خرداد ۱۳۴۲ شمسیه به زندان بردند و حوزه تعطیل شد، تا مدت‌ها دروس تعطیل بود و بسیاری از فضلا و طلاب در نظر داشتند تا ایشان از زندان مستخلص نشوند حوزه شروع به کار نکنند؛ ولی من دیدم این صلاح حوزه نیست، چون ممکن است ایشان را به این زودی‌ها رها نکنند و در این صورت اگر حوزه تعطیل باشد، طلاب متفرق می‌شوند و خدای ناکرده ممکن است حوزه متلاشی گردد، و این منظور و مقصود دستگاه حاکم جائر است؛ لذا تصمیم گرفتم درس را شروع کنم. مرا تخویف کردند و گفتند: اگر درس را شروع کنی به احتمال قوی ممکن است طلاب شهریه شما را از شما قبول نکنند! من واقعاً در ترس و خوف افتادم که اگر درس را شروع کنم و طلاب حاضر نشوند و شهریه را قبول نکنند مقصود انجام نخواهد شد، لذا با قرآن برای این منظور تفأل زدم که آیا شهریه را بدهم یا نه؟ این آیه آمد: ﴿اَنْ اَلْقِ عَصاكَ فَاِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ﴾؛ درس را شروع کردیم و شهریه را تقسیم نمودیم، به‌حول الله و قوته طلاب همگی حاضر شدند و شهریه را پذیرفتند.[1]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ مطلع انوار، ج۱، ص۱۸۴.

www.ebnearabi.com

موضع لاله‌زاری‌ها پیرامون دفاع مقدس

هنگامی که تمام توده‌های مردم، خواص و روحانیون عازم جبهه‌های جنگ شده و علمای مذهب برای بسیج عمومی مردم با صدور اعلامیه‌های متعدد همگان را به دفاع از مرزهای ایران و نظام اسلامی دعوت می‌کردند، محمدحسین طهرانی از صدور کوچک‌ترین پیام و اعلامیه‌ای در جهت تشویق مردم به دفاع از انقلاب اسلامی و میهن خودداری می‌نمود. محمدمحسن طهرانی با افتخار به این مسئله می‌نویسد:

> در تمام مدت جنگ، حتی یک جمله که جنبهٔ تشویق و ترغیب به رفتن به جبهه را داشته باشد از ایشان ابراز نشد و به یک نفر از اطرافیان و غیرهم، پیشنهاد و ترغیب رفتن به جبهه را ننمودند.[۱]

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ نفحات انس، ص۲۲.

www.ebnearabi.com

فصل پنجم
گریه و اندوه در فرقه لاله‌زاری

شادی در روز عاشورا

یکی از مهم‌ترین انحراف‌های اعتقادی و عملی جریان لاله‌زاری که برخواسته از پذیرش نظریه وحدت شخصیه وجود و نفی موجودیت ماسواالله است، مغالطه‌ای است که درباره شادی در روزهای عزا و شهادت اهل‌بیت علیهم‌السلام به‌ویژه روز عاشورا مطرح می‌کنند.

صوفیان معتقدند که مرگ انسان یکی از مراحل سلوک در طریقت و یکی از منزلگاه‌هایی است که برای رسیدن به فناء فی الله باید طی شود؛ لذا کشته‌شدن انسان به هیچ‌وجه نباید باعث حزن و اندوه شود. ازاین‌رو، صوفیان در سالروز مرگ اقطاب و مشایخ خود به‌جای گریه و اندوه به جشن و پایکوبی می‌پردازند. مانند سالروز مرگ شاعر بزرگ، مولوی که «یوم عرس» نامیده می‌شود و صوفیان فرقه مولوی در سرتاسر جهان در این ایام در شهر «قونیه» گرد آمده و با برپایی مجالس سماع و جشن‌های متعدد، مرگ مولوی را به یکدیگر تبریک می‌گویند.

لازم به ذکر است که مولوی، از جمله صوفیان مشهوری است که به فرهنگ گریه و سنت عزاداری تشیع در محرم و روز عاشورا تاخته و این مسئله را سبب جهل و

www.ebnearabi.com

نادانی در معرفت شیعیان عنوان کرده است. وی در کتاب مثنوی معنوی دربارهٔ شیعیان حلب که برای سیدالشهدا علیه‌السلام عزاداری می‌کردند چنین سروده است:

روز عاشورا همه اهل حلب / باب انطاکیه اندر تا به شب
گرد آید مرد و زن جمعی عظیم / ماتم آن خاندان دارد مقیم
ناله و نوحه کند اندر بکا / شیعه عاشورا برای کربلا
بشمرند آن ظلم‌ها و امتحان / کز یزید و شمر دید آن خاند
یک غریبی شاعری از ره رسید / روز عاشورا و آن افغان شنید
این رئیس زفت باشد که بمرد / این چنین مجمع نباشد کار خرد
آن یکی گفتش که هی دیوانه‌ای / تو نه‌ای شیعه عدوی خانه‌ای
روز عاشورا نمی‌دانی که هست / ماتم جانی که از قرنی به است
پیش مؤمن کی بود این غصه خوار / قدر عشق گوش عشق گوشوار
خفته بوده‌ستید تا اکنون شما / که کنون جامه دریدیت از عزا
پس عزا برخود کنید ای خفتگان / زانکه بد مرگی است این خواب گران
روح سلطانی ز زندانی بجست / وقت شادی شد چو بشکستند بند
چون که ایشان خسرو دین بوده‌اند / جامه چه دْرانیم و چون خاییم دست
سوی شادُروان دولت تاختند / کنده و زنجیر را انداختند
روز ملک است و گش و شاهنشهی / گر تو یک ذره از ایشان آگهی
ور نه‌ای آگه برو بر خود گری / زانکه در انکار نقل و محشری که
بر دل و دین خرابت نوحه کن / نمی‌بیند جز این خاک کهن[۱]

پیروان لاله‌زاری همچون دیگر صوفیان معتقدند که شهادت امامان شیعه، بریدن سر امام حسین علیه‌السلام و اسارت اهل‌بیت علیهم‌السلام موجب مسرت و خوشحالی آنها بوده است؛ زیرا با این مصیبت‌ها به لقاءالله رسیده و به خدا

۱. مولوی؛ مثنوی معنوی، متن، ص۸۴۷.

www.ebnearabi.com

نزدیک شده‌اند؛ به همین خاطر، شیعیان نیز باید در این فرح و شادمانی با آنها هم‌صدا شده و به سرور و شادمانی بپردازند[۱] و چنانچه می‌گریند، این اشک شوق باشد نه اندوه. همان‌گونه که سید هاشم حداد، سرسلسله طریقت لاله‌زاری، در روز عاشورا اشک شوق می‌ریخت. محمدحسین طهرانی در این‌باره می‌نویسد:

(روز عاشورا) تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت است ... در دهه عاشورا حضرت آقای حداد بسیار گریه می‌کردند، ولی همه‌اش گریه شوق بود. و بعضی اوقات از شدت وَجد و سرور، چنان اشک‌هایشان متوالی و متواتر می‌آمد که گویی ناودانی است که آب رحمت باران عشق را برروی محاسن شریفشان می‌ریزد.

حضرت آقای حداد می‌فرمود: مردم خبرندارند و چنان محبت دنیا چشم و گوششان را بسته که برآن روز (عاشورا) تأسف می‌خورند و همچون زنِ فرزند مرده می‌نالند. مردم نمی‌دانند که همه آنها فوز و نجاح و معامله پربها و ابتیاع اشیای نفیسه و جواهرقیمتی در برابر خَزَف بوده است. آن کشتن مرگ نبود؛ عین حیات بود. انقطاع و بریدگی عمرنبود؛ حیات سرمدی بود. می‌فرمودند: شاعری وارد بر مردم حَلَب گفت:

گفت: آری، لیک کو دور یزید
کِیْ بُد است آن غم، چه دیر اینجا رسید
چشم کوران آن خسارت را بدید
گوش کرّان این حکایت را شنید[۲]

---

۱. وکیلی، محمدحسن؛ مقاله عاشورا روز حزن یا سرور سیدالشهدا علیه‌السلام.

۲. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۸۰.

www.ebnearabi.com

این دیدگاه، به‌طورکلی در مقابلِ روایات و آموزه‌های اسلامی است؛ زیرا برفرض پذیرش دیدگاه لاله‌زاری‌ها، امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ـ نعوذبالله ـ باید جزو مردمان بی‌خبرو ناقص دانست؛ چراکه آن حضرت نه‌تنها در روز عاشورا گریه می‌کنند، بلکه می‌فرمایند:

> صبح و شام برتو مویه می‌کنم، و به‌جای اشک برای تو خون گریه می‌کنم، ... تاجایی‌که از فرط اندوهِ مصیبت، و غم و غصه شدتِ حزن جان سپارم.[1]

همچنین باید روایت امام رضا علیه‌السلام را مورد نقد و اشکال قرار داد که سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام در روز عاشورا را چنین دانسته و فرمودند:

> پدرم چون ماه محرم داخل می‌شد، کسی آن حضرت را خندان نمی‌دید و اندوه و حزن پیوسته براو غالب می‌شد تا روز عاشورا. آن روز، روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می‌فرمود: امروز روزی است که حسین علیه‌السلام شهید شده است.[2]

متأسفانه رهبران طریقت لاله‌زاری، به‌جای پایان‌دادن به این انحراف، آن را به عنوان اصلی پذیرفته‌شده قلمداد کرده و آن را به عقاید این فرقه افزودند. محمدحسن وکیلی، چندین مقاله مبسوط و مفصل درباره لزوم شادی و مسرت در ایام شهادت و مصائب جانکاه اهل‌بیت علیهم‌السلام نگاشته و در ضمن آنها با تحریف و کج‌فهمی برخی عباراتِ زیارت‌نامه‌های معصومین سعی داشته که حزن در ایام عزا را به جاهلان نسبت داده و مسئله سرور و شادی در

---

۱. ابن‌مشهدی؛ المزار الکبیر، ص۵۰۱.

۲. صدوق؛ الأمالی، ص۱۲۸. جریان لاله‌زاری و صوفیان فرقه‌ای، کلمه حزن در روایات مربوط به عاشورا را به شادی و مسرت تغییر داده‌اند.

www.ebnearabi.com

این ایام را اصلی مهم در مکتب اهل بیت معرفی کند. وی بر این باور است:

در زیارات آن حضرت نیز ما موظفیم شهادت به این حال سرور و فرح حضرت بدهیم و عرض کنیم ... چون شهادت در راه خدا برای حضرت قاسم شیرین بوده، بنابراین باید در شهادت و مصیبت‌های سیدالشهدا و اهل‌بیت ایشان نیز مسرور باشیم... مصائب اهل بیت سیدالشهدا علیه‌السلام و اسارت و محمل‌نشینی و فرار در بیابان و سوختن خیمه‌ها، همه در نگرش الهی اسلام، نعمت و رحمت و از بُعدی موجب سرور است.[۱]

این نگرش و مانند آن در طول تاریخ اسلام، تنها از سوی برخی ناصبی‌ها و وهابیان و شخصیت‌هایی مانند صلاح‌الدین ایوبی سرزده بود؛ البته برخی از صوفیانِ شیعه‌ستیز مانند عبدالقادر گیلانی[۲] و جلال‌الدین محمد مولوی نیز عزاداری و گریه و زاری برای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را مذمت کرده‌اند.[۳]

لازم به ذکر است که امروزه چنین اعتقادی از سوی بیشتر سرسلسله‌های تصوف حوزوی نیز ترویج می‌شود؛ چنان‌که چندی پیش یکی از شیوخ طریقت تصوف حوزوی، به بهشتی‌شدن قَتله سیدالشهدا علیه‌السلام حکم داده و گفت، باید متشکر شمر و یزید هم باشیم که امام حسین علیه‌السلام را به شهادت رساندند؛ زیرا آنها دیر یا زود از دنیا می‌رفتند؛ اما با این شهادت، اسباب دستگیری از مردمان بسیاری را فراهم کردند.[۴]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ مطلع انوار، ج۱۰، ص۳۲۷.

۲. گیلانی، عبدالقادر؛ الغنیة لطالبی طریق الحق، ج۲، ص۹۳.

۳. مولوی، مثنوی معنوی، متن، ص۸۴۶.

۴. مقصود «داوود صمدی آملی» است که صوت سخنرانی ایشان در فضای مجازی منتشر شده است.

www.ebnearabi.com

ناراحتی و گریه در فراغ شاگرد

تضاد عقیدتی از جمله مسائلی است که تمامی فرقه‌ها به آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. اکنون جای این پرسش است که چرا سردمداران جریان لاله‌زاری با وجود اینکه مریدان را از گریه و عزا برای اهل‌بیت علیهم‌السلام منع می‌کنند، خود این اصل را در موارد متعدد نقض می‌کنند؟ چرا هاشم حداد که به گواه شاگردش «تمام نسبت‌ها در همه عوالم از او منقطع بود مگر نسبت الله» و «از جزئیت عبور کرده و به کلیت رسیده بود» هنگام جدایی از شاگردش، محمدحسین طهرانی چنان محزون و اندوهگین می‌شود که تا یک هفته از غم این جدایی در بستر می‌افتد؟ آیا کسی که برای جدایی از شاگردش چنین محزون و بی‌تاب می‌شود چرا شیعیان نباید در فراق و جدایی از امامشان غمگین باشند؟

محمدحسین طهرانی این ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

> و پس از خداحافظی که سیلاب اشک‌های روان ایشان (هاشم حداد) جاری بود، حقیردل مرده سخت دل به داخل محوطه وارد شدم و پس از انجام تشریفات و تا پرواز طیاره هم ایشان با آقازاده گرامیشان در آنجا توقف فرموده بودند. (شرح‌حالات ایشان از انقلاب باطنی، و برافروختگی چهره، و درآمدن چشم‌ها از کاسه چشم، و اشک‌های همچون جریان آب از میزاب، در وقت جدایی بنده از ایشان، و تا یک هفته در بستر افتادن و حرکت نداشتن، در تمام اسفار حقیر که جزء برنامه معمولی و همیشگی بود، خواهد آمد.)[۱]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۶۰۵.

www.ebnearabi.com

فصل ششم
لعن و عذاب در دیدگاه لاله‌زاری‌ها

جریان لاله‌زاری بر پایهٔ اندیشه وحدت شخصیه وجود، تمام عالم و موجودات را حصه‌ای از ذات خدا می‌داند؛ ازاین‌رو، هیچ‌گونه شرور، پلیدی و بدی در عالم متصور نیستند و غضب، خشم، عذاب الهی و لعن و نفرین دشمنان دین نیز از مفاهیم و معانی حقیقی خود تهی شده و مصداق خوبی، خیر، رحمت و برکت دانسته می‌شود. به همین خاطر، باتوجه به بیان دیدگاه رهبران این جریان پیرامون عزا و ایام حزن اهل‌بیت علیهم‌السلام لازم است نظریه‌های ایشان پیرامون لعن و بیزاری جستن از دشمنان خدا و دین نیز بررسی و تبیین شود.

محمدحسین طهرانی درباره معنای لعن و نفرین، ماجرای سؤال و پاسخ از استادِ خود را چنین نقل می‌کند:

> در پایان دعا یکی از حضار هاشم نعلبند(حداد) پرسید که این لعنت‌های شدیده و نفرین‌های اکیده با این مضامین مختلفه چگونه با روح حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام که کانون رحمت و محبت است سازش دارد؟! ... جوابی که ایشان دادند این بود که: این دعا همه‌اش

www.ebnearabi.com

> طلب خیر است و رحمت، گرچه به صورت عبارت و کلام، نفرین و لعنت می‌نماید. و به‌طورکلی تمام لعنت‌هایی که خداوند می‌کند یا در لسان پیامبر و ائمه طاهرین صلواتُ الله و سلامُهُ علیهم اجمعین وارد است، همگی خیر است، خیر محض و از خدا و اولیای وی غیر از خیر تراوش نمی‌نماید.[۱]

ایشان همچنین دربارهٔ عذاب مشرکان و کفار در روز قیامت نیز معنایی متفاوت از آنچه قرآن و سنت بیان داشته ارائه می‌دهد و می‌گوید:

> آقای حداد می‌فرمودند: خداوند یک‌پارچه نور است، یک‌پارچه عشق است، خدایی که چنین است اصلاً عذاب از او متمشی نمی‌شود! این عذاب به جهت بعد و دوری ما از آن عالم نور و آن عالم عشق و محبت است والّا از عالم نور، عذاب نمی‌آید.[۲]

این نظریه ابتدا توسط غالیان عصر ائمه معصومین علیهم‌السلام برای در امان نگه‌داشتن خود از لعن و بیزاری اهل بیت ایجاد شد. اهل‌بیت علیهم‌السلام سعی داشتند تا با لعن و نفرین غالیان، جامعهٔ شیعی را از شر این اشخاص در امان نگه دارند؛ اما غالیان با رویکرد تأویلی خود، لعن اهل بیت را به خیر تأویا می‌کردند تا چهرهٔ پلید خود را به خیر و رحمت تبدیل نمایند. به عنوان نمونه، ابن ابی‌عزاقری مشهور به «شلمغانی» از مشهورترین غلات عصر غیبت صغری و از پیروان حلاج بود که توسط حسین بن روح، نایب سوم امام و همچنین در توقیعی از امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مورد لعن و نفرین قرار گرفت. در مقابل، واکنش شلمغانی در مواجهه با این لعن قابل توجه است. وی در جمع

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۱۱۳.

۲. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ص۴۳۲ و ۴۳۳.

www.ebnearabi.com

مریدانش از قبیله بنی‌بسطام بود که نامه حسین بن روح (پیرامون لعن وی) به دستش رسید. او نامه را خواند و بسیار گریست و سجده شکر به جا آورد و به اطرافیانش گفت:

> این لعن باطن عظیمی دارد و در واقع برای من طلب خیر و رحمت شده است؛ زیرا به من گفته است لعنت الله یعنی مرا از عذاب و آتش و غضب الهی دور کرده است.[1]

---

۱. طوسی، محمد بن حسن؛ الغیبه، ص۴۰۳.

www.ebnearabi.com

فصل هفتم
تمجید از اقطاب فرقه‌های گمراه صوفیه

تمجید از اقطاب فرقه گنابادی

رهبران جریان لاله‌زاری مانند محمدحسین طهرانی[1] و فرزندش محمدمحسن طهرانی در کتاب‌ها، رساله‌ها و سخنرانی‌های خود بارها به نقل کلماتی از «سلطان محمد گنابادی» و تفسیر بیان السعادة اقدام نموده و ضمن تأیید و شرح کلمات اقطاب فرقه‌های ضالهٔ گنابادی و نعمت‌اللهی، با القابی همچون علامه، عارف بالله، عالم بزرگوار، مجتهد مسلم و فقیه نزیه آنها را ستوده‌اند.[2]

یکی از مریدان جریان لاله‌زاری از استاد و مرشد خود محمدمحسن طهرانی سؤال می‌کند:

با سلام خدمت حضرت استاد سید محمدمحسن حسینی طهرانی.
چند سؤال خدمت حضرتعالی در مورد سلاسل صوفیه در عصر حاضر داشتم:

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ الله شناسی، ج۳، ص۳۰۷؛ همان؛ معادشناسی، ج۸، ص۳۶۳ و همان؛ رساله مودت، ص۲۴۷.

۲. طهرانی، محمدمحسن؛ افق وحی، ص۲۶۷.

www.ebnearabi.com

۱. سلسله نعمت‌اللهی سلطان‌علی‌شاهی منتسب به حضرت ملا محمد جنابذی که دست به دست با حکم ظاهر به وصی‌های بعد از جناب ملاسلطان جنابذی رسیده و در حال حاضر به قطبیت آقای نورعلی تابنده است از لحاظ تفکر و سلسله مورد تأیید شما می‌باشد؟

۲. آیا حکم ظاهر قطب ایشان جواز دستگیری است؟

۳. نظر علامه طهرانی در این موارد ذکر شده است؟ لطفاً پاسخ دهید ممنون.

پاسخ محمدمحسن طهرانی به سؤال‌های بالا چنین است:

مرحوم علامه طهرانی ﷺ توجهی به این فرقه‌ها نداشتند؛ ولی مرحوم سلطان محمد گنابادی را فرد بزرگی می‌دانستند.[1]

سلطان محمد گنابادی به دلیل بیان کلمات کفرآمیز و بدعت‌گذاری‌های آشکار در دین اسلام از سوی فقها و مراجع تقلید مانند مرحوم آخوند خراسانی، تکفیر شد و توسط مؤمنین در مستراح منزل خود به قتل رسید. در این بین، واکنش رهبران جریان لاله‌زاری به احکام صادره توسط مراجع تقلید تأمل‌برانگیز است. محمدحسین طهرانی در راستای تقبیح، مذمت و اهانت به مرحوم آخوند خراسانی و دیگر علمای شیعه که فتوای تکفیر سلطان محمد گنابادی را صادر کردند، چنین می‌نویسد:

آفت دین‌زدگی و سوءاستفاده از شرع در پیش‌برد مقاصد دنیوی مختص به مکتب عامه و علمای اهل تسنن نیست، بلکه در تاریخ تشیع نیز چنین ناهنجاری‌ها و انحرافات دیده می‌شود... علامه

---

۱. همان؛ مجموعه پرسش و پاسخ، ص۱۴۵.

www.ebnearabi.com

بزرگوار، عارف بالله و فقیه نزیه، مرحوم سلطان محمد گنابادی رضوان‌الله‌علیه به فتوای چه کسی و توسط چه اشخاصی به دیار باقی شتافت و مرغ روحش به ملأاعلی پرواز نمود؟! قتل و اعدام بزرگان از عرفا به بهانه تصوف، توسط کدام گروه و نحله‌ای تحقق پذیرفت؟! ... نکته اصلی در تمامی این فجایع و حوادث ناگوار، چه در قالب یهودیت و نصرانیت و یا تسنن و تشیع، فقط یک چیز است و بس؛ و آن نفس‌مداری و انانیت و فرعونیت است و بس. چه این خصلت شوم و شیطانی در لباس و زیّ علمای یهود و نصارا ظاهر شود، و یا در کسوت علما و فقهای تسنن و تشیع، همه یکی است و هیچ فرقی در میان نیست.[1]

محمدمحسن طهرانی همچنین می‌گوید:

بنده فقط نسبت به مرحوم ملا محمد گنابادی رضوان‌الله‌علیه صاحب تفسیر بیان السعادة اطلاع دارم که دارای مقامات عالیه تجرد و معرفت بوده است.[2]

وی در پاسخ به پرسش‌های ذیل به تمجید و تعریف از اقطاب فرقه‌های ضاله صوفیه می‌پردازد:

سؤال: تفسیر عرفانی هم الان داریم که مورد اعتماد باشد. حضرت عالی نظر بدهید؟

جواب: تفسیر بیان السعادة، تفسیر مهمی است.

سؤال: مهم است!

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ حیات جاوید، ص۲۵.

۲. همان؛ مجموعه پرسش و پاسخ، ص۶۵.

www.ebnearabi.com

جواب: بله، مرحوم آقا فرمودند نویسنده این تفسیر باید کامل باشد.

سؤال: مثل اینکه حضرت‌عالی نفی می‌فرمایید؟

جواب: من نه! من نفی نکردم. من هم وقتی مطالعه می‌کنم می‌بینم مرد بزرگی بوده است.

سؤال: یعنی می‌شود اعتماد به مکاشفات کرد؟

جواب: بله؛ سلطان محمد گنابادی.[1]

رهبران لاله‌زاری در حالی تفسیر بیان السعادة را تفسیری عرفانی و معتبر معرفی می‌کنند که این کتاب پر از کلمات کفرآمیز بوده و عقاید سخیف و انحرافیِ بی‌شماری را دربارۀ توحید و دیگر اصول و معارف دین بیان می‌کند. به عنوان نمونه، سلطان محمد گنابادی ذیل تفسیر آیه ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾[2] مدعی می‌شود که قضای الهی در آیه مذکور، قضای تکوینی است نه تشریعی و سپس نتیجه می‌گیرد که تمام انسان‌ها در پرستش هر موجودی حتی بت‌ها و پرستش آلت انسان مصاب‌اند؛ زیرا تمامی آنها «کلّهم عابدون لله» هستند هرچند اگر از این واقعیت غافل باشند:

فالإنسان في عبادتها اختياراً للشّيطان كالإبليسية وللجنّ كالكهنة وتابعي الجنّ وللعناصر كالزّردشتية وعابدي الماء والهواء والأرض وللمواليد كالوثنية وعابدي الأحجار والأشجار والنّباتات كالسّامرية وبعض الهنود الّذين يعبدون سائر الحيوانات، وكالجمشيدية والفرعونية الّذين يعبدون الإنسان ويقرّون بالهته وللكواكب كالصّابئة وللملائكة كأكثر الهنود وللّذكر والفرج كبعض الهنود القائلين

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح حکمت متعالیه، ج۹، ص۱۹۱.

۲. سوره اسراء، آیه ۲۳.

www.ebnearabi.com

بعبادة ذكر الإنسان وفرجه، وكالبعض الآخر القائلين بعبادة ذكر مهاديو ملكا عظيما من الملائكة وفرج امرأته «كلّهم عابدون لله من حيث لا يشعرون» لأنّ كلّ المعبودات مظاهر له باختلاف أسمائه ولذلك قيل:[1]

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست
یقین کردی که دین در بت‌پرستی است
اگر کافر ز بت آگاه بودی
چرا در دین خود گمراه بودی

محمدمحسن طهرانی در جای دیگری به‌طور مفصل به ماجرای تکفیر ملاسلطان محمد گنابادی پرداخته و ضمن مذمت مراجع کنونی به خاطر نهی از ملاقات و رفت و آمد با صوفیه، متشرعینی را که با وی معارضه داشتند را به نفهمی و حماقت متهم می‌کند و مطالب دروغینی مانند ملاقات میرزای شیرازی با سلطان محمد را مطرح می‌کند:

من امروز داشتم شرح‌حال مرحوم آخوند سلطان محمد گنابادی را می‌خواندم؛ در یک قسمتی یک عده رفته بودند از علما و غیرعلما چون ایشان خیلی معارض داشت... درحالی‌که این مرد مردی بود که وقتی رفت سامرا میرزای شیرازی جای خود را به این داد که نشست و تا دم در بدرقه کرده ایشان را و یک ساعت مذاکرات اصولی با همدیگر داشتند... و این تفسیر، خوب این تفسیر را قبل از ایشان چه کسی نوشته است، بگویید شما؟ این تفسیر بیان

۱. گنابادی، سلطان محمد؛ تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج۲، ص۴۳۸.

www.ebnearabi.com

السعادة مال ایشان نیست؟ مال کیست؟ خوب بابا درویش است بسیار خوب بابا درویش کجا بود؟ ریشش از آقایان مراجع فعلی که بیشتر بود آقا، عمامه‌اش هم که همان، چهار برابر من هم ریش داشت. حالا کجایش درویش است؟ حالا که یک «هو» می‌گوید درویش است، کافر است، مرتد است و بعد هم نفهم ... آن میرزا حسن فرق می‌کرد، یک چیزی داشت یک حسابی داشت و یک رند بود، گفتند می‌خواهد بیاید کربلا، گفت آخه کسی که مکه رفته و کربلا می‌خواهد بیاید، بنده هم اصلاً ندیدمش حکم تکفیرش را صادر کنم، این درست است؟ یک عده ایستاده بودند دم در و کاغذ آورده بودند داده بودند به ایشان که آیا ـ این مهم است ـ ارتباط با صوفیه یعنی همین فتاوایی که از آقایان گرفتند و همه فتوا به حرمت و اینها دادند. ببینید بین مرجع تا مرجع چقدر فرق است، هر دو تا مرجع هستند، ولی این کجا و آن کجا؟ که ارتباط با صوفیه چه حکمی دارد؟ همه این آقایانی که در اینجا هستند گفتند حرام است. نگفتند؟ استفتا کرده بودند گفتند حرام است و فلان است و بدعت است و خلاف؛ اما همین را رفتند پیش میرزای شیرازی، میرزای شیرازی مرجع بود یا نبود؟ سوادش از شما بیشتر بود یا نبود؟ میرزای شیرازی دیگر که اصلاً قیاس خنده‌دار است گفت کز قیاسش خنده آمد خلق را، درست شد، اینها همه به‌جای خود محفوظه، میرزای شیرازی هیچ حرف نزد همین‌طور نگاه کرد. اینکه می‌گویم آدم باید نگاه کند گاهی اوقات و ارتباط با ایشان، ارتباط با مرحوم سلطان محمد، اینها دیدند همین‌طور نشسته حرف نمی‌زند، بلند شدند رفتند

www.ebnearabi.com

بیرون، دم در رسیدند خادم آمد به آنها گفت میرزا می‌گوید این رساله شما جواب ندارد... . این فرق بین دو تا مرجع است که آن یک کمی اتصال دارد، یک کمی چیزی سرش می‌شود و یک کمی یک مطالبی، همین‌طوری که انسان نمی‌تواند یک حرفی را بزند، همین‌طوری که انسان نمی‌تواند یک اقدامی را بکند.[1]

رهبران جریان لاله‌زاری در کنار تعریف و تمجید از فرقه‌های صوفیه و اقطاب آنها، به دشمنان و منتقدان فرقه نعمت‌اللهیه سخت تاخته و سعی کرده‌اند تا منتقدان آنها را خطاکار، گمراه و نادان جلوه دهند. به عنوان مثال، کیوان قزوینی یکی از صوفیان فرقه گنابادی است که بیش از ۱۵ سال در این فرقه سلوک داشت و تا مراحل بالای طریقت، یعنی شیخ المشایخی هم رسید؛ اما با دیدن انحرافات اقطاب گنابادی از مسلک آنها جدا شد و به منتقدان آنها پیوست. محمدمحسن طهرانی پیرامون کیوان قزوینی و سپس در تأیید گنابادی‌ها می‌نویسد:

در قزوین یکی بود از علمای قزوین به نام کیوان قزوینی که کتاب و اینها هم دارد. یک وقتی در همین سلسله‌ها هم بوده ولی بعد جدا شد و خودش مدعی شد و بعد مورد طرد آن مرحوم، سلطان محمد گنابادی قرار گرفت و شروع کرد حرف‌زدن و برعلیه اینها کتاب نوشت به نام کیوان قزوینی و مطالب بیخودی هم من خوانده‌ام کتابش را مطالبی بیخودی در سرش دارد.[2]

اتفاقاً من یک وقتی یک کتابی را می‌خواندم راجع به اینها همان مال

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح حکمت متعالیه، ج۱۷، ص۹۲.

۲. همان؛ ص۲۴۵.

www.ebnearabi.com

مرحوم گنابادی. خود من هیچی ندیدم؛ اتفاقاً مؤدب یا بزرگ و خیلی اینها مؤدب به آداب و خیلی چیزبودند. اتفاقاً یکی از دوستان رفته بود یک وقتی در آنجا، چند سال پیش در همان منطقه خیلی از رفتار آنها، از کردار آنها، برخورد آنها و صمیمیت آنها خیلی تعریف می‌کرده؛ من از او سؤال کردم آیا چیز مخالف و انحراف دیدی؟ می‌گفت، نه من هیچی ندیدم؛ نمازشان مثل ما بود، روزه‌شان مثل ما، شکیاتشان مثل ما، حجشان مثل ما، همه چیزشان مثل ماست؛ من چیزی ندیدم. حالا یک سبیل می‌گذاشتند درست؛ آن هم می‌گفت من ندیدم. اتفاقاً از فضلا هم هست و این راجع به همین اشکال دیگری که گفته بود آیا شما در میان فقهای خودتان هم آدم منحرف ندارید؟ فقط انحرافی مال این خیلی عالی است. آیا تابه‌حال همهٔ فقهایی که آمده‌اند، همهٔ اینها آدمای درجه یک بوده‌اند؟ این همه افرادی که تابه‌حال همه اهل دنیا و فساد و افساد و فلان از میان فقها آیا درست است که ما بگوییم همهٔ فقها منحرف هستند چون یک عده‌ایی در آنها فرض کنید چیزهستند؟ خوب این را دیگر چاپ نکردند این دیگر صلاح نیست.[1]

خب ایشان یک تفسیری دارد به نام تفسیر بیان السعادة، خودم شنیدم ـ البته هم شنیدم و هم شخصی از دوستان هم نقل می‌کرد ـ از مرحوم آقا رضوان‌الله‌علیه که فرمودند: صاحب این تفسیر باید فرد کاملی باشد! هر که این را تفسیر را مطالعه کند می‌فهمد که صاحب آن یک آدم عادی نبوده است. ایشان کسی بوده است که مجتهد مسلم

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح حکمت متعالیه، ج۱۷، ص۲۵۲.

www.ebnearabi.com

بوده است و به اعتراف میرزا حسن شیرازی، ایشان از مجتهدین بوده و فتاوای او فتاوای معروف است. کتابی که نوشته است معلوم است. آخر آدم بی‌سواد می‌آید یک همچنین تفسیری بنویسد؟! خب ما چه به دست می‌آوریم؟ الان اگر امام زمان بیاید و بگوید به این آقا، ای آقایی که داری این حرف را می‌زنی تو که داری این حرف را می‌زنی آیا آمدی این تفسیر را مطالعه کردی؟ یک صفحه از این تفسیر خواندی؟ بله؟... خب خیلی از افراد بودند خیلی از بزرگان بودند که بعد از آنها، خب انحرافاتی پیش آمده است؛ ما انکار این مسئله را نمی‌کنیم انکار نمی‌کنیم. مگر بعد از خود ائمه انحراف پیش نیامد؟ مگر بعد از امام صادق انحراف پیش نیامد؟[1]

تمجید از اقطاب نعمت‌اللهیه

یکی از قطب‌های گمراه فرقه نعمت‌اللهیه، نورعلی‌شاه نام داشت که به دلیل صدور کلمات کفرآمیز، انجام کارهای خلاف شرع و بدعت‌گذاری در دین اسلام، به فتوای مرجع تقلید عصر، آقا محمدعلی کرمانشاهی کشته شد.

محمدمحسن طهرانی برای این فرد مرتد، گمراه و مُضلّ مقام عظیم و درجۀ بالایی از معنویت را تصور کرده و ادعا می‌کند که وی، مراجع بزرگ تشیع مانند سید بحرالعلوم را با گوشه چشم و بیان جمله‌ای، متحول ساخته و آنها را برای همیشه سعادتمند و هدایت ساخته است. طهرانی درباره ملاقات نورعلی‌شاه با سید بحرالعلوم و ماجرای تحول ایشان چنین داستان‌سرایی می‌کند:

علامه بحرالعلوم به نورعلی‌شاه گفت: جناب درویش! در جواب گفت:

۱. همان؛ متن جلسات پرسش و پاسخ، ص۴۱۳.

www.ebnearabi.com

اسم من درویش نیست؛ اسم من نورعلی‌شاه است. گفت: شاه به چه معنایی است؟ گفت: شاه به معنای مسیطِربر نفوس و قلوب است؛ گفت: علامتش چیست؟ تا گفت علامتش چیست، یک دفعه علامه بحرالعلوم را چنان حالی گرفت که خشکش زد، بعد همین‌طور جلو آمد و بی‌اختیار جذب شد تا اینکه زانوهای این دو به همدیگر خوردند، یک دفعه رهایش کرد و او رفت سرجایش. گفت: از آن کلاهی که برسر داری یک نمدی هم قسمت ما کن! گفت: بسیار خوب! ولی راه شما فرق می‌کند، شما این کار را انجام بده و این کار را انجام بده! که دیگر جریانش مفصل است.

سؤال: علامه بحر العلوم قبل از مرحوم نورعلی‌شاه، سیر و سلوکی نداشتند؟

جواب: نخیر، نداشتند؛ البته قبل از این ارتباط، حالاتی داشتند ولی استادی که به اصطلاح جرقه به او بزند، نبوده است. این نورعلی‌شاه بوده که جرقه را در او ایجاد کرده است. لذا از همان موقع اصلاً حالاتش با بقیه فرق داشت.[۱]

محمدحسین طهرانی از استاد خود، محمدجواد انصاری همدانی داستانی را نقل می‌کند که نشانگر اعتقاد این اشخاص به اقطاب بزرگ فرقه نعمت‌اللهیه مانند معصوم علی‌شاه و نورعلی‌شاه است. در این داستان فقیه عصر، مرحوم بهبهانی به خاطر صدور فتوای شرعی و حکم به تکفیر برخی از صوفیان گمراه، مورد مذمت قرار گرفته و این‌گونه وانمود شده که چون فتوای ایشان اشتباه

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ص۴۶.

www.ebnearabi.com

بوده است، مورد عقوبت خداوند قرار گرفته و به فاصله کوتاهی از دنیا رفته است. درحالی‌که چنین داستانی از کیفیت رحلت مرحوم بهبهانی در هیچ کتاب تاریخی و منبع دیگری این‌گونه نقل نشده است. بنابراین، می‌توان گفت که اصل ماجرا از داستان‌سرایی‌های جریان لاله‌زاری نشأت می‌گیرد. محمدحسین طهرانی می‌نویسد:

> حضرت آقا فرمودند: آقا سید معصوم‌علی‌شاه را آقا محمدعلی بهبهانی در کرمانشاه کشت. آقا محمدعلی سه نفر از اولیای خدا را کشت! سیمی از آنها بُدَلا بود که فرمان قتل او را صادر کرد. بدلا به او گفت: اگر مرا بکشی تو قبل از من به خاک خواهی رفت! آقا محمدعلی گفت: نورعلی‌شاه و آقا سید معصوم‌علی‌شاه که از تو مهم‌تر بودند چنین معجزه‌ای نکردند؛ تو حالا می‌خواهی بکنی؟! بدلا گفت: همین‌طور است، چون آنها کامل بودند مرگ و حیات در نزد آنها تفاوت نداشت، ولی من هنوز کامل نشده‌ام و نارس هستم، اگر مرا بکشی به من ظلم کرده‌ای! آقا محمدعلی به حرف او اعتنا نکرد و بدلا را کشت، هنوز جنازهٔ بدلا زمین بود که آقا محمدعلی از زیر دالانی عبور می‌کرد ناگهان سقف خراب شد و در زیر سقف جان سپرد! فوراً مردم جمع شده، جنازه را چون مرد محترمی بود در آورده، تشییع و دفن کردند، در حالتی‌که هنوز جنازه بدلا دفن نشده بود. ایشان فرمودند: گرچه نورعلی‌شاه و آقا سید معصوم‌علی‌شاه و بدلا مسلک درویشی داشتند و این مسلک خوب نیست الا اینکه فرمان قتل اولیای خدا را جاری‌کردن کار آسانی نیست.[1]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ مطلع انوار، ج۱، ص۲۳۴.

www.ebnearabi.com

فصل هشتم
جایگاه شریعت در جریان لاله‌زاری

شریعت‌گریزی و انجام محرمات و ترک واجباتِ اسلام یکی از مهم‌ترین نقدهای جدی به انحراف‌های صوفیان است. صوفیان حوزوی در ظاهر، سخت مدعی شریعتمداری و پای‌بندی تمام و کمال به فرایض الهی و ترک محرمات شرعی هستند و تفاوت خود با دیگر فرقه‌های صوفی‌مسلک را همین مسئله می‌دانند. بررسی و بازخوانی دقیق و موشکافانهٔ کتاب‌ها و سخنان صوفیان حوزوی ـ به‌ویژه لاله‌زاری‌ها ـ این نکته را آشکار می‌سازد که این مسئله ادعایی بیش نیست و رهبران این جریان در موارد متعدد برخلاف احکام فقهی عمل کرده، در دام شریعت‌گریزی افتاده‌اند و مریدانشان را نیز به انحراف کشانده‌اند.

اعتراف رهبران لاله‌زاریه به شریعت‌گریزی

محمدمحسن طهرانی، در ماجرای دعوای شدیدی که با برادرش، محمدصادق طهرانی پیرامون جانشینی و خلافت پدرش پیدا کرده بود، از مسائل مخفی و نهان این مکتب عرفانی پرده برداشته و بی‌پروا در مورد

www.ebnearabi.com

اعمال خلاف شرع مکتب لاله‌زاری افشاگری می‌کند. صراحت این مطالب به اندازه‌ای است که مریدان جریان لاله‌زاری در مقابل آنها هیچ راه فرار و توجیهی ندارند. بنابراین، بازخوانی این اعترافات از باب «اهل البیت ادری بما فی البیت» و به دلیل اینکه جزو مهم‌ترین و مستدل‌ترین شواهد برای اثبات رواج شریعت‌گریزی مکتب لاله‌زاری است، مورد استناد قرار می‌گیرد.

محمدمحسن طهرانی در نامه‌ای سرگشاده به برادر خود نوشته است:

> آیا قطع ارتباط پدر با فرزند و برادر با برادر و رحم با رحم که بحمدالله اینک با تمام حدت و شدت در بین مریدان و سرسپردگان به جنابعالی وجود دارد از مکتب مرحوم والد است؟ آیا این تهمت‌هایی که نزدیکان شما همچون نُقل و نبات به کام افراد واله و شیدا و حیران شما می‌ریزند از مکتب مرحوم والد بوده است؟ آیا لوث‌کردن منبر رسول خدا ﷺ و آن را به صحنه تصفیه حساب شخصی تبدیل‌نمودن از اصول لاینفک عرفان مرحوم والد است؟

وی در پایان این نامه، مکتب برادرش را ـ که اکنون با فوت محمدمحسن طهرانی به عنوان تنها انشعاب لاله‌زاریه شناخته می‌شود و بیشترین طرفدار را دارد ـ این‌گونه معرفی می‌کند:

> چماق و شتم و تهمت و انحراف و تضییع نفوس و اتلاف استعدادات و ذخایر الهی و تصنع و ظاهرسازی و فرورفتن در امیال نفسانی و در تار تخیلات و اوهام تنیدن.[1]

---

۱. متن این نامهٔ سرگشاده در فضای مجازی و سایت‌های منتسب به این جریان قابل دستیابی است.

www.ebnearabi.com

حال جای پرسش است که اگر این مکتب عرفانی، می‌تواند مریدانش را از گناه، خطا و لغزش نجات دهد و آنها را به خدا و کمال بشری نزدیک کند، چطور نتوانسته است این مهم را در قبال دو تن از رهبران خود انجام دهد و این دو برادر را به خاطر ریاست و زعامت بر مریدان، این‌گونه به جان یکدیگر انداخته است.

ترک شریعت در حالت مستی و فنا

یکی از مبانی صوفیان برای ترک احکام شریعت و کنارگذاشتن دستورها و فرمان‌های الهی، ادعای مجذوب‌گشتن و فانی‌شدن در ذات خداوند است. براساس این نظریه، صوفیان در سلوک طریقی به مراحلی می‌رسند که هیچ اراده و خواستی در انجام افعال ندارند؛ لذا اگر در این موارد شرب خمر، قتل و زنا انجام دهند، نباید ملامت شوند؛ زیرا شریعت از آنها برداشته شده است.

محمدحسین طهرانی در کتاب «روح مجرد» ضمن تصریح به این مبنای صوفیانه، شریعت‌گریزی در حالت مستی و وجد و جذبه را می‌پذیرد و می‌گوید:

> و چون برای وی درهایی از غیب گشوده شد، باید تا سرحدّ امکان عمل به مقتضای ظاهر احکام و به مقتضای باطنِ کشف شده بنماید. و اگر برای او جمع میان عمل به ظاهر و باطن امکان نداشت، پس تا هنگامی که آن حال باطنی و آن وارده ملکوتی بر حال این سالک غلبه پیدا ننموده، باز واجب است بر او از علم ظاهر پیروی کند؛ و اگر آن وارده و حال باطن غلبه پیدا کرد و سالک را مغلوب نمود به‌طوری که از مقام تکلیف بیرون برد، در این صورت باید به مقتضای حالش عمل کند؛ چراکه وی در حکم مجذوبین است (که جذبه الهیه آنان را فرا گرفته و از اراده و اختیار خارج نموده

www.ebnearabi.com

است). پس برای چنین کسانی اگر اجماع و اتفاق علمای ظاهر در امری از امور، با کشف صحیح ـ که موافق است با کشف صریح که از ناحیه رسول الله برای او حاصل شده و گشایش و فتحی که از باطن مقام نبوت به او رسیده است ـ مخالفت داشت، آن اجماع برای ایشان حجت نیست. بنابراین، اگر برای او در عمل خودش طبق مشاهده و کشفش مخالفتی با اجماع کسانی که دارای مشاهده و کشف نیستند پیدا شد، نباید مورد ملامت قرار گیرد، و نباید او را خارج از شریعت دانست. زیرا که چنین شخصی آن حکم را از باطن رسول و از باطن کتاب و سنت اخذ نموده است.

طهرانی بعد از نقل مطالب فوق، ضمن پذیرش این مسئله تبصره‌ای زده و دامنهٔ آن را به اشخاص نادر محدود می‌کند:

ولی وصول بدین مرتبه حاصل نمی‌شود مگر برای نادر از عرفا و اوحدیّ از ناس.[1]

شریعت‌گریزی بر پایه اندیشه فناء فی الله

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، یکی از لوازم نظریه وحدت شخصیه وجود، مسئله فناء فی الله است. فناء فی الله یا فنای ذاتی مقصد متعالی و نهایت مرتبه سلوک اهل شهود در تمام مکاتب عرفانی است و سالک با گام‌نهادن در این مرحله، به مقام اتصال با معشوق دست یافته، فانی در حق گشته و با حضرت حق عینیت پیدا می‌کند. آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی، در رابطه با غایت سیر عرفان و مقام فناء فی الله چنین می‌نگارد:

حالتی است برای سالک که در آن هستی مجازی او و جمیع کثرات

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۳۳۵.

www.ebnearabi.com

در پرتو نور تجلی ذاتی بالکل محو و نابود گردد و این حالت را جمع نیز می‌نامند؛ زیرا جمع کثرات در این تجلی رنگ وحدت گرفته واحد شده‌اند و در این حالت هرچه از سالک استماع افتد به حقیقت، گویندهٔ آن حق است چون هستی سالک در میان نیست. و در این مقام بوده گفتار بایزید بسطامی که فرمود: لا اله الا انا فاعبدونی، و سبحانی ما أعظم شأنی.[1]

فانی فی الله گمان می‌کند که تمام تعینات را کنار زده و به عینیت ذات خود با حق تعالی رسیده است. لازمهٔ عینیّت و وحدت خالق و مخلوق این است که دیگر تکلیف، حُکم، شَرع و خِطابی باقی نخواهد ماند؛ زیرا خالق و مخلوق و عابد و معبود، و ساجد و مسجود شیئ واحدند و در این وادی، رفع قلم و سقوط تکالیف از باب ـ سالبه به انتفای موضوع ـ خواهد بود.

محمدحسین طهرانی در توضیح حالات استادش، هاشم نعلبند (حداد)، اشاره می‌کند که او به مقام فناء فی الله دست یافته بود و به اندازه‌ای در توحید غرق بود که خودش را نمی‌دید؛ ازاین‌رو، هنگامی که باید کرایه و پولی به اشخاص می‌داد، با این توجیه که فانی در خدا بوده و از ذات و ماهیت خودش غافل بوده آن را پرداخت نمی‌کرد. درحالی‌که این مسئله حق‌الناس بوده و تنها با رضایت بخشیده خواهد شد.

محمدحسین طهرانی این جریان را چنین نقل می‌کند:

رفقای کاظمینی می‌گفتند: یک روز با ماشین‌های مینی‌بوس (کبریتی شکل عراق) از کربلا با آقای حداد به کاظمین آمدیم. در میان راه، شاگرد شوفر خواست کرایه‌ها را اخذ کند، گفت: شما چند نفرید؟

---

۱. تهرانی، میرزا جواد؛ عارف و صوفی چه می‌گویند، ص۱۴۲.

www.ebnearabi.com

آقای حداد گفتند: پنج نفر. گفت: نه، شما شش نفرید! ایشان باز شمردند و گفتند: پنج نفریم! ما هم می‌دانستیم که مجموعاً شش نفریم ولی مخصوصاً نمی‌گفتیم تا قضیه آقای حداد مکشوف گردد. باز شاگرد سائق گفت: شش نفرید! ایشان گفتند: «خُویَ ما تشوفْ؟! هذا واحِدْ، او هذا اثْنَین، او هذا ثَلاثَه، او هذا أرْبَعَه، او هذا خَمْسَه! بَعَدْ شِتْگُولْ أنْتَ؟! ای برادرم! مگر نمی‌بینی؟! ـ در این حال اشاره نموده و یک یک افراد را شمردند ـ این است یکی، و این است دوتا، و این است سه‌تا، و این است چهارتا، و این است پنج‌تا! دیگر تو چه می‌گویی؟!» او گفت: «یا سید! أنتَ ما تُحاسِبُ نَفْسَكَ؟! ای سید! آخر تو خودت را حساب نمی‌کنی؟!»

رفقا می‌گفتند: عجیب اینجاست که در این حال باز هم آقای حداد خود را گم کرده بود، و با اینکه معاون سائق گفت: تو خودت را حساب نمی‌کنی و نمی‌شماری، باز ایشان چنان غریق عالم توحید و انصراف از کثرت بودند که نمی‌توانستند در این حال هم توجه به لباس بدن نموده و آن را جزو آنها شمرده و یکی از آنها به حساب درآورند!

حضرت آقای حداد خودشان برای حقیر گفتند: در آن حال به هیچ وجه من الوجوه خودم را نمی‌توانستم به شمارش درآورم، و بالآخره رفقا گفتند: آقا شما خودتان را هم حساب کنید، و این بنده خدا راست می‌گوید و از ما اجرت شش نفر می‌خواهد. من هم نه یقیناً بلکه تعبّداً به قول رفقا کرایه شش نفر به او دادم، و همگی برای نماز در مسجد بَراثا پیاده شدیم. در آنجا دیدم امام مسجد: شیخ علی صغیر هم دم از

www.ebnearabi.com

توحید می‌زند و ندا به لا هُوَ إلّا هُوَ بلند کرده است.[۱]

محمدحسین طهرانی وقایع دیگری از حالت فنای استاد و مراد خود نقل می‌کند که مؤید همان حالت پیشین است. حداد همچون صوفیانِ مست، با حالتی غیرهوشیارانه در کوی و برزن سیر می‌کرد و با همین اوصاف با مردم روبه‌رو می‌شد؛ به همین خاطر، در میان مردم به فردی «گیج» شناخته می‌شد و با او چنان مجنون رفتار می‌کردند:

(آقای حداد) می‌فرمودند: بسیار شده است که به حمام می‌رفتم و وقت بیرون آمدن دِشْداشه (پیراهن عربی بلند) را وارونه می‌پوشیدم. می‌فرمودند: هروقت به حمام می‌رفتم، حمامی در پشت صندوق، اشیا و پول‌های واردین را می‌گرفت و در موقع بیرون‌آمدن به آنها پس می‌داد. یک روز من به حمام رفتم و موقع ورود، خود حمامی پشت صندوق بود و من پول‌های خود را به او دادم. چون بیرون آمدم و می‌خواستم امانت را پس بگیرم، شاگرد حمامی پشت صندوق نشسته بود. گفت: سید امانتی تو چقدر است؟! گفتم: دو دینار. گفت: نه! اینجا فقط سه دینار است! گفتم: چرا مرا معطل می‌کنی؟! یک دینارش را برای خودت بردار و دو دینار مرا بده که بروم؟! چون جریان را صاحب حمام شنید، از شاگردش پرسید: چه‌خبر است؟! گفت: این سید می‌گوید: من دو دینار دادم و اینجا سه دینار است. گفت: من خودم سه دینار را از او گرفتم؛ سه دینار را بده، سه دینار مال اوست. به حرف‌های این سید هیچ‌وقت گوش نکن که غالباً گیج است و حالش خراب است![۲]

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۷۰.
۲. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۷۱.

www.ebnearabi.com

مبناسازی برای مخالفت با حکم شریعت

رهبران جریان لاله‌زاری بر این باورند که احکام اسلام به دو قسم ظاهری و باطنی تقسیم می‌شود. احکام ظاهری مخصوص عوام‌الناس بوده و حکمی است که در رساله‌های عملیه نوشته شده است. لذا فقهای شیعه مسئول صدور حکم ظاهری هستند و غیرصوفیان و غیرسالکان از این احکام پیروی می‌کنند. در مقابل، لاله‌زاری‌ها معتقدند که فقها توانایی دستیابی به حکم واقعی و باطنی اشیا و موضوعات را ندارند، بلکه تنها رهبران و مشایخ مکتب لاله‌زاری به خاطر دستیابی به مقام ولایت و فانی‌شدن در ذات خدا با بهره‌گیری از قوه شهود، به احکام واقعیه رسیده و آن را برای پیروان و مریدان خود بیان می‌کنند. مریدان نیز با تمام وجود فقط باید طبق احکام باطنی عمل کنند؛ زیرا حکم ظاهری در مقایسه با حکم باطنی، پوسته و قشر بی‌ارزش است و هسته و لب‌اللباب دین، همان حکم واقعی است. این مسئله را سردمداران جریان لاله‌زاری در جاهای مختلفی بیان کرده‌اند.[۱]

ترک شریعت بر پایه مسئله ولایت نوعیه

همان‌طور که در موضوع ولایت نوعیه بیان شد، لاله‌زاری‌ها تمام اقطاب و مرشدان طریقت خود را در جایگاه امامت نشانده و تمام صفات و شئون اهل‌بیت علیهم‌السلام مانند عصمت، ولایت تشریعی و تکوینی، علم غیب و... را به آنها نسبت می‌دهند. از جمله لوازم نظریه ولایت نوعیه، پیروی بدون قید و شرط و مطلق از قطب حتی در مسائل خلاف شرع است که در گذشته به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفت و در اینجا تنها به دو نقل‌قول اکتفا می شود.

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات پرسش و پاسخ، ص۷۵۷.

www.ebnearabi.com

گذشت که مکتب عرفانی لاله‌زاری به اندازه‌ای در مسئله تبعیت از قطب و اطاعت از مرشدان زیاده‌روی می‌کند که حتی فرمان‌برداری از دستورات خلاف شرع مرشدان و اقطاب عرفانی را نیز لازم و واجب می‌شمارد. ازاین‌رو، محمدحسین طهرانی می‌گوید که حتی اگر هاشم نعلبند (حداد) دستورات خلاف شرعی صادر می‌کرد، بدون کوچک‌ترین تأمل و سؤالی آن را اجرا می‌کردم:

> وقتی که با مرحوم حداد بودم اگر به من می‌گفتند: این لیوان خون را بیاشام دیگر احتیاط نمی‌کردم و آن را می‌خوردم![1]

محمدصادق طهرانی نیز بر این باور است که اگر دستورهای مرشد خلاف حکم صریح شرع مقدس اسلام باشد باید از آن تبعیت کرد و مرید نباید هیچ‌گونه تزلزل و تردیدی در امتثال اوامر مرشد به خود راه دهد:

> مؤمن و محب واقعی بعد از ملاحظه ادله‌ای که بر حجیت و عصمت قول و فعل امام دلالت دارد و بعد از اینکه انسان کامل، آیینه تمام‌نمای حضرت حق و محل ظهور اسما و صفات خداست، در برابر قول و فعل معصوم و یا ولی خدا اگرچه موافق با ظواهر شرع نباشد، هیچ تزلزلی به خود راه نمی‌دهد تا طعم شیرین و حقیقی ایمان را ذوق کند![2]

مریدان شریعت‌گریز

طبق مبانی نظری جریان لاله‌زاری، شریعت‌گریزی در مقاطع مختلفی جایز است. در همین راستا سید هاشم نعلبند (حداد) به‌طور کلی مریدانی تربیت

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ج۱، ص۱۶۴.
۲. طهرانی، محمدحسین؛ نور مجرد، ص۵۵۴.

www.ebnearabi.com

کرده بود که هیچ پروایی از مخالفت با دین اسلام نداشتند و در تبعیت از قطب و مراد خود، هیچ محدودیتی را نشناخته و حاضر بودند برخلاف دستورات دینی عمل کنند و نمازی بخوانند که طبق دستور شرع نیست. محمدحسین طهرانی می‌نویسد:

> در این نمازها حاج محمدعلی به ایشان اقتدا می‌نمود. بدین صورت که بنده امام بودم و حضرت آقا مأموم، و ایشان در همین جماعت به آقا اقتدا می‌کرد، و می‌گفت: من قدرت ندارم به غیر آقا اقتدا کنم! چند بار حضرت آقا وی را در حضور بنده دعوا کردند که تو خلاف شرع می‌کنی و اقتدای به مأموم جائز نیست! اما او می‌گفت: در عالم واقع آقا امام است همه‌جا، خواه مأموم باشد و یا امام؛ و در این صورت من که این مطلب را فهمیده‌ام نمی‌توانم به غیر او اقتدا نمایم. ایشان می‌فرمودند: اگر این کلام تو درست باشد باید به سید محمدحسین اقتدا کنی نه به من، چون مرا در هر حال امام می‌دانی إماماً أوْ مَأموماً. ولی حاج محمدعلی گوشش به این سخن‌ها بدهکار نبود، و حتی با وجود ایشان در سالیان متمادی یکبار هم به حقیر اقتدا ننمود.[1]

مصداق‌های شریعت‌گریزی در لاله‌زاری

طبق آنچه تاکنون بیان شد، جنبه‌های اعتقادی و نظریِ شریعت‌گریزی در فرقه لاله‌زاری آشکار شد و مشخص گردید که مریدان این فرقه می‌توانند در پاره‌ای از موارد، شریعت الهی را رها کرده و مرتکب هر فعل حرام و مکروهی شوند. در ادامه نمونه‌های عینی از این مسائل بیان خواهد شد.

---

۱. همان؛ ص ۷۶.

www.ebnearabi.com

۱. قطع رحم

قطع رحم به معنای قطع ارتباط و دیدار با خویشاوندان، محارم و اقوام بوده و یکی از گناهان کبیره و محرمات مسلّم الهی است. در آموزه‌های اسلامی نسبت به این عمل (قطع رحم) با شدیدترین لحن مذمت شده و قطع‌کنندگان رَحِم با تندترین عبارات توصیف شده‌اند. ازجمله در روایات آمده است که قطع رحم سبب کم‌شدن رزق و روزی و تخریب خانه ایمان می‌شود.

خداوند متعال پیرامون قطع رحم در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾؛ و کسانی که عهد خدا را پس از استوار کردنش می شکنند، و پیوندهایی را که خدا به برقراری آن فرمان داده می‌گسلند، و در زمین فساد می‌کنند، لعنت و فرجام بد و دشوار آن سرای برای آنان است.»[۱]

روایات بسیاری ذیل این آیه و در مورد ﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾ پیرامون قطع رحم بیان شده است.[۲]

محمدحسین طهرانی در رابطه با حرمت قطع رحم می‌نویسد:

> لزوم و وجوب صله‌رحم؛ زیرا در اسلام صله‌رحم واجب است و قطع رحم حرام است.[۳]

درحالی‌که در موارد متعددی وی نه تنها به قطع رحم مرتکب شده، بلکه فرزندان و مریدانش را نیز بدون هیچ عذر و بهانه‌ای به آن تشویق می‌کند.

---

۱. سوره رعد، آیه ۲۵.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، ج۳، ص۶۸۴.

۳. طهرانی، محمدحسین؛ نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش، ص۳۹۴.

www.ebnearabi.com

طهرانی دلیل ارتکاب فعل حرام و قطع رحم را نپذیرفتن ولایت استادش سید هاشم حداد از سوی اقوام خود می‌داند.

محمدصادق طهرانی شهادت می‌دهد که پدرش به این عمل حرام گرفتار بوده و بدان دستور می‌داد:

> روزی به بنده فرمودند: آقا سید محمدصادق! اگر فرزند خود من نیز با کسانی که با مبانی توحیدی و عرفانی حضرت آقای حداد و حضرت آقای قاضی مخالفند، مراوده و آمد و شد کنند، با او هم قطع رحم می‌کنم. و حقیقتاً حضرت علامه والد این‌چنین بودند و بر توحید و اهل آن غیرت ورزیده و با اهل عناد و لجاج، تسامح و مدانه نداشتند.
>
> روزی خدمت ایشان عرض کردم بعضی از ارحام در طهران با مرام شما و حضرت آقای حداد مخالفند و بنده متمایل به دیدار آنان نیستم. آیا ملاقات و زیارت آنان جایز است؟ تکلیف چیست؟ فرمودند: ابداً ابداً! هرگز به زیارت آنها نروید ﴿فَلَآ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ﴾[1] و این آیه کریمه را بارها می‌خواندند، برای اینکه بگویند مقوم رحم و احکام آن، ولایت خداست و کسانی که حق به آنها می‌رسد، اما بر اثر استکبار از در انکار بر می‌آیند این رشته ولایت و رحمیت قطع می‌شود.[2]

۲. ترک فریضه رد سلام

رد سلام یکی از کارهای واجب در اسلام است؛ به این معنا که اگر شخصی

---

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.

۲. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ج۱، ص۶۵۲.

www.ebnearabi.com

به انسان سلام کند، از نظر شرعی و فقهی پاسخ سلام او واجب می‌باشد. اما محمدحسین طهرانی در مخالفتی آشکار با این حکم شرعی به مریدان، فرزندان و پیروانش دستور می‌داد تا در مواجهه با کسانی که ولایت استادش هاشم حداد را نپذیرفته‌اند، این فریضه الهی را ترک گویند و جواب سلام آنها را ندهند.

محمدصادق طهرانی می‌نویسد:

> برخی از ایشان نه تنها ولایت حضرت آقای حداد را نپذیرفتند، بلکه با اغراض نفسانی بنای عناد و مخالفت را گذاشتند و ایشان بعد از اتمام حجت، برای همیشه آنان را طرد کردند. در زمان کودکی که حقیر همراهشان به جلسات می‌رفتم برخی از آنها را نام برده و فرمودند: اگر اینها سلام کردند جواب ندهید! نَفَس اینها هم مسموم است![1]

این درحالی‌ست که در دیدگاه برخی از فقها، جواب سلام کفار نیزواجب دانسته شده است. اما محمدحسین طهرانی پیرامون قطب عرفانیِ خود، سید هاشم نعلبند (حداد) تا جایی مبالغه می‌کند که منتقدان استادش را از کفار و مشرکین نیزپست‌تر می‌داند. بدیهی است که اگر شخصی به ولایت و امامت حداد معتقد باشد، نزد طهرانی کارها و دستورهای او عین شریعت بوده و مخالفان حداد، مخالف شریعت‌اند؛ لذا طهرانی می‌تواند با این استدلال هر گناه و فعل حرامی را که مرتکب شده و یا هر فعل واجبی را که ترک کرده با استناد به استادش توجیه کند. قابل توجه آنکه وی و فرزندش محمدمحسن طهرانی با اعتراض و اشکال به کسانی که جواب سلام آقای حداد را نداده‌اند

---

۱. همان؛ ص۶۶۰.

www.ebnearabi.com

این‌گونه پاسخ می‌دهند:

یکی از دوستان ـ که هنوز در قید حیات است ـ می‌گفت در خدمت مرحوم آقای حداد بودم، ایشان شنیده بودند که او [شخصی دیگر] تحت تأثیر قرار گرفته و خیلی مطالب پشت سر ایشان می‌گویند از این حرف‌ها می‌زدند: این سنی است و ولایت ندارد و چیزهایی که همیشه از این مسائل هست! یك دفعه در کنار خیابان با هم می‌رفتیم و مرحوم آقای حداد به این فرد سلام کردند او شخص معمّمی بود و جواب سلام آقای حداد را نداد و همین‌طوری رد شد. بعد وقتی که رفتیم آقای حداد رو کردند به من گفتند: آخر ما چه کردیم که باید این فرد جواب سلام ما را ندهد؟ مگر جواب سلام واجب نیست؟ تو که عمامه سرت هست این‌قدر نمی‌فهمی که جواب سلام واجب است! ... بعد ایشان فرمودند که برویم او را از اشتباه بیرون بیاوریم، نگذاریم که در اشتباه بماند، خوب نیست. ببینید چقدر این اولیای خدا برای دستگیری اهتمام داشتند، آخر اینها که توقعی از این افراد ندارند، حالا برود این حرف را بزند که فردا بلند شود بیاید خانه. بابا این اصلاً حوصله ندارد پاسخ زن و بچه‌اش را بدهد حالا افراد بخواهند بیایند منزلش بروند. گفتند با هم رفتیم منزلش در زدیم و در را باز کرد. دیگر وارد نشدند همان‌جا آقای حداد به ایشان گفتند: آقا من یک سؤال از شما می‌کنم، ما شهادت به توحید و شهادت به رسالت پیغمبر و ولایت امیرالمؤمنین می‌دهیم، شما روی چه حسابی جواب سلام ما را ندادی؟ واقعاً آمدیم از شما سؤال بکنیم چه قضیه‌ای بوده؟ گفتند این همین‌طور سرش را انداخت پایین، هیچ اصلاً حرف نزد و خیلی خجالت کشید و نادم شد و از ایشان عذرخواهی کرد و دیگر نوبت به مطالب دیگر نرسید.[1]

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص۴۳۹۵ و طهرانی، محمدحسین؛ مهر تابناک، ص۲۷۷.

www.ebnearabi.com

۳. ترویج رقص و سماع در مکتب لاله‌زاری

محمدمحسن طهرانی که در کسوت فقیه دروس رایج حوزه‌های علمیه را برپا نموده و بر کرسی افتا تکیه زده بود، هنگامی که با سؤالی پیرامون حرمت رقص و سماع نزد فقهای امامیه روبه‌رو شد، بی‌اختیاری صوفی هنگام رقص و سماع را توجیه می‌کند. وی همچنین با اقرار به اینکه شاگردان پدرش به این عمل خلاف شرع (سماع) مبتلا بوده‌اند، ادعا می‌کند که حرمت نی‌نوازی نزد فقها اختلافی است تا بتواند برای این آلت موسیقی مشروعیت بتراشد. وی معتقد است:

> سماع و حرکات و حالاتی که برای شاگردان مولانا بوده است در حالت بی‌خودی و غیرارادی بوده است؛ چنانچه برای بعضی از شاگردان مرحوم والد نیز مشاهده می‌شده است و این غیراز حالت اختیار و ارادی است و اما مسئله نی و دف وجود این دو در اشعار مولانا و غیر مولانا از باب استعاره و تمثیل است! نه وجود حقیقی و خارجی... البته در مورد حرمت نی بین اهل فن و نظر اختلاف است.[۱]

محمدمحسن طهرانی در پاسخ به سؤال مرید دیگر، پای خود را فراتر گذارده و نه‌تنها رقص و سماع، بلکه دیگر بدعت‌های صوفیان مانند خانقاه، عزلت‌گزینی و... را نیز مشروع می‌داند. شخصی می‌پرسد:

> با عرض سلام خدمت حضرت آیت‌الله طهرانی ـ دام ظله ـ لطفاً بفرمایید نظر حضرت علامه طهرانی در مورد فروع استحسانی و استنباطی متصوفه چه بود؟ آیا این موارد بدعت به شمار نمی‌آید مانند سماع.

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ مجموعه پرسش و پاسخ، ص۵۳۳.

www.ebnearabi.com

وی در پاسخ به سؤال فوق می‌نویسد:

> انجام اموری که با ملاکات و مبانی کلیه شرع منافاتی نداشته باشد اشکالی ندارد.[۱]

محمدحسن وکیلی با اقرار به اینکه بسیاری از آداب صوفیان مانند رقص، سماع و موسیقی برخلاف ظاهر شرع مقدس است، اما به صراحت بیان می‌کند که این امور می‌تواند در مسیر سلوک الی الله، سعادت، کمال و فناء فی الله (مقصد عالی و راقی تصوف) مفید واقع شود:

> راه‌های دیگری نیز برای وصول به کمال هست که به جهت خطرات شخصی یا مفاسد نوعی شرع مقدس از آن نهی فرموده و کسانی که از نهی شارع آگاه نباشند، ممکن است در سایه اخلاق و توکل از همین راه‌های پرمخاطره مسیر لقای الهی را طی کرده و به سلامت به مقصد برسند. بسیاری از آداب و سنتی که میان صوفیه مرسوم بوده است از این قبیل است؛ همچون عزلت‌های درازمدت، تمرکز بر جمادات، چرخ‌زدن برای تحصیل حضور قلب و آرامش (یعنی سماع) استفاده از موسیقی، نظربازی و عشق مجازی و... .[۲]

همواره بخشی از گفتار و اعمال صوفیان مانند بیان شطح، طامات، کلمات کفرآلود و انجام اعمالی چون رقص، سماع و خودزنی توسط عرفای حوزوی سرزنش شده است؛ به همین خاطر، این افراد از صوفی‌نامیدن خود دوری کرده و نام عارف را برای خویش برگزیده‌اند. اما چهره‌ها و افرادی مانند خاندان لاله‌زاری نه‌تنها شطح، سماع و دیگر اعمال صوفیان را زشت و قبیح

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ مجموعه پرسش و پاسخ، ص۱۱۱.

۲. وکیلی، محمدحسن؛ عشق مجازی در آینه شریعت، حکمت و عرفان، ص۷۳.

www.ebnearabi.com

نمی‌دانند، بلکه در کتاب‌های خود با مدح و ستایش، آنها را بازگو کرده و مهر تأیید بر مناسک خلاف شرع صوفیان زده‌اند.

محمدحسین طهرانی (به نقل از سفرنامه برادران امیدوار) ضمن اینکه بیان می‌کند «مسلماً برخی از اقسام موسیقی در سلوک الی الله مفید است»[1] ده‌ها صفحه از کتاب مطلع الانوار را به ماجرای شرکت در مجلس رقص، سماع و خودزنی در مجالس صوفیان اهل سنت اختصاص داده است:

> این حالت را تنها مردان بزرگی مانند مولوی درک کرده‌اند، او نیز در حالت سماع سر از پا نمی‌شناخت، شعر می‌خواند و شعر می‌سرود ... این حالت جذبه صوفیانه، ما را در عالمی به پرواز درآورد که گفتنی نیست، بیان‌کردنی نیست، وصف‌پذیر نیست، تنها صاحب‌دلانند که این جذبه و شوق را درک می‌کنند و لذت می‌برند... پس از یک ساعت که همه‌جا پر از شور و سرور بود دو پسربچه هم‌قد و قامت که جامه سپیدی به تن داشتند قدم به میدان نهادند، هرکدام از آنها دو دشنه تیز و وحشت‌انگیز در دست داشتند. آنها با هم به این‌طرف و آن‌طرف می‌رفتند و همهٔ حرکت و سکناتشان با آهنگ هوش‌ربا و پرشور طبل برابری می‌کرد؛ طرز حرکات دست طوری بود که حالت خواب‌زدگی و هیپنوتیزم به تماشاگر دست می‌داد، دو پسربچه دشنه‌های تیز را به شدت و شتاب در سینه خویش فروکردند؛ اما نه خون بیرون زد و نه آه از نهادشان برآمد! گویا با این

---

۱. مسلماً برخی از اقسام موسیقی در سلوک الی الله مفید است؛ ولی چون تشخیص آن برای انسان عادی ممکن نیست و رواج آن موجب رواج لهو و فساد خواهد شد، شارع مقدس همه انواع آن را تحریم فرموده و نخواسته که بندگان از این طریق به سوی خداوند حرکت نمایند (وکیلی، محمدحسن؛ عشق مجازی در آینه شریعت، حکمت و عرفان، ص۷۳).

www.ebnearabi.com

کار می‌خواستند دیگران را در اجرای کامل نقش‌های خطرناک خود تشجیع کنند. در این هنگام خلیفه برخاست و چند سیخ را از گلو و صورت دو کودک عبور داد و این وقت صحنه نمایش به مرحله مهیج خود وارد شد... کاملاً مانند زورخانه‌های ایران که هرکس به نوبه خود وارد گود می‌شود و به فراخور حالش عرض‌اندام می‌کند، یکی دو نفر از بزرگ‌ترهای ایشان با تبعیت از این دو کودک به صحنه قدم گذاشتند و به حضور خلیفه رفتند و زانو زدند، خلیفه هم شمشیری را بوسید و به دستشان داد؛ در این زمان تلاوت آیات قدری بلندتر شد و ما را به یاد آوازخواندن دسته‌جمعی دراویش ایران انداخت، این دو نفر شمشیرها را طوری دور سرشان می‌چرخاندند که چشم‌های انسان به خواب می‌رفت و یک‌مرتبه شمشیر را به‌شدت و حِدّت کامل روی بازوی برهنه خودشان می‌زدند! زنانی که در این سو و آن‌سو ایستاده بودند از ترس و وحشت روی خود را برگرداندند! آن‌وقت دیدیم که این دو شمشیرباز، نوک شمشیر را در درون حدقه چشم گذاشتند و با کمال قدرت به داخل فشار دادند.

ما هر لحظه انتظار داشتیم که تخم چشمان آنها از حدقه بیرون آید، لیکن بیناتر شدند! در این حال یکی از آنها از فاصله پنج متری برادرم را مخاطب قرار داد و یکایک اشیای داخل جیب او را نام برد و اظهار داشت که نور چشمش آن‌چنان نیرومندتر شده است که قادر به رؤیت ماورای اجسام است! با ورود نفر بعدی به داخل معرکه صحنه را مهیج‌تر یافتیم، همه آنها از عالم مادیات که ارزش واقعی انسانیت را از میان برده است خارج شده بودند و در سیر و سلوک عوالم دیگری بودند که جز با اتکا به یک ایمان قوی دست‌یافتن بر آنها امکان‌ناپذیر است. این نمایشگر صحنه را به یک قصاب‌خانه

www.ebnearabi.com

تبدیل کرد، شخص دیگری درفش قطورش را از پوست و گوشت یک طرف صورتش وارد کرد و به کمک چکشی سنگین آن‌قدر بر سر درفش کوفت تا نوک درفش از گونه دیگر بیرون آمد و در داخل تخته‌ای که در سمت دیگر صورت او نگاه داشته بودند فرو رفت!

عمل دیگر این بود که درفش را از داخل دهان او عبور داده و سپس به زمین میخ‌کوبش کردند، سپس خنجر برّان را روی گردنش قرار دادند و با فشارهای تحمل‌ناپذیری به این طریق که سر گوسپندی را می‌برند او را به این‌طرف و آن‌طرف کشیدند اما پس از لحظاتی چند از زمین برخاست بدون آنکه کوچک‌ترین اثری بر گردنش دیده شود!

در ضمن این نمایش‌ها من و عیسی که سخت مدهوش شده بودیم ناچار بودیم به فکر کار خود نیز باشیم؛ هر ضربه طبل اثر عجیبی در من می‌گذاشت به نحوی که در خودم احساس شجاعت و تهور زیادی می‌کردم و لحظه‌ای بعد ایمان آوردم که اگر اینها قادر به انجام چنین کارهای محیرالعقولی هستند از کجا معلوم که از من ساخته نباشد؟ با یک تصمیم آنی دوربین‌ها را از گردن خارج کردم و به میان این معرکه راه یافتم.

حالت خاصی به من دست داده بود، یک احساس توصیف‌ناپذیر، بندبند وجودم را تسخیر کرده بود! در درون خویش چیزی بین گیجی و شجاعت احساس می‌کردم! لحظه‌ای به تماشاگران اعجاب‌زده نگریستیم و دیدیم که دهان‌های همه تا بناگوش بازمانده است و چشم‌ها به میان میدان دوخته شده‌است! سایه تهور و عظمت هراس‌آمیزی بر همه‌جا گسترده شده بود، با یک تکان پیراهن و زیرجامه را از تن درآوردم و به خلیفه گفتم اگر مسئله ایمان

www.ebnearabi.com

مطرح است من هم به حد کفایت آن را در خود پدید آورده‌ام، از او درخواست کردم که عین همان کارهای حیرت‌انگیز را روی گوشت بدن من نیز انجام دهد.

من به پیروی از دیگران به طرف پیشخوان رفتم و دو درفش را برداشتم؛ خلیفه طبق معمول وردی خواند، درفش را بوسیده و به من رد کرد. من سخت بر سر غیرت افتاده بودم، هماهنگ با ضربات شورانگیز طبل درفش‌ها را دور سر چرخاندم و با یک ضرب به شکم خود کوفتم به‌طوری که اثر شکافتگی باقی ماند، دوباره درفش‌ها را در آوردم و این‌بار چنان سخت و محکم زدم که چند سانتی‌متر در پوست و گوشت بدنم فرو رفت و نتوانستم آن را بیرون بکشم اما به هیچ‌وجه وحشت نکردم، زیرا آن را بدتر از ناراحتی‌های یک عمل جراحی نمی‌دانستم؛ سرانجام برای بیرون‌کشیدن آن از خلیفه کمک خواستم، وقتی خلیفه را در کنار خود یافتم از او خواهش کردم سیخ‌ها را در لب‌هایم فرو بَرد! ناگهان خلیفه به وسیله تعداد زیادی از سیخ‌ها که همراه داشت کار خود را آغاز کرد. در این هنگام زنان هندوستانی که از دوستان و مهمانداران ما بودند جیغ‌زنان پا به فرار گذاردند؛ اما خلیفه به این جنگ و گریزها اعتنا نداشت، او غرق در ایمان و احساس عظمت وجود خویش بود.

خلیفه سیخ‌ها را که هرکدام از آنها سی و پنج سانتی‌متر طول و به اندازه یک جوال‌دوز قطر داشت در سر و روی من فرو کرد، قسمت تحتانی این سیخک‌ها علامت ماه و ستاره داشت دو تا از این سیخ‌ها را از پوست و گوشت چهره‌ام عبور داد هیچ‌گونه احساس دردی نکردم! ایمان و تهور هراس‌انگیزی که وجودم را به تلاطم درآورده بود

www.ebnearabi.com

مانند دیواری پولادین در برابر احساس درد و رنج مقاومت می‌کرد، هیچ‌گونه احساس بدی نداشتم، سراسر شور و سرور و شجاعت بودم! به خلیفه گفتم: خلیفه چرا معطلی؟ سیخ‌ها را از حساس‌ترین قسمت‌های بدنم عبور بده! اما وقتی او مرا متوجه ساخت احساس شرمندگی کردم، زیرا تا این لحظه متوجه نشده بودم که او سیخ‌ها را از حساس‌ترین قسمت‌های بدنم گذرانده است! وقتی به خود آمدم دیدم صورتم مشبک شده است، چنان می‌نمود که دارم از پشت پنجره سیمی به دنیای خارج می‌نگرم. خلیفه چند سیخ دیگر از میان پوست گردن و لاله گوش‌ها و از میان ابروهایم گذراند و من بار دیگر درفش‌ها را برداشتم و به آهنگ منظم و لذت‌افروز طبلِ طبّال‌ها به پایکوبی و دست‌افشانی و سرمستی پرداختم؛ اما چون جایز نبود که این سیخ‌ها مدتی طولانی در درون گوشت و پوست بدن من باقی بماند از خلیفه درخواست کردم که هرچه زودتر آنها را از آویزه گوشم بیرون کشد! خون به سرعت عجیبی جهش کرد و چون فواره‌ای روی دوش‌هایم سرازیر گردید؛ به‌طوری که شلوارم غرق در خون شد! در این لحظه خلیفه مرا مخاطب قرار داد و گفت: دیدی گفتم ایمان تو نسبت به خداوند به حد کفایت نیست...! اما من که قدری نگران خونریزی شده بودم، گفتم: حالا دیگر صحبت درباره این چیزها جایز نیست، بهتر است هرچه زودتر از این خونریزی جلوگیری کنی! خلیفه پاسخ داد: نگران نباش فرزندم! این کار بسیار آسان است! آن‌وقت انگشت سبابه خویش را به آب دهان آلود و با متانت و تأنی خاصی به محل خون‌ریزی نزدیک ساخت و یک آیه کلام‌الله مجید خواند. بی‌درنگ خونریزی قطع شد و همه

www.ebnearabi.com

تماشاگران صحنه‌ها هاج و واج و غرق در تعجب شده بودند![1]

۴. اعتراض به احکام و اعمال حج

بی‌اهمیت‌بودن مسائل شرعی و روحیهٔ تساهل و تسامحگری نسبت به احکام فقهی در سرتاسر کلمات و سخنان رهبران جریان لاله‌زاری آشکارا قابل رؤیت است. سید هاشم نعلبند (حداد) که سطح معلومات فقهی و تحصیلات حوزوی او از کتاب ادبی سیوطی فراتر نمی‌رفت، در اعتراض و انتقاد به شیوه علما و متشرعین پیرامون احکام حج، به شاگردش محمدحسین طهرانی می‌گوید که مردم در احکام حج نباید به صحت یا بطلان عمل توجه داشته باشند و از هر نوع احتیاط در این مسائل خودداری کنند؛ درغیراین‌صورت گرفتار مجوسیت هستند:

> و در تمام (حج) این اعمال باید منظور خدا باشد، نه عمل. باید فکر و اندیشه به خدا باشد نه به صحت و بطلان عمل. این همان مجوسیت محضه است که خداوند واحد را مختفی نموده و دو خدای عمل خوب و عمل بد را به‌جای آن نشانده است. این مردم بدبخت را شما از میقات تا خروج از احرام از خدا جدا می‌کنید! از وقت احرام در تشویش می‌اندازید که مبادا ترشحی به بدنم، به احرامم برسد. مبادا شانه‌ام از خانه منحرف شود. مبادا در حال طواف از مطاف بیرون آیم. مبادا نمازم باطل باشد. مبادا طواف نِساءَم باطل آید و تا آخر عمر زن برخانه‌ام حرام باشد. هیچ‌یک از اینها در شریعت نیامده است. همین نماز معمولی که خود مردم می‌خوانند درست است. طوافشان درست است. شما آنها را باطل می‌کنید و

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ مطلع انوار، ج۱، ص۲۷۳.

www.ebnearabi.com

مُهر بطلان به آنها می‌زنید! و ترشح همین آبهای مشکوک را نجس دانسته‌اید! و در این صورت، حج مردم به‌کلی ضایع شده است. یعنی حاجی که باید از میقات تا پایان عمل همه‌اش با خدا باشد، و با تقصیر و حَلْق از انقطاع به خدا و احرام با خدا بیرون آید؛ از ابتدای احرام از خدا منصرف می‌شود، و این انصراف و تشویش و تزلزل برای او باقی می‌ماند تا آخر عمل؛ وقتی از عمل فارغ شد، اینجا نفس راحتی می‌کشد و خدا را می‌یابد.[1]

۵. قذف

قذف نوعی دشنام و از محرماتی است که ذیل حق‌الناس قرار دارد. اما آیا ممکن است شخصی که در میان مریدان خود به عنوان معلم عرفان و اخلاق شناخته می‌شود و مدعی است نَفس و نَفَسی پاک و طاهر دارد، چنین زبان به دشنام‌گویی و بیان فحش‌های رکیک بچرخاند؟! به‌راستی که صدور چنین کلماتی حتی از مبتدیان و محصلان علوم حوزوی هم تعجب‌برانگیز و ناراحت‌کننده است؛ چه برسد به شخصی مانند محمدحسین طهرانی که خود را هم‌طراز امامان شیعه می‌پندارد.

محمدمحسن طهرانی از قول پدرش این‌گونه نقل می‌کند:

تا این جمله را پدر ما شنیدند بلند شدند و در رختخواب نشستند، گفتند: تو فلان ... خوردی گفتی فلان کس مریض است. من کجا مریضم؟ من سالمم! این پدرسگ ولدالزنا بی‌غیرت دیوث خیال می‌کند که ما مثل خودش هستیم؛ و شروع کرد به فحش‌دادن، از آن فحش‌های بسیار قبیح و زشت نه از این فحش‌های عادی که

۱. همان؛ روح مجرد، متن، ص۱۴۵.

www.ebnearabi.com

این پدرسوخته چه هست و چه هست ... این ملوط ـ این بی‌پدر (اشاره به رضاخان) را که از مازندران آورده‌اند، اطلاع داریم که در سخنرانی‌ها گفتند والده ما جده او، ایشان را از مازندران آوردند یعنی پدرش معلوم نیست این پدر ندارد. این لوطی است ... او خیال می‌کند ما مثل خودش دیوث هستیم که دخترهای خودمان را به مردم نشان دهیم؟ زن خودمان را نشان دهیم؟ برو بگو به این ولدالزناها (اشاره به سرتیپ درگاهی) که عین این پیغام مرا برای این غول بیابانی ببرند.[1]

خودِ محمدمحسن طهرانی نیز در کتابش نوشته است:

همین جناب آقای آخوند که این همه چیز می‌کرد. یک‌دفعه دید عجب، ورق برگشت، انگلیس آمد روی کار، انگلیس و تقی‌زاده و این آدم‌های ولدالزناهای درجه یک. ولدالزنا هم مراتبی دارد دیگر، امثال تقی‌زاده حرام‌زاده آمدند روی کار و زمام امور را به‌دست گرفتند.[2]

۶. شطحیات از منظر لاله‌زاری

محمدحسین طهرانی در کتاب روح مجرد پیرامون معنای «شطحیات» چنین می‌نویسد:

شَطَحیات کلماتی را گویند که از سالک مجذوب در حین استغراق مستی و سُکْرِوَجْد و غلبه شوق صادر می‌شود که دیگران طاقت شنیدن آن نکنند و او خود نیز اگر از حالت مَحْو به هوشیاری صَحْو

۱. طهرانی، محمدحسین؛ وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص۱۲.
۲. همان؛ متن جلسات شرح حکمت متعالیه، ج۴، ص۱۵۲.

www.ebnearabi.com

آید از آن‌گونه گفتار ناهنجار اظهار کراهت و انکار نماید.[۱]

مسئله شطح و طامات، یکی از مسئله‌های مورد نزاع بین اهل شریعت و طریقت است؛ چراکه شطحیات به معنای بیان کلماتی است که مخالف عقل، شرع و عرف می‌باشد و تمام فقها به حرمت صدور چنین اقوالی از انسان فتوا داده‌اند. به علت آشکاربودن حرمت و قبح چنین عملی، در مواردی حتی خود صوفیان هم در این‌باره دچار اختلاف شده و برخی از آنها بروز شطحیات را انحرافی در سلوک و موجب لغزش سالک می‌دانند؛[۲] اما با این وجود در مکتب لاله‌زاری بر صحت این کلمات کفرآمیز مهر تأیید زده شده و همین امر موجب تقابل آشکار آنها با اهل شریعت و فقها گردیده است.

در تاریخ تصوف، حلاج به کشتهٔ شطح، بایزید بسطامی به شیخ شطح و روزبهان بقلی (صاحب کتاب شرح شطحیات) به شارح شطح نام گرفته‌اند. از مشهورترین شطحیات صوفیان، انا الحق حلاج و سبحانی سبحانی ما اعظم شأنی بایزید بسطامی یا خرقانی است.

محمدحسین طهرانی در کتاب روح مجرد، شطحیات حلاج و بایزید بسطامی و دیگر صوفیان را در مقام فناء فی الله دانسته و مدعی می‌شود خداوند از لسان عارفانی که به مقام فنا رسیده‌اند، سخن می‌گوید؛ لذا حَرجی بر آنها نیست و نباید کلماتشان را بر کفر و شرک حمل کرد؛ بلکه این سخنان در بالاترین مقامات توحیدی و عرفانی بیان شده و نشانگر مرتبهٔ والای سلوک عارف است.[۳]

---

۱. همان؛ روح مجرد، متن، ص۴۶۷.

۲. ابن‌عربی، محیی‌الدین؛ الفتوحات المکیة، ج۱۳، ص۲۲۶.

۳. طهرانی، محمدحسین؛ الله‌شناسی، ج۳، ص۲۱۶؛ همان؛ معادشناسی، ج۶، ص۳۰.

www.ebnearabi.com

انا الحق

محمدمحسن طهرانی پا را از پدر فراتر گذارده و ادعا می‌کند که بر پایهٔ اندیشه وحدت شخصیه وجود، تمام اشیای عالم ذات خدا هستند؛ لذا عارفان شطح انا الحق که از جانب «حسین بن منصور حلاج» بیان می‌شد را نه‌تنها از حلاج، بلکه از تمام ذرات عالم می‌شنوند. وی همچنین حضرت موسی علیه‌السلام را به نقصان در سلوک متهم می‌کند؛ زیرا این ندا را فقط از جانب یک درخت شنیده بود و می‌گوید:

موسئی نیست که دعوی انا الحق شنود
ورنه این زمزمه اندر هرشجری نیست که نیست

می‌گوید یک موسی پیدا بکن و الا؛ انا الحق را، از همه می‌شنوی. موسی فقط برایش تجلی شده بود و از آن درخت شنید، یعنی حقیقت انا الحق را، خدا می‌خواست که از این درخت برای او جلوه پیدا کند. نفس او در آن موقع مرتبط شده بود به این وجهه خاص پروردگار، اما همین موسی اگر رشد پیدا می‌کرد آن انا الحق را، از همان نعلینی که پایش کرده بود می‌شنید. اما هنوز رشد پیدا نکرده بود و هنوز پایین بود. باز هم کار داشت و باید بالا بیاید. اگر توسعه پیدا می‌کرد از زمین و زمان، می‌شنید که دارند انا الحق می‌گویند، یعنی آن جنبه وجه‌الخلقی آنها به کنار می‌رود و جنبه وجه‌الرّبی باقی می‌ماند، چون در وجه‌الرّبی حقیقت، حقیقت واحد است همه می‌گویند: انا الحق.

گفتار اهل توحید در حال فنا، گفتار خداوند است و بر این اساس حمل می‌شود کلام بسیاری که جملاتی همچون «أنا الْحَقُّ» و یا «لَیسَ فی جُبَّتی سِوَی اللهِ» گفته‌اند... (همان؛ روح مجرد، متن، ص۴۶۱).

www.ebnearabi.com

حلاج که بر سر دار رفت، انا الحق می‌گوید، بایزید بسطامی هم، انا الحق می‌گوید، درخت هم، انا الحق می‌گوید، تمام برگ‌های درختان همه، انا الحق می‌گویند و همه راست می‌گویند. و این انا الحق، در قبال آن دیگری نیست. عجیب اینجاست که با اینکه انسان صور را، متعدد می‌بیند ولی انا الحق را واحد می‌بیند.[1]

محمدحسین طهرانی شطحیات حلاج و بایزید بسطامی را کمال توحید عیانی و شهودی عنوان کرده و می‌نویسد:

از فنای سالک در تجلی ذاتی، به بقای حق باقی گردد و خود را مطلق بی‌تعیّن جسمانی و روحانی بیند؛ و علم خود را محیط به همه ذرات کائنات مشاهده نماید، و متصف به جمیع صفات الهی باشد، و قیوم و مدبر عالم باشد، و هیچ چیز غیر خود نبیند؛ و مراد به کمال توحید عیانی این است. شعر:

آنکه سُبحانی همی‌گفت آن زمان
این معانی گشته بود او را عیان
هم ازین رو گفت آن بحر صفا
نیست اندر جُبّه‌ام الّا خدا
آن أنا الحق گفت این معنی نمود
گر به صورت پیش تو دعوی نمود
لیسَ فی الدّارَین آن کو گفته است
دُرّ این معنی چه نیکو سفته است

۱. طهرانی، محمدحسین؛ گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ص۱۳۴.

www.ebnearabi.com

چـون نمانـد از تویـی بـا تـو اثـر
بی‌گمـان یابی از ایـن معنی خبر[۱]

محمدمحسـن طهرانـی در بیانـی آشـکارتر مدعـی می‌شـود کـه حـلاج در سـردادن ندای انا الحق و ادعای ربوبیت و الوهیت برای خود، افشـای سـرّ کرده و بـه همین خاطر از سـوی ظاهرگرایان و قشـریون مـورد اتهام قـرار گرفته و تکفیر و مقتول گردید:

فقط آن بنده خدا حسین بن منصور حلاج نبود که انا الحق می‌گفت، گفت آن یار کز و گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد. فقط او نبود آن بنده خدا آمد انا الحق گفت دیگران نتوانستند تحمل کنند؛ آمدند به دارش زدند و جنازه‌اش را هم همه را سوزاندند و خاکسترش را هم ریختند داخل دجله. اما انا الحق می‌زنی جان من! بیا انا الحق را پیش اهلش بزن، نرو پیش این مردم بیچارهٔ بدبخت بزن که تکفیرت کنند تو را از بین ببرندت.[۲]

محمدحسین طهرانی یکی از علت‌های اینکه لازم است سلوک زیرنظر مرشد باشد را جلوگیری از افشای اسرار عرفانی (یعنی همه خدایی و الوهیت انسان) می‌دانست و می‌گفت:

گویند علت انحراف حسین بن منصور حلاج در اذاعه و اشاعه مطالب ممنوعه و اسرار الهیه، فقدان تعلم و شاگردی او در دست استاد ماهر و کامل و راهبر و راهرو و به مقصد رسیده بود.[۳]

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ الله شناسی، ج۱، ص۲۰۸.
۲. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات ولایت تکوینی، ص۱۹.
۳. طهرانی، محمدحسین؛ رساله سیر و سلوک، ص۱۹۶.

www.ebnearabi.com

لا اله إلا انا

یکی از ذکر و وردهایی که در سلوک صوفیان بسیار رواج دارد و آشکارا مصداق کفرگویی است، «لا اله الا انا» (هیچ خدایی غیر از من نیست) می‌باشد. متأسفانه، این ورد یکی ذکرهای رایج در میان صوفیان حوزوی معاصر نیز است؛ چنان‌که حجت هاشمی خراسانی، در کتاب خود می‌نویسد:

تا نزدیک طلوع صد مرتبه ذکر لا اله الا انا را بگوید.[1]

رهبران جریان لاله‌زاری در کتاب‌های خود به‌طور مفصل پیرامون این وِرد شیطانی قلم‌فرسایی کرده و بیان آن را نه‌تنها صحیح دانسته، بلکه کسانی را که ندای لا اله الا انا سر می‌دهند را از مظاهر تفویض قدرت الهی می‌دانند.

محمدمحسن طهرانی در همین رابطه چنین می‌نویسد:

وقتی که یک درختی انا الحق می‌گوید: ﴿إِنِّیٓ أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰٓ * إِنَّنِیٓ أَنَا اللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِیٓ﴾ وقتی که این‌طور هست چرا یک شخص دیگری یا یک فرد متعارض نتواند این فعل از او سر بزند؟ پس بنابراین، فقط این یک صرف استبعاد است که تفویض قدرت الهی بر بشر این مستبعد است برای اینها، فقط همین، اما هیچ دلیلی بر این وجود ندارد. ولکن حل مسئله در اینجاست که اینها غافلند از اینکه معنای ولایت تکوینی صرف مرآتیت و ظهور قدرت است در مظهر. دیگر در اینجا شخصی نیست تا اینکه قدرت به او تفویض بشود، در اینجا فردی در قبال ظهور حق قرار ندارد تا اینکه

۱. هاشمی خراسانی، دوازده امام حکیم خواجه نصیر طوسی و مناقب محیی‌الدین عربی و اذکار و اوراد حجت هاشمی خراسانی، ص۵۷.

www.ebnearabi.com

مسئله تفویض قدرت او باشد. همان‌طوری که ذات شخص مظهریت برای حق است، افعال او هم مظهریت برای حق است؛ خداوند متعال با اراده خود این مظهریت برای فعل را به وجود می‌آورد و این مظهریت ممکن است که مظهریت در امام علیه‌السلام باشد، ممکن است این مظهریت در غیر امام علیه‌السلام هم باشد، فرقی نمی‌کند.[1]

وی در جای دیگری می‌گوید:

نقل می‌کنند از بایزید بسطامی ـ اعلی الله مقامه ـ که ایشان یک روز در میان جمع دوستان و مریدان ندای لا اله الا أنا هو فرمود، خلاصه همین‌طوری کردند خلاصه داد و بی‌داد و این حرف‌ها که خب لا اله الا انا یعنی چه؟ انا الله، لا اله الا هو چی هست؟ از این حرف‌ها چیست که می‌زند و امثال ذلك؟ وقتی که آن حال از بین رفت و مقتضی یک کمی تغییر پیدا کرد آن شاگردان و آن مریدان گفتند که آقا امروز مطلب عجیبی از شما شنیدیم شما یک چنین مطلبی را فرمودید ایشان در جواب گفت اگر این دفعه یک‌چنین حرفی را زدم با شمشیر به من بریزید و من را تکه‌تکه کنید اگر یک چنین حرفی را این دفعه زدم ها، از این حرف‌ها.

خلاصه اسرار مگو، اگر یک وقتی گفتم بریزید من را تکه‌تکه کنید؛ اتفاقاً دوباره از قضا و اینها، مجلسی بود و شور و حالی دست داد و دوباره شروع کرد حرف‌هایی را که نباید بزند زد، اینها دیدند که خب وصیت استاد است و توصیه او، با شمشیر و دشنه حمله کردند هرچه می‌زدند این آدم بهش کارگر نمی‌افتاد! با زور تمام می‌زدند، آقا

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ جبر و اختیار، قضا و قدر، ص۶۲۷.

www.ebnearabi.com

این شمشیر به این کارگر نمی‌افتاد! آن شمشیر می‌فهمد این شمشیر می‌فهمد به کجا باید بخورد؛ کجا را باید از بین ببرد؛ کجا را نباید از بین ببرد. حالا بماند، خلاصه مطلب وقتی که قضیه از بین رفت، مجلس منقضی شد اینها گفتند که آقا ما دوباره یک‌چنین چیزی را دیدیم و اینها و هرچه زدیم چیزی نشد او گفت که خب وقتی که قرار بر این باشد که شمشیر به من کارگر نیفتد پس من در آن حال خودم نبودم آیا شمشیر ممکن است خود خدا را از بین ببرد؟ آیا تیر و نیزه ممکن است در خدا کارگر واقع شود؟ ایشان در آن موقع همان مطلب را می‌فرمود که آن شجر به حضرت موسی گفت. آن شجری که به حضرت موسی گفت انا الحق؛ آن شجر خدا به زبان شجر نینداخت خدا در آن موقع در شجر تصرف نکرد، ذکر دائمی شجر انا الحق است؛ ذکر دائمی شجر لا اله الّا الله است؛ منتهی ذکر دائمی نفس ناطقه ما و بدن ما و تمام ذرات ما لا اله الّا هو است. منتهی در بعضی از اوقات این قضیه برای ما انکشاف پیدا می‌کند؛ از ما ظهور و بروز پیدا می‌کند در دیگر موارد این قضیه انکشاف پیدا نمی‌کند و ظهور و بروز پیدا نمی‌کند. لذا در اینجا خیلی دیگر مسائل دقیق می‌شود چون ما در پس پردهٔ غیبتیم با ما به غیبت صحبت می‌کنند. اگر در حضرت بودیم به جای قل هو الله احد جور دیگری بود قضیه، چون در پس پردهٔ غیبت هستیم می‌گوید ﴿هُوَ اللّهُ الَّذِی لَآ اِلٰهَ اِلّا هُوَ﴾[1] اگر در حضرت بودیم مسئله جور دیگری بود دیگر من نمی‌گویم این مقداری هم که گفتم از حدود خودم تجاوز کردم فقط همین مقدار.[2]

۱. سوره حشر، آیه ۲۲.

۲. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات ولایت تکوینی، ص۲۰.

www.ebnearabi.com

۷. شاهدبازی (عشق به امردان و زیبارویان)

یکی دیگر از عقاید انحرافی صوفیان و عرفان لالەزاری، باور به عشق مجازی، شاهدبازی و رسیدن و فنای در ذات خدا از طریق هم‌نشینی، توجه و عنایت به نوجوانان امرد و زیباچهره است.[۱] این اشخاص قاعده‌ای را به نام ـ المجاز قنطرة الحقیقة ـ[۲] مطرح ساخته و بر این باورند که عشق‌های مجازی به زیبارویان، پُلی برای عبوردادن انسان و رساندن او به عشق حقیقی (خدا) است. پُلی که انسان را به‌سرعت نزد خدا سیر داده و از طریق تعشق با امردان و سلوک عاشقانه و جمال‌گرایانه، می‌تواند راه صدساله را یک‌شبه پیمود و فانی در ذات خدا شده و به مقام الوهیت دست یافت.[۳]

انصاری همدانی، عشق مجازی را کیمیای سعادت معرفی می‌کند؛ چنان‌که محمدمحسن طهرانی در کتاب نور مجرد، از وی پیرامون این مسئله و قاعده المجاز قنطرة الحقیقة چنین نقل کرده است:

> انسان نباید عشق غیر خدا را در دل راه دهد، ولی این عشق‌های مجازی که دامن برخی را می‌گیرد اگر قنطره و پلی به سوی حقیقت شود و عاشق را در آتش محبت خدا بیندازد و سر از عشق خدا در آورد، کیمیای سعادت نصیبش شده و خیلی ارزش دارد.[۴]

محمدصادق طهرانی نیز جریانی را از هاشم نعلبند (حداد) پیرامون عشق مجازی نقل می‌کند مبنی بر اینکه ایشان سعی داشت، عشق یک زن به شوهر

---

۱. ر.ک: شمسیا، سیروس؛ شاهدبازی در ادبیات فارسی.

۲. بقلی شیرازی، روزبهان؛ عبهر العاشقین، ص۵۸.

۳. وکیلی، محمدحسن؛ عشق مجازی در آینه شریعت، حکمت و معرفت، ص۵۵.

۴. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ص۴۵۴.

www.ebnearabi.com

سابقش را به عشق خدا تبدیل نماید و آن زن را از طریق عشق‌ورزیدن به آن مرد به خدا متصل کند.[۱]

محمدحسین طهرانی در کتاب «مهرتابان» درباره عشق مجازی می‌نویسد:

اصولاً عشق مجازی قنطره عشق حقیقی است، و تشبیهات و استعارات و کنایات و عباراتی که در عشق مجازی یا در مظاهر و مجالی از محبوب حقیقی به‌کار می‌رود چقدر می‌تواند نشانگر و روشنگر همان عشق حقیقی باشد. ما فنا و فدا در عشق‌های مبتلا به مظاهر را در این دنیا می‌بینیم، و تحققش را چون آفتاب می‌نگریم، همین معنی را درباره فنا در ذات حضرت احدیت می‌گوییم؛ در اینجا قبول داریم که هویت و انیت و عین ثابت از بین می‌رود؛ در آنجا چرا قبول نداشته باشیم؟[۲]

محمدحسین طهرانی منظومه‌های عاشقانه‌ای همچون یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و... را که صوفیان در باب شاهدان و معشوقان خود نوشته‌اند، به عشق مجازی و قاعده المجاز مرتبط دانسته و مدعی است که منظومه‌های عاشقانه حاوی اسرار عرفانی و معنوی فراوانی است:

قَیس بن مُلوَّح عامری، ابیاتی راجع به عشق و محبت دختر عمویش: لَیلَی عامِریه سروده است که حقیقةً حاوی یک کتاب حکمت در ظرایف و دقایق عقلانی و یک کتاب عرفان در اسرار و رموز شهودی راه وصول به محبوب است. گرچه به صورت ظاهر درباره عشق مجازی می‌باشد، ولیکن در واقع حاوی نکات عالیه

۱. همان؛ ص۴۵۶.

۲. طهرانی، محمدحسین؛ مهرتابان، ص۲۶۰.

www.ebnearabi.com

> کلیه عامه‌ایست که درباره هر عاشق صادقی صدق می‌کند. و مخصوصاً راجع به عشق به خداوند متعال، به‌طور شگفت‌انگیزی از اسرار سلوک الی الله و وصول الی الله و فنای در ذات اقدس وی پرده برمی‌دارد، و سرّ اعظم حجاب‌های معنوی را روشن می‌سازد، و دقیق‌ترین طرق موصله به مقام اقدس و حضرت مقدسش را ارائه می‌دهد.[1]

محمدصادق طهرانی در کتاب نور مجرد پیرامون عشق مجازی و شاهدبازی می‌نویسد:

> انسان نباید عشق غیرخدا را در دل راه دهد، ولی این عشق‌های مجازی که دامن برخی را می‌گیرد اگر قنطره و پلی به سوی حقیقت شود و عاشق را در آتش محبت خدا بیندازد و سر از عشق خدا در آورد، کیمیای سعادت نصیبش شده و خیلی ارزش دارد.
>
> مراد از عشق مجازی در فرمایش مرحوم علامه والد رضوان‌الله تعالی علیه همین عشق مجازی نفسانی است، نه عشق حیوانی که مذموم است و البته همین عشق نفسانی نیز برای افراد عادی در شریعت مقدسه مورد سفارش و ترغیب نیست؛ ولی اگر برای کسی حاصل شد، زمینه بسیار مساعدی برای تحصیل عشق به معشوق حقیقی می‌باشد.[2]

محمدحسن وکیلی، به عنوان یکی از مدرسین مشهور حوزه علمیه مشهد، کوشید تا در جمع طلاب و مریدان خود، سرفصل عشق مجازی و شاهدبازی را به‌طور مفصل تدریس کرده و برای آن از متون وحیانی و آموزه‌های اسلامی

---

۱. همان؛ الله شناسی، ج۱، ص۱۲۱.

۲. طهرانی، محمدمحسن؛ نور مجرد، ج۱، ص۴۵۴.

www.ebnearabi.com

شاهد بیاورد. حاصل آن کتاب «عشق مجازی در آینه شریعت، حکمت و معرفت» بود که در تیراژ بسیار وسیع در جامعه انتشار یافته است. در بخشی از این کتاب آمده است:

> عشق، تعلق و حجاب و مانع را افزایش نمی‌دهد، بلکه متمرکز می‌نماید... پس قطع تعلق از معشوق واحد سخت‌تر از قطع تعلق از امور متعدد نیست، بلکه بالعکس ... مهم‌ترین خصوصیت عشق این است که بدون مجاهده و دشواری برای انسان حال تجمع دل و خلاصی از تفرقه را به ارمغان می‌آورد و باعث می‌شود وی این عقبهٔ هولناک را پشت سر گذارده و اگر توفیق رفیق شده و محبت او به محبت حقیقی تبدیل شود، راه صدساله را یک‌شبه طی کند... باری ناظر به همین خصوصیات و فواید است که در میان اهل معرفت قاعده‌ای تحت عنوان المجاز قنطرة الحقیقة (عشق مجازی پلی برای رسیدن به عشق حقیقی است) شهرت یافته است.[۱]

در این کتاب، داستان‌های ناپسند و نابهنجاری از سیرهٔ مشایخ گمراه صوفیان در جمال‌پرستی و شاهدبازی نقل شده است. متأسفانه مؤلف به این نکته اشاره کرده است که صاحبان این رفتار و کردار به درجه‌های عالی توحیدی دست یافته‌اند. به عنوان نمونه، داستان ذیل را از فخرالدین عراقی که در تاریخ تصوف به شاهدبازی شهره است، نقل کرده و در پایان به مقامات عالیهٔ توحیدی او اشاره می‌نماید:

> روزی در بازار کفشگران می‌گذشت، نظرش بر کفشگرپسری افتاد

---

۱. وکیلی، محمدحسن؛ عشق مجازی در آینه شریعت، حکمت و معرفت، ص۵۷.

www.ebnearabi.com

شیفته وی شد. پیش رفت و سلام کرد و از کفشگر سؤال کرد که: «این پسر کیست؟» گفت: «پسر من است.» شیخ به لب‌های پسر اشارت کرد و گفت که: «ظلم نباشد که این چنین لب و دندانی با چرم خر مصاحب باشد؟» کفشگر گفت: «ما مردم فقیریم و حرفه ما این است. اگر چرم خر به دندان نگیرد نان نیابد که به دندان گیرد.» سؤال کرد که: «هر روز چه مقدار کار کند؟» گفت: «هر روز چهار درم.» شیخ فرمود که: «هر روز هشت درم بدهم، گو او دیگر این کار مکن!» شیخ هر روز برفتی و با اصحاب بر در دکان کفشگر بنشستی، و فارغ‌البال در روی او نظر کردی و اشعار خواندی و گریستی. مدعیان این خبر به سلطان رسانیدند. از ایشان سؤال کرد که: «این پسر را، به شب یا به روز، با خود می‌برد یا نه؟» گفتند: «نه.» گفت: «با وی در دکان خلوتی می‌سازد؟» گفتند: «نه.» دوات و قلم خواست و بنوشت که هر روز پنج دینار دیگر بر وظیفه خادمان شیخ فخرالدین عراقی بیفزایند.[۱]

همان‌طور که گذشت، رهبران لاله‌زاری توجه خاصی به سلطان محمد گنابادی داشتند و چه‌بسیار از تفسیر بیان السعادة مطالبی را نقل کردند. در کتابی که محمدحسن وکیلی نوشته است، همین مسئله دیده می‌شود. وی در تلاش است تا با استناد به کلمات صوفیان فرقه‌ای مانند سلطان محمد گنابادی، کلام خود پیرامون عشق مجازی و شاهدبازی را اثبات کند. به عنوان نمونه، در این کتاب بعد از نقل کلام سلطان محمد گنابادی آمده است:

مرحوم ملاسلطان محمد گنابادی در تفسیر خود بعد از آنکه فصل

۱. همان؛ ص۷۳؛ به نقل از جامی؛ نفحات الأنس، ص۷۰۴.

www.ebnearabi.com

مشبعی در آثار و خصوصیات عشق نفسانی صحبت می‌کند و نتیجه می‌گیرد که عشق به حسان الوجوه فی حد نفسه از خصایص شریفه محسوب می‌شود، عباراتی دارد که دقیق و جالب‌توجه است (نقل عبارت سلطان محمد).[۱]

لازم به ذکر است که این اشخاص مدعی‌اند، عشق مجازی به صورت‌های زیبا و زنان و شاهدبازی با مردان بدون هیچ‌گونه شائبهٔ شهوانی و کوچک‌ترین میل جنسی است و نباید این امور را به لواط، همجنس‌بازی و زنا مرتبط کرد.

حال جای سؤال است که چگونه می‌توان بین عشق نفسانی و شهوانی تفکیک قائل شد و اساساً هنگامی که از تمایل به امردان و زنان زیباچهره سخن به میان می‌آید، چگونه می‌توان نفس را از این امور عاری کرده و صرفاً در دایره و دامنهٔ عشق روحانی و نفسانی باقی ماند و به بیش از آن تجاوز نکرد؟ این اشخاص که مدعی‌اند عشق مجازی و شاهدبازی ره صدساله را یک‌شبه طی کرده و انسان را به مقصد می‌رساند، چگونه می‌توانند مانع از مفسدهٔ این امور شوند؟ آیا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به چنین اعمالی دعوت کرده بودند؟ یا حتی سیره پیروان و اصحاب آن بزرگواران، چنین اعمال و افعالی بوده است؟!

۸. دستورات طریقتی بدعت‌آمیز

هاشم نعلبند و دیگر رهبران جریان لاله‌زاری، عبادت‌های رایج در شریعت

۱. وکیلی، محمدحسن؛ عشق مجازی در آینه شریعت، حکمت و معرفت، ص۶۹.

www.ebnearabi.com

را به طرز عجیب و غریبی تغییر داده و یا در بدعت‌گذاری آشکاری، اموری را به آنها افزوده‌اند که هیچ جایگاهی در دین اسلام ندارد.

به عنوان نمونه، وی نماز جعفر طیار را این‌گونه تغییر داده است:

> دو رکعت از نمازهای شب به طریق صلاة جعفر علیه‌السلام خوانده شود، لکن ذاکر قلب باشد نه لسان. خواه این صلاة را به‌نحو قیام و رکوع و سجود به‌جای آورد و خواه نشسته بدون رکوع و سجود، لکن موقع سجود و رکوع خود را در حال سجده و رکوع ببیند؛ خلاصه آنکه بدون حرکت نشسته هر چهار رکعت به‌جای آورده شود.[۱]

نمونه دیگر، دستور اکید به خلسه و قراردادن ذهن در حالت لافکری است که یکی از رایج‌ترین کارها در تمام فرقه‌های عرفانی دنیا به‌ویژه عرفان‌های شرقی و بودیسم می‌باشد که در مکتب لاله‌زاری از آن به «نعشه روحانی» تعبیر شده است.[۲] آنها برای متمرکزساختن ذهن جهت برخورداری از قدرت‌های نفسانی و روحی و همچنین تقویت قوهٔ خیال مرید، به خلسه دستور می‌دهند.

محمدحسین طهرانی در کتاب مطلع الانوار می‌نویسد:

> دستورالعمل‌های سلوکی حضرت آقای حداد قدس‌سره در سفر سوم:
>
> ۱. خلسه و توجه کامل به‌طوری که هیچ خاطره‌ای عبور نکند، مدت یک ساعت و بیشتر؛
>
> ۲. خلسه به‌قدر امکان، هرچه بیشتر بهتر و ... .
>
> [دستورالعمل‌های حضرت آقای حداد قدس‌سره در سفر پنجم]:
>
> ۱. خلسه یک ساعت؛

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ مطلع انوار، ج۲، ص۱۵۳.

۲. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح دعای ابوحمزه ثمالی، ص۶۵۸.

www.ebnearabi.com

۲. معامله با خدا در هر حال، بدین معنی که با خلق خدا به عنوان معامله با خدا معامله گردد؛ باید متوجه بود که عیال و اولاد و همسایه و شریک و غیرهم همه مظاهر اویند.

محمدحسین طهرانی همچنین در مسئله شرح کیفیت حالات سلوک هاشم نعلبند، به خلسه اشاره دارد و بیشتر اوقات عبادی او را قرارگرفتن در حالت خلسه می‌داند:

کیفیت تهجد حضرت حاج سید هاشم در مدت عمر سپس قدری استراحت می‌کردند و بیدار می‌شدند، به همین طریق چهار رکعت نماز می‌گزاردند و خیلی طول می‌کشید، باز رو به قبله به حال خَلْسه و توجه تام و تمام می‌نشستند تا قریب اذان صبح.[1]

وی همچنین درباره علامه طباطبایی رحمه‌الله می‌نویسد:

حالات استاد در چندین سال آخر عمر بسیار عجیب بوده است، پیوسته متفکر و درهم‌رفته و جمع‌شده به نظر می‌رسیدند؛ و مراقبه ایشان شدید بود و کمتر تنازل می‌نمودند. و تقریباً در سال آخر عمر غالباً حالت خواب و خَلسه غلبه داشت، و چون از خواب برمی‌خاستند فوراً وضو می‌گرفتند و رو به قبله چشم بهم گذارده، می‌نشستند.[2]

خلسه به هدف موت اختیاری هم انجام می‌شود:

او (سید هاشم حداد) تنها شاگردی است که در زمان حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته است؛ بعضی اوقات ساعات موت او تا پنج و شش ساعت طول می‌کشید.[3]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۵۲۴.
۲. همان؛ مهر تابان، ص۱۲۹.
۳. طهرانی، محمدحسین؛ روح مجرد، متن، ص۱۳.

www.ebnearabi.com

مولود نفسانی

از دیگر دستورالعمل‌های عرفانی جهت تقویت قوۀ خیال و در نتیجه تولد مولود نفسانی شخص، این است که وی چهرۀ خود را در خارج از ذهن تصور کند و تا جایی به این کار ادامه دهد که صورت خیالی نزد او مجسم شود. حالت خلسه و لافکری مقدمه‌ای برای رسیدن به تجسم و تجسد صورت مثالی و رسیدن به آن مولود نفسانی است. این مسئله در دیگر طریقت‌های عرفانی نیز وجود دارد؛ چنان‌که درباره مجد الاشراف، یکی از اقطاب مهم فرقه ذهبیه، این‌گونه نوشته‌اند:

> عالم جلیل‌القدر جناب آقای حاج سید علی‌اکبر خویی فرمود: «در زمان جوانی در خوی مشغول تحصیل بودم. پدر من رفیقی داشت به نام ملاعبدالصمد معلم. او پیوسته اوقات خود را صرف ختم‌ها و اوراد و اذکار می‌نمود تا آنکه از شهر هجرت کرد و در بیابان برای خود صومعه‌ای ساخت و به ریاضت پرداخت و ابداً شهر نمی‌آمد و از مردم کناره گرفت.
>
> چند سال بدین منوال گذشت. روزی من با دو نفر از محصلین به قصد تفریح از شهر خارج شدیم. میل کردیم از ملاعبدالصمد خبری بگیریم و ببینیم زحمات و ریاضات، کار او را به کجا رسانیده [است]. در اثنای راه به خاطر ما آمد که چیزی را فراموش کرده‌ایم با خود بیاوریم. یک نفر از ما مراجعت کرد که آن را برداشته، بیاورد. ما دو نفر به طرف صومعه روان شدیم. چون رسیدیم، در زدیم. ناگاه صدای او را از میان حجره شنیدیم که [گفت]: «در را باز کنید، سید علی‌اکبر است با فلان کس». ما تعجب کردیم که چگونه از پشت دیوار ما را دیده و از کجا دانست که ماییم.

www.ebnearabi.com

در را باز کرد و ما داخل شدیم. گفت: «شما سه نفر بودید و در فلان محل یک نفر از شما جدا شد و برگشت که فلان چیز را بیاورد. الان به مدرسه رسید و در اطاق را باز کرد، آن چیز را برداشت، در اطاق را بست و روان شد، از مدرسه خارج گردید.» مانند کسی که او را می‌بیند، پیوسته از او خبر می‌داد. تا آنکه گفت: «از شهر خارج شد و به فلانجا رسید، الان سوره یاسین را شروع کرد تا به فلان محل رسید، سوره را تمام کرد، آمد و آمد، الان به فلان محل رسیده.» تا آنکه گفت: «الان در را می‌کوبد.» صدای کوبیدن در بلند شد. ما از بیان او متحیر ماندیم. در را باز کردند، وارد شد. از او سؤال کردیم، [و او] تمام جزئیاتی را که ملاعبدالصمد گفته بود، به ما خبر داد که در فلان محل سوره یاسین را شروع کردم و در فلان محل ختم کردم. خلاصه تمام مطالب که خبر داده بود به صدق پیوست. بسیار تعجب کردیم که از ریاضت، انسان به چه مقاماتی می‌رسد و این‌گونه از غیب خبر می‌دهد! مدتی با او سخن گفتیم، سؤالاتی نمودیم و جوابی شنیدیم و [همچنان] بر تحیر ما افزوده می‌شد. به هر حال، از نزد او خارج شدیم و پس از گردش، وارد شهر و مدرسه شدیم، اما متحیر بودیم.

چند ماه از این قضیه گذشت. روزی ملاعبدالصمد را در شهر دیدم. تعجب کردم و گفتم: «چه شده، شما را در شهر می‌بینم؟ شما هرگز به شهر نمی‌آمدید و با اهل دنیا آمیزش نداشتید. مقام و مرتبه خود را به کجا رساندید؟» گفت: «خدا لعنت کند شیطان را و خدا لعنت کند مجدالاشراف را. پدر شما گاهی به من می‌گفت: این ریاضت‌ها عاقبت خوشی ندارد، ولی من قبول

www.ebnearabi.com

نمی‌کردم و اکنون توبه کرده‌ام.» گفتم: «برای چه؟ شما که به مقاماتی رسیده بودید!» گفت: «بلی، همه‌روزه مجدالاشراف را در شیراز می‌دیدم و با من سخن می‌گفت و دستوراتی به من می‌داد و [در این ایام] اشخاصی بر من ظاهر می‌شدند و مطالبی را به من می‌گفتند و من پیوسته به اوراد و اذکار مشغول بودم و چیزهایی بر من مکشوف می‌شد. روزی مجدالاشراف به نظر من آمد و گفت: «ملاعبدالصمد! اکنون کامل شده‌ای و به مقاماتی رسیده‌ای. فردا مولود نفسی بر تو ظاهر خواهد شد.» چون فردا شد و من مشغول اوراد بودم، ناگاه دیدم از دهان من طفلی خارج شد و برابر من ایستاد و به من خطاب کرد: «اکنون کامل شدی. منم خدای تو، مرا سجده نما، تا تو را به مقام مجدالاشراف برسانم!» من به شگفت آمدم و به فکر فرو رفتم؛ خدا دیدنی و تصور کردنی نیست، چگونه از دهان من بیرون می‌آید. پس معلوم می‌شود که شیطان است. گفتم: «خدا لعنت کند شیطان را!» ناگاه حال من متغیر شد و غشوه به من روی داد. چون به حال آمدم، فهمیدم تمام این ریاضت‌ها شیطانی بوده. انسان نباید برای چند روز دنیا و ریاست و بزرگی و مرید خواهی، تا ابد خود را دچار عذاب الهی گرداند! لذا توبه کردم و تمام اوضاع را به‌هم زدم. اکنون چیزی در دست ندارم و از خدا خواهانم توبه مرا قبول نماید.»[۱]

محمدحسین طهرانی یکی از دستورات مرادش، هاشم نعلبند (حداد) را

---

۱. ابراهیمی نژاد، از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی، ص۵۹-۶۱.

www.ebnearabi.com

چنین نقل می‌کند:

توجه به صورت خود، به‌طوری که ملکه شود و انسان خود را در خارج ببیند و سپس آنگاه باید توجه به حقیقت شود بدون صورت.[۱]

این دستور طریقتی، نقطه‌مقابل دستور شریعت به تفکر است. سرتاسر متون دینی، دعوت به تعقل و تفکر در مخلوقات باری تعالی می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که در ده‌ها آیه از آیات قرآن کریم عباراتی مانند ﴿اَفَلا یَتَدَبَّرُونَ﴾[۲] و ﴿اَفَلا تَعْقِلُونَ﴾[۳] آمده است. همچنین در روایات، یک ساعت تفکر، برتر از یک سال شب زنده‌داری و تهجد، و عبادت دانسته شده است.[۴]

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ مطلع انوار، ج۲، ص۱۵۶.

۲. سوره نساء، آیه ۸۲.

۳. سوره بقرة، آیه ۴۴.

۴. عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال: تفکر ساعة خیر من عبادة سنة، قال الله: ﴿اِنَّما یَتَذَکَّرُ اُولُوا الْاَلْبابِ﴾» (عیاشی، محمد بن مسعود؛ تفسیر العیاشی، ج۲، ص۲۰۸).

www.ebnearabi.com

فصل نُهُم

تقدیس ابلیس

یکـی از مبانی مهم و مورد اجماع در تصوف، مسـئله تقدیس ابلیس اسـت. صوفیـان حـوزوی نیـز هم‌صـدا بـا دیگـر فرقه‌هـای صوفیانـه، در دسـتهٔ تنزیه و تقدیس‌کننـدگان ابلیـس و شـیاطین شـمرده می‌شـوند و معتقدند کـه ابلیس، نماینـده و کارگزار خداوند می‌باشـد.

محمدحسین طهرانی می‌نویسد:

> شیطان یک مأمور مطیع و فرمانبر خداست که وظیفه وی جداکردن خبیث از طیب است، مانند زنبور عسل گماشته بر در کندو؛ تا زنبورها را تفتیش کند و به آنان که از گیاه بدبو و عفن خورده‌اند راه ندهد و آنها را با نیش خود دونیم کند. شیطان در افعال خود استقلال ندارد.[1]

و اینـک هـم شـیطان یک مأمور خداسـت کـه حکم بـازرس دارد، و نمی‌گـذارد اشـخاص آلـوده و مبتلا بـه غلّ و غـشّ عالـم طبیعت و

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ اللهشناسی، ج ۳، ص ۱۸۸.

www.ebnearabi.com

نفوس اماره، در حرم خداوند قدم گذارند. بازرســی می‌کند، و تفتیش صحیح به‌عمل می‌آورد.[۱]

ایشان در کتاب دیگر خود می‌نویسد:

اگر شیطان نبود تمام قابلیت‌ها و استعدادها در بوتهٔ اجمال و ابهام مختفی می‌ماند. زیرا اگر یک‌سره در عالم دعوت به خیر بود ـ چه از ناحیه شیطان داخل و نفس اماره و چه از ناحیه شیطان خارج و ابلیس لعین ـ دیگر حرکتی به‌سوی کمال نبود، جنبشی به‌سوی اعلی ذروه معرفت حاصل نبود. اگر شیطان نبود خوب و بد نبود، تکلیف و امر و نهی نبود، حرکت و عشق و مجاهده نبود. اگر شیطان نبود، شقاوت و سعادت و دوزخ و جنت نبود. و به‌طور کلی اگر شیطان نبود این جهان با این شگفتی‌ها و بدایع خلقت و جمال دل‌آرای واقعی بشریت نبود؛ تمام عالم مبدل بود به یک سلسله موجودات ثابت و غیرعاشق و غیر متحرک، همچون عالَم فرشتگان.

در این صورت عالم فرشتگان که بود داشت، دیگر مزیتی برای عالم خلقت به‌واسطه عالم ماده و خلقت بشر و ابلیس و سجده ملائکه و تمرد ابلیس و حرکت بشر از اولین نقطه استعداد تا اعلی درجه کمال و تمامیت خویشتن بر فراز فرشتگان نبود. شاید سبب اکملیت و افضلیت و اشرفیت انسان از ملائکه مقرب الهی نیز بدین جهت باشد که مثل شیطانی را خداوند خالق علیم و حکیم در این جهان کثرت و دار اعتبار و تکلیف گماشته است تا تمامیت خلقت بدان تحقق پذیرد.

---

۱. همان؛ معادشناسی، ج۱۰، ص۲۳۵.

www.ebnearabi.com

شیطان از جانب حق متعال مأمور بازرسی و تفتیش است تا افراد آلوده به اختیار خود ـ که باز هم از اختیار خدا جدا نیست بلکه عین اختیار و نفس اختیار اوست ـ و آنان را که راه اعوجاج پیموده‌اند و از عفونت کثرات متعفن شده و قابلیت دخول در حرم امن و حریم امان الهی را ندارند، از افراد خوب و پاک و پاکیزه و طیب جدا سازد و اجازه ندهد یک قدم فراتر نهاده به‌سوی عوالم قرب حق حرکت کنند. و کسانی را که در عالم خلوص پا نهاده و مقرب گشته و عمری را با عشق حق ازل و ابد به سر آورده‌اند یک‌باره راه دهد، تا به آسانی بتوانند در عوالم حضرات به پرواز درآمده و با بوی خوش توحید و عرفان و فنای در ذات حق که بدان معطر گردیده‌اند و از تعفن توجه به کثرات و آلودگی‌های خسته‌کننده و گدازنده و مخرب و مهلک انسانیت عبور کرده‌اند، بدون مانع و رادعی بدان حرم منیع وارد شده و لباس هستی و تعین و تقید خود را ریخته و به خلعت الهی مخلع گشته، به آسایش منتهی شده و لوادار پرچم حمد و لوای توحید در روز قیامت شوند.[۱]

محمدحسین طهرانی با برداشتی ناقص و اشتباه از آیات قرآن کریم، مدعی می‌شود که ابلیس کارگزار و نماینده خداوند بوده و از جانب حق تعالی به شیطان مأموریت داده شده است که انسان‌ها را گمراه کند تا از این طریق مؤمن از کافر تمییز یابد:

بسیار مُعجِب است که قرآن کریم خودش وظیفه اضلال و گمراهی شیطان را که از جانب خداوند بدو عنایت شده است بیان می‌کند

۱. طهرانی، محمدحسین؛ الله‌شناسی، ج۳، ص۱۲۰.

www.ebnearabi.com

... و در سوره اعراف پس از آنکه قضایای خلقت آدم و سجده ملائکه و ابای ابلیس را بیان می‌کند، به او امر به نزول می‌نماید؛ و شیطان مأموریتش به اغوای انسیان را به‌طور کامل شرح می‌دهد.[1]

درحالی‌که براساس آموزه‌های اسلامی، تمام مخلوقات خداوند اعم از جن و انس، با فطرتی حقیقت‌جو و توحیدی خلق شده‌اند و با اختیاری که به آنها داده شده است، عاقبت خیر یا شر خویش را انتخاب می‌کنند. ابلیس نیز همانند دیگران پاک و ظاهر خلق شده بود؛ اما پیروی از هوای نفس باعث تمرد و تکبر او شد و وی را به این درجه از پستی و خباثت کشاند. بنابراین، این دیدگاه که ذات چنین مخلوقاتی از ابتدای خلقت دچار ضلالت و سیاهی‌ست، به‌طور کلی اشتباه است.

محمدحسین طهرانی ادعا می‌کند که اگر ابلیس نبود، انسان‌های گمراه از مؤمنین تشخیص داده نمی‌شدند و وجود ابلیسِ اغواگر برای پیدایش تضاد و جهنم و بهشت ضروری است؛ لذا خداوند به خاطر همین هدف چنین موجودی را خلق کرده است. در پاسخ باید پرسید، خود ابلیس را چه کسی به انحراف کشاند جز نفس او؟ پس این تنها ابلیس نیست که به سوی شهوات و پلیدی‌ها فرا می‌خواند، بلکه نفس انسان نیز چنین دعوتی دارد. ازاین‌رو، با فقدان ابلیس همچنان تمییز انسان مؤمن از کافر ممکن خواهد بود و مردم با تبعیت یا تبعیت‌نکردن از نفس خود، مورد آزمایش الهی قرار خواهند گرفت و با سرکوب آن به کمال می‌رسند. پس ابلیس در این میان، فقط دعوت‌کننده است و انسان را به پیروی از نفس می‌خواند.

---

۱. همان؛ ص۱۲۱.

www.ebnearabi.com

امام باقر علیه‌السلام در روایتی می‌فرمایند:

وَالشَّیطَانَ مُوَکَّلٌ بِشِیعَتِنَا لِأَنَّ سایرَ النَّاسِ قَدْ کَفَوْهُ أَنْفُسَهُم؛

شیاطین تنها به‌دنبال گمراه‌کردن شیعیان هستند؛ زیرا دیگران با نفس سرکش خود گمراه می‌شوند.[۱]

صوفیان ابلیس را عاشق خدا می‌دانند و معتقدند که او به جهت عشق فراوان به حضرت حق از سجده به غیر خدا سرباز زده است؛ درحالی‌که خواست و ارادهٔ شخص عاشق یا مطیع، فانی در اراده و خواست معشوق و مطاع است نه اینکه طبق اراده خود مشی کرده و آن را به عاشقی و اطاعت حواله دهد. عاشق چیزی غیر از معشوق نمی‌خواهد و برخلاف خواست و میل او رفتار نمی‌کند؛ اما ابلیس به مهم‌ترین فرمان الهی عمل نکرد و از سجده به انسان سرباز زد. بنابر نص قرآن کریم، علت تمرد ابلیس عشق نبود، بلکه تکبر ورزید و برای برتری خود به ذات و ماهیت آتشینش قیاس آورد.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛[۲]

پس فرشتگان همه با هم سجده کردند؛ مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد.

همچنین می‌فرماید:

﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾؛[۳]

---

۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، ج۳، ص۱۶۲.

۲. سوره ص، آیات ۷۳ و ۷۴.

۳. سوره ص، آیات ۷۵ و ۷۶.

www.ebnearabi.com

[خدا] فرمود: ای ابلیس! تورا چه چیزی از سجده‌کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم، بازداشت؟ آیا تکبر کردی یا از بلندمرتبه‌گانی؟ شیطان گفت: من از او بهترم، که مرا از آتش (نورانی سرکش) و او را از گل (تیره پست) خلقت کرده‌ای.

سرپیچی از فرمان الهی شرکی جلی و کفری آشکار است. ما وظیفه داریم خداوند متعال را از همان راه‌هایی که خود تعیین کرده است، عبادت کنیم. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

فَقَالَ إِبْلِيسُ: يَا رَبِّ اعْفُنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ وَأَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْكَهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ؛[1]

ابلیس به خداوند گفت: من را از سجده بر آدم معاف بدار تا من هم تورا به‌گونه‌ای عبادت کنم که تاکنون هیچ ملک مقرب و نبی مرسلی عبادت نکرده است؛ اما خداوند فرمود: من به عبادت تو نیازی ندارم، بلکه فقط از همان راهی که خود می‌خواهم مرا پرستش کنید نه از راهی که خودتان اراده می‌کنید!

ابلیس در متون دینی مظهر غرور، تکبر و تفرعن است و همواره از او به عنوان موجودی شرور و مطرود از بارگاه الهی یاد می‌شود. همان‌طور که ابلیس ندای «انا خیر منه» سر داد، برخی صوفیان نیز بارها در کلماتی متکبرانه و مغرورانه به ستایش از نفس خود پرداخته‌اند؛ همان‌طور که ندای انا الحقِ حلاج و سبحانی سبحانی ما اعظم شأنیِ بایزید بسطامی گوش فلک را کر کرده بود. متأسفانه این غفلت بزرگ به عارفان معاصر هم سرایت کرده است؛ همان‌طور

۱. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی، ج۱، ص۴۲.

www.ebnearabi.com

که سید هاشم حداد می‌گوید:

یکی از جملات ما را چهار هزار معجزه پیامبران هم نمی‌تواند تکافی بکند.[۱]

اگر ابلیس کلب معلَّم و عاری از هرگونه شرارت است و تنها مطیع دستورات خدای متعال است، چرا باید توسط امام زمان عَجَّلَ اللهُ تَعالَی فَرَجَهُ الشَّریف کشته شود؟ آیا این قصاص بدون جنایت نیست؟ آیا قاتل شخص بی‌گناه نباید مذمت شود؟ همچنان‌که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

یا وَهْبُ، أَتَحْسَبُ أَنَّهُ یوْمُ یبْعَثُ اللهُ فِیهِ النَّاسَ إِنَّ اللهَ أَنْظَرَهُ إِلَی یوْمِ یبْعَثُ فِیهِ قَائِمَنَا فَإِذَا بَعَثَ اللهُ قَائِمَنَا کَانَ فِي مَسْجِدِ الْکُوفَةِ وَجَاءَ إِبْلِیسُ حَتَّی یجْثُوَبَینَ یدَیهِ عَلَی رُکْبَتَیهِ فَیقُولُ: یا وَیلَهُ مِنْ هَذَا الْیوْمِ، فَیأْخُذُ بِنَاصِیتِهِ فَیضْرِبُ عُنُقَهُ فَذَلِكَ یوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ؛[۲]

ای وهب پنداری که روز رستاخیز مردم است، خدایش مهلت داده تا روزی که قائم ما ظهور کند، و چون قائم ما ظهور کند و در مسجد کوفه باشد ابلیس آید و برابرش زانو زند و گوید ای وای بر من از این روز و قائم او را بگیرد از ناصیه‌اش و گردنش را بزند و این روز وقت معلوم است.

ابلیس از طرف خداوند به انجام کاری مأمور نشده است، بلکه حضرت حق تنها مانع ابلیس و لشکریان او در اغوای بشر نشده است؛ همچنان‌که مانع دیگر ستمگران و ظالمان نمی‌شود. چراکه خداوند با بخشیدن حجت باطنی (عقل)، حجت ظاهری (انبیا و اوصیا) و قوهٔ اختیار به انسان، توانایی انتخاب

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص۳۱۰۷.
۲. محمدباقر، مجلسی؛ بحار الأنوار، ج۶۰، ص۲۵۴.

www.ebnearabi.com

راه ضلالت یا هدایت را به انسان داده است.

همچنین اگر ابلیس در مسیر سعادت قرار دارد، چرا خداوند متعال خطاب به او می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ﴾؛[1]

و حتماً لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.

بنابراین، اگر گمراه‌کردن انسان‌ها توسط ابلیس موجب کمال او و شیاطین است، او اکنون باید کامل‌ترین موجود باشد و مقامی بالاتر از انبیا و رسل داشته باشد؛ زیرا هیچ‌کس به اندازهٔ او راه کمال و سعادت را طی نکرده است.

۱. سوره ص، آیه ۷۸.

www.ebnearabi.com

فصل دهُم
وصی ظاهری و باطنی

صوفیـان معتقدنـد مشـروعیت و مقبولیـت مدعـی قطبیـت در هـر زمـان، مشروط و منوط به وجود حکم جانشینی از خلیفهٔ سابق است و فقدان چنین اجازه‌نامه و وصیتی، قطب را با بحران مشروعیت مواجه ساخته و دعاوی او را باطل می‌سازد. ایـن وصیت‌نامه‌هـا نیز باید «یداً بیَدٍ» و سلسله‌وار به معصوم متصـل شـود؛ چنان‌کـه سلسـلهٔ تصـوف حـوزوی بـه «ملاقلـی جـولا» متصـل می‌شود که ادعا شده با امام عصر عَجَّلَ اللهُ تَعالیٰ فَرَجَهُ الشَّریف در ارتباط بوده است. اما از آنجایی کـه «سـید علـی قاضـی» در وصیت‌نامـه‌ای مکتـوب و مشـهور، «شـیخ عبـاس قوچانی» را به عنوان وصی خود در طریقت معرفی نمود (تا بنابر ادعـای رهروان ایـن مکتـب، رشـته عرفانـی آنهـا بـه دسـت عوام‌النـاس و غیرطـلاب نیفتـد)، فرقه لالـه‌زاری بـا بحـران مشروعیت مواجـه شـد. بـه همیـن خاطـر، در اقدامـی بدعت‌گونـه موضـوع وصیـت ظاهـری و باطنـی را پایه‌گـذاری کـرده و مدعـی شدند که شیخ عباس قوچانی وصی ظاهری و سید هاشم حداد وصی باطنی مرحوم قاضی بوده است.[1]

---

۱. محمدمحسن طهرانی درباره وصی باطنی می‌گوید: اما وصی باطن، آن کسی است

www.ebnearabi.com

نکته قابل تأمل آنکه رهبران لاله‌زاری برای توجیه این بدعت به کلماتی از صوفیان منحرف و شناسنامه‌دار فرقه‌ای همچون فرقه نعمت‌اللهیه استناد کرده‌اند. چنان‌که محمدمحسن طهرانی برای اثبات وصی ظاهری و باطنی در تصوف و نشان دادن سابقهٔ آن، در فصلی از کتاب «اسرار ملکوت» با عنوان «مطالب طرائق الحقائق راجع به وصایت ظاهر و باطن» به کلماتی از نعمت‌اللهیه استناد کرده و می‌نویسد:

و همچنین درباره مسئله وصایت ظاهر و باطن نسبت به حضرت شاه نعمت‌الله ولی رضوان‌الله علیه در کتاب طرائق الحقائق و غیره چنین مذکور است:

«آنگاه آن سرور دودمان امامت، خلفا و درویشان و مخلصان را طلب داشته، منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را به ولد ارشد خود، شاه خلیل‌الله تفویض فرمود ... یک شب قبل از ارتحال به مریدان وصیت فرمود که: نعش مرا غسل داده کفن نموده در مسجد جامع شهر که از بناهای مبارزالدین محمد است، بگذارید. بر من نماز نخواهد گزارد مگر قطب زمان و ولی حق. مریدان به فرموده عمل نموده منتظر بودند کدام امام نماز گزارد. ناگاه سید شمس‌الدین ابراهیم پدر راقم نامه که مستغنی‌الوصف است با سر و صورت خاک‌آلود از بم وارد شده، به نماز آن جناب قیام نمود.

که در باطن خود به کمالات استاد مکمل بوده باشد و دارای معرفت شهودی و قدرت رهبری باطنی و سری باشد، گرچه استاد وی را معرفی نکرده باشد؛ زیرا که خواهی نخواهی او از باطن بر نفوس سیطره دارد و شاگردان را به امر خدا هدایت می‌نماید و به راه و روش آنها نظر می‌کند و می‌رسد (طهرانی، محمدمحسن؛ اسرار ملکوت، ج۲، ص۴۷۶).

www.ebnearabi.com

نعش را مریدان به دوش کشیده به ماهان بردند و در همان موضع که سید شمس‌الدین صلاح دیده بود، دفن کردند.»

محمدمحسن طهرانی بعد از ذکر ماجرای فوق می‌نویسد:

در اینجا نیز مشاهده می‌کنیم که آن جناب، وصی ظاهری داشتند و باطنی که هرکدام از آنها به مهم خود و تکلیف الهی قیام می‌نمودند و این یک مسئله اعتباری و سلیقه‌ای و دل‌بخواهی نیست. چه‌بسا بزرگانی که فردی را در بین اولاد و ارحام و منتسبین خود نیافتند که به او وصیت نمایند، و آن را در خارج از حیطه روابط و تعلقات ظاهری و نَسَبی و خویشاوندی قرار دادند؛ زیرا مسئله چنان‌که گذشت خارج از محدوده اعتبار و تعلقات شخصی و نفسانی است، و کار ولی خدا و عارف بالله بر محوریت حاق واقع و مصلحت حقیقی و الهی دور می‌زند نه بر محوریت ملاکات دنیوی و زدوبندهای متعارف مادی و شیطانی. از باب مثال مرحوم قاضی رضوان‌الله‌علیه به هیچ‌یک از آقازادگان خود وصیت نکردند، و وصی ظاهری خود را مرحوم قوچانی قرار دادند.[۱]

نزاع بی‌امان با برادر جهت تصدی قطبیت

یکی از واضح‌ترین دلایل برای اثبات بطلان و ناکارآمدی مکتب اخلاقی ـ عرفانی لاله‌زاری، نزاع بی‌امان و همیشگی دو فرزند محمدحسین طهرانی بعد از فوت پدر برای جانشینی بود. مدعیان اخلاق و عرفان، تنها بعد از اندک زمانی از فوت پدرشان، چنان بی‌رحمانه به جان یکدیگر افتادند و آبروی ارحام و برادران خود را برای مناصب دنیایی به حراج گذاشتند که در دشمنی با برادر، شهرهٔ عام و خاص گشتند.

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ اسرار ملکوت، ج۲، ص۴۸۹.

www.ebnearabi.com

محمدمحسن طهرانی (برادر کوچک‌تر) در مجلسی که به مناسبت بزرگداشت پدرش گرفته شده بود، به صراحت اعلام کرد که همگان باید از برادرش تبعیت کنند؛ چنان‌که محمدحسین طهرانی در کتاب خود، فرزند بزرگ‌ترش، محمدصادق را وصی خود قرار داده بود و فرزند کوچک‌تر را ناظر وصیت؛[1] اما کمی بعد برای منصب جانشینی با برادر بزرگ‌تر وارد نزاع و درگیری شد. پس از آن، محمد محسن طهرانی نامه‌ای سرگشاده برای برادر فرستاده و ضمن طرح دعاوی، اشکالات و گله‌های بسیار، اَسرار پشت پرده و رازهای مخفی (مانند شریعت‌گریزی، بداخلاقی و اعمال خلاف دین) بسیاری را افشا نمود.

محمدمحسن طهرانی می‌نویسد:

> اینجانب به لحاظ تکلیف شرعی و قانونی نظارت بر وصیت‌نامه علامه والد، رسماً اعلام می‌دارم، کیفیت ادارهٔ جلسات صبح (اعیاد و وفیات) با موازین و مبانی آن مرحوم منطبق نبوده و شرعاً حرام می‌باشد.
>
> آیا قطع ارتباط پدر با فرزند و برادر با برادر و رحم با رحم که بحمدالله اینک با تمام حدت و شدت در بین مریدان و سرسپردگان به جنابعالی وجود دارد از مکتب مرحوم والد است؟
>
> آیا این تهمت‌هایی که نزدیکان شما همچو نقل و نبات به کام افراد واله و شیدا و حیران شما می‌ریزند از مکتب مرحوم والد بوده است؟ آیا لوث‌کردن منبر رسول خدا و آن را به صحنه تصفیه‌حساب شخصی تبدیل‌نمودن از اصول لاینفک عرفان مرحوم والد است؟

---

۱. طهرانی، محمدحسین؛ آیت نور، ص۶۱۹.

www.ebnearabi.com

وی در پایانِ نامه، مکتب برادرش را مکتب «چماق، شتم، تهمت، انحراف، تضییع نفوس، اتلاف استعدادها و ذخایرالهی، تصنع و ظاهرسازی و فرورفتن در امیال نفسانی و در تار تخیلات و اوهام تنیدن» معرفی می‌کند.[۱]

همچنین در جلد سوم از کتاب اسرار ملکوت، به تفصیل رخدادهای مرتبط با نزاع برادر و ادعای وصایت و خلافت او را شرح می‌دهد. وی در جای دیگر ادعا می‌کند که منشأ پیدایش این انحراف، کشف و شهود است که اساس تمامی عرفان‌ها می‌باشد:

> آن خطری که بعد از فوت مرحوم آقا پیدا شد از همینجا پیدا شد و آن انحرافی که پیدا شد و افراد به جادهٔ خلاف کشیده شدند از مکاشفاتی بوده که به‌طور صراحت از مرحوم آقا برای افراد پیغام آورده می‌شد و به هیچ‌وجه قابل تشخیص نبود؛ یعنی به هیچ وجه، کلام دقیق مطلب دقیق و صحبت کاملاً منطبق با واقع و اخبار از غیب! یعنی فرد فرض کنید که اخبار از غیب [می‌داد!] الان فرض کنید که در آن اطاق چند نفر هستند؟ این صاف می‌گفت که چند نفر هستند. وقتی که شخص بیاید این مطلب را بگوید خب مطلب دوم را هم بگوید شما نمی‌پذیرید؟ می‌گویید خب درست است دیگر، یک، دو، سه، چهار، پنج، هفت نفر دارای این خصوصیات و این مسائل. و این از خطرناک‌ترین مطالبی است که البته بنده به او هنوز نپرداخته‌ام.[۲]

---

۱. این نامه در فضای مجازی و سایت‌های منتسب به این فرقه قابل مشاهده است.

۲. طهرانی، محمدمحسن؛ اسرار ملکوت، ص۲۲۹.

www.ebnearabi.com

بخش دوم

نظرات غیرقانونی

www.ebnearabi.com

www.ebnearabi.com

دیدگاه‌های فقهی محمدحسین طهرانی

یکی دیگر از مسائل قابل توجه پیرامون شخصیت محمدحسین طهرانی، بررسی فتاوا و دیدگاه فقهی وی است. او که خود را مجتهد و صاحب فتوا می‌دانست، در تمام مسائل فقهی فتوا داده و مریدان نیز معمولاً از وی تقلید می‌کنند.

اهمیت بررسی فتاوای ایشان از این جهت است که امروزه، شاگردان و پیروان طهرانی در تلاشند تا از جریان تصوف و به‌ویژه محمدحسین طهرانی چهره‌ای آگاه، روشن‌اندیش و امروزی ارائه دهند تا جوانان و مردم آن را راحت‌تر بپذیرند. درحالی‌که دیدگاه‌های فقهی طهرانی برخلاف آنچه ادعا می‌شود، نشان‌دهندهٔ تنگ‌نظری، تقشف، تعصب و ظاهرگرایی شخصیت وی می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که با اولین مظاهر تمدنی و تکنولوژی به مخالفت برخواسته است.

البته ممکن است دلیل صدور این فتاوا توسط محمدحسین طهرانی، طی‌نکردن کامل و درست مراتب اجتهاد و عجله برای صدور فتوا باشد. ایشان مدعی است که تنها در مدت هفت سال تحصیل در حوزه علمیه قم به درجه اجتهاد رسیده است. در کتاب «آیت نور» آمده است:

الحمدلله و له الشکر کارمان در قم تمام شد. من هنگامی که از

www.ebnearabi.com

قـم حرکت کردم بـرای نجف، بعضی از اسـاتید ما نظـر می‌دادند که مـن مجتهدم.[۱]

در هر صورت، مسیر دشوار و طاقت‌فرسای اجتهاد و تمرکز بر فقه که طلاب مستعدِ مرجعیت سال‌ها آن را طی می‌کنند، توسط طهرانی تنها در هفت سال طی شده است. عجیب‌تر اینکه وی تنها با این مقدار تحصیل به مراجع عظام اشکال هم گرفته است. محمدصادق طهرانی آورده است:

مرحـوم علامـه والـد در مسـئله اجتهـاد بسـیار سـخت‌گیری کـرده و می‌فرمودنـد: اجتهـاد اولاً محتـاج تضلّع در علوم مختلف بوده و صرف تحصیـل اصول و فقه در آن کفایت نمی‌کنـد و باید مجتهـد خصوصاً بـه قـرآن کریم و تاریـخ و سـیره معصومیـن کاملاً آگاه باشـد و بـا زبان روایـات و فقه‌الحدیـث انـس بگیـرد و ثانیـاً دارای ملکـه قدسـیه بـوده و از نور آن در استنباط احکام شرعیه استضائه نماید. و لـذا نسبت به برخی از صاحبان فتوا که در منصب مرجعیت بودند، می‌فرمودند: این اشخاص مجتهد نیستند و بسیاری از بزرگان را فقط قریب‌الاجتهاد محسوب می‌کردند.[۲]

چگونه است که محمدحسین طهرانی برخی از مراجع را که عمری در فقه و اصول کار تخصصی کرده‌اند مجتهد نمی‌داند، ولی خودش را طی هفت سال تحصیل در قم مجتهد می‌داند؟! نتیجهٔ این عجله برای صدور فتوا و کسب مقام اجتهاد، خود را در ضعف ادله و مستندات فقهی و نظریات شاذ نشان داده است که در ادامه، چند نمونه از آن ذکر می‌شود:

۱. طهرانی، محمدحسین؛ آیت نور، ص۱۵۳.

۲. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ج۲، ص۱۰۲.

www.ebnearabi.com

۱. استفاده از تلویزیون گناه کبیره است!

محمدصادق طهرانی می‌نویسد:

استفاده از تلویزیون در منزل را مطلقاً منع می‌فرمودند و از خانه بیرون‌بردن آن را از شرایط اولیه سلوک الی الله می‌شمردند و می‌فرمودند ... امروزه تلویزیون مفاسدی دارد که استفاده از آن حرام می‌باشد. تلویزیون مادامی که دارای این مفاسد باشد، جعبه شیطان است... علامه والد پس از انقلاب نیز غالب منافع تلویزیون را حرام و بعضاً از محرمات کبیره موبقه می‌دانستند؛ لذا خرید و فروش آن و استفاده از آن را در غیر ضرورت تحریم می‌فرمودند.

در خدمت علامه والد برای عیادت ایشان به منزلشان رفتیم؛ دو اطاق تودرتوبود که ایشان در اطاق دوم روی تختی خوابیده بودند. مرحوم علامه به محض آنکه وارد اطاق اول شدند، دیدند روبه‌روی ایشان در اطاق دوم تلویزیونی گذاشته شده است، وارد اطاق دوم نشدند و همانجا در کنار در نشستند با اینکه ایشان دایم‌الذکر بوده و به همین علت از تلویزیون استفاده نمی‌کردند و به آن توجه نداشتند. هرچه مرحومه جده ما اصرار کردند که بفرمایید داخل، در این اطاق تشریف بیاورید، فرمودند: من در اطاقی که تلویزیون باشد، پایم را نمی‌گذارم، گفتند آقا تلویزیون خاموش است! باز فرمودند: من در اطاقی که تلویزیون باشد پا نمی‌گذارم. این جدیت ایشان به جهت مفاسد و آثار سوء تلویزیون بود که آن را به آلت حرام تبدیل نموده بود.[1]

---

۱. همان؛ ص۱۱۰ و ۱۱۱.

www.ebnearabi.com

۲. حرمت هرگونه نقاشی و تصویربرداری

محمدصادق طهرانی می‌نویسد:

> کراراً می‌فرمودند: انبیا و اولیا آمده‌اند تا ما را از عالم صورت به عالم معنا سوق دهند و لذا در سیرهٔ رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام ترغیب و تشویق به فن نقاشی و تصویربرداری نمی‌بینیم... علامه والد نیز در میان شاگردان خود کسانی را که توانایی کارهای هنری داشتند از نقاشی منع می‌فرمودند.[1]

۳. مخالفت با تکنولوژی (منع استفاده از رایانه)

محمدحسین طهرانی یکی از سرسخت‌ترین مخالفان رایانه و استفاده از آن در مؤسسه‌ها و مدارس حوزوی بود. درحالی‌که استفاده از رایانه و نرم‌افزارهای مرتبط با علوم دینی، تأثیربسزایی برتعمیق و گسترش مطالعات و تحقیقات حوزهٔ علوم و معارف دینی داشته است؛ اما مدعیان عرفان که همواره فقها و علمای شریعت را به تعصب و قشری‌گرایی متهم می‌کنند، خود در ردیف اول جهالت قرار دارند.

محمدصادق طهرانی در این‌باره نوشته است:

> روزی ایشان فصل مشبعی درباره مفاسد رواج این دستگاه (رایانه) در حوزه‌ها برای صهر مکرمشان جناب حجت‌الاسلام و المسلمین حاج سید محمد سیادت ـ زید عزه ـ صحبت فرموده بودند.
>
> برخی مؤسسات در حوزه علمیه قم تصمیم گرفته‌اند که استفاده از کامپیوتر را ترویج نمایند و به همین جهت برای بنده جهت

---

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ج۲، ص۱۲۴.

www.ebnearabi.com

شرکت در جلسه‌ای در قم دعوتنامه فرستاده‌اند و بلیط رفت و برگشت هواپیما را هم متقبل شده‌اند، ولی بنده شرکت نمی‌کنم، چون این کار به این شکل به مصلحت حوزه نیست و بنیه حوزه را ضعیف می‌کند؛ ولی این کار در حوزه انجام می‌شود و نزد آقایان و بزرگان می‌روند و آن‌قدر از مزایای آن می‌گویند تا ایشان را متقاعد کنند و بعد هم کار را به اسم آقایان تمام می‌کنند... کامپیوتر سبب می‌شود که عمق و درایت از حوزه رخت بربندد.[۱]

۴. مخالفت با مظاهر اصیل هویت ملی و فرهنگی ایرانیان (لزوم تغییر زبان مادری از فارسی به عربی)

محمدحسین طهرانی تعصب شدیدی نسبت به زبان و ادبیات عربی داشت و همواره نسبت به تغییر زبان مادری ایرانیان از فارسی به عربی تأکید داشت. درحالی‌که اولین قدم برای متلاشی‌ساختن هویت و فرهنگ یک سرزمین، گرفتن زبان مادری آنهاست. زبان فارسی در طول تاریخ یکی از مهم‌ترین وزنه‌های فرهنگی ایرانیان بوده و نقشی اساسی در حراست از هویت و ملیت مردمان ایران‌زمین و حفظ یکپارچگی این سرزمین داشته است.

محمدصادق طهرانی می‌نویسد:

همیشه (محمدحسین طهرانی) می‌فرمودند: باید زبان مادری همه مسلمانان زبان عربی باشد ... وقتی می‌دانیم زبان عربی قوی‌تر و استوارتر و شیرین‌تر و جذاب‌تر از زبان فارسی است و علاوه از جهت گسترش لغات ادبی، طبی، جغرافیایی، داروسازی و حتی اصطلاحات فیزیکی و شیمیایی غنی است و ما را مانند لسان

---

۱. همان؛ ص۱۲۴.

www.ebnearabi.com

فارسی نیازمند به اصطلاحات لغات اجنبی نمی‌کند و یک ریشه از لغات لاتینی و یا مشتق از آن را به عنوان اسم در زبان ما وارد نمی‌کند، و زبان قرآن کریم است که دین ما و آیین ما بدان منوط است، چرا از اول، زبان مادری خود را عربی نکنیم و به فرزندان خود از کودکی عربی نیاموزیم!

محمدحسین طهرانی حتی راضی نمی‌شود که زبان عربی در کنار زبان فارسی یاد گرفته شود، بلکه معتقد بود که زبان عربی باید زبان مادری و اصیل قرار بگیرد. وی برای این باور خود چنین استدلال می‌کند:

اگر ما زبان فارسی را حفظ کنیم و زبان عربی را هم یاد بگیریم، وسعت اطلاعات ما همین مقدار است که در این ازمنه گذشته داشته‌ایم و این چند عیب دارد... .[1]

۵. ورزش، مسابقات ورزشی و فیلم

محمدحسین طهرانی نسبت به ورزش و مسابقه‌های ورزشی و همچنین دنبال‌کردن این مسابقات از رادیو و تلویزیون، تماشای فیلم‌های سینمایی و یا حتی خواندن روزنامه و شنیدن اخبار از تلویزیون و بسیاری از سرگرمی‌های مشروع و رایج در جوامع بشری دیدگاهی منفی داشته است. وی معتقد است که بسیاری از انواع ورزش‌ها مانند: فوتبال و... ابزار استعمارگران برای سست‌کردن مغز توده‌ها و مشغول‌ساختن مردم به امور لهو و لعب است.

محمدصادق طهرانی می‌نویسد:

بسیاری از چیزهایی که امروزه به نام ورزش در جوامع اسلامی و

---

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ج۲، ص۱۲۴.

www.ebnearabi.com

غیراسلامی مطرح است، در حقیقت ورزش نیست لهو و لعب و غفلت و بطالت است که استعمارگران آن را به نام ورزش جا زده‌اند و به این وسیله، عمر افراد را هدر داده، آنان را از امور مهم و اساسی غافل می‌سازند.[1]

محمدحسین طهرانی می‌گوید:

جوانان فداکار و مؤمن و متعهد و تربیت‌شده و اسلام و تشیع چشیده ما، پس از انقلاب باید چنین بوده باشند تا ان‌شاءالله تعالی ثمرات حق و حقیقت و واقع و واقعیت در آنها بروز کند و هر لحظه گامی در صبر و شکیبایی و تحمل رنج و خشن‌پوشی و جشب‌نوشی به جلو برداند تا به مقصد اسنی و ذروه اعلی نایل آیند؛ وگرنه با مسابقات ورزشی و سرگرم‌شدن به مسائل جنبی و تماشای صحنه‌های تلویزیون و استماع اخبار مفصله رادیویی و خواندن صفحات عریض و طویل روزنامه و مجلات درباره ورزش و تمجید و تحمید از آن، کاری ساخته نیست و جز انعطاف افکار و اندیشه‌ها از محور اصلی و تمرکز به مبدأ درد و راه درمان، به این امور فرعیه که جز تماشاگری نیست، ثمری ندارد و جز باطل‌کردن ثمرهٔ انقلاب که ازدیاد رشادات و دلاوری می‌باشد، بهره‌ای نمی‌زاید و هیچ نتیجه‌ای عاید و واصل نخواهد شد.[2]

۶. تریبون، لباس نیروی انتظامی و قالیچه مورب

محمدمحسن طهرانی می‌نویسد:

خود ایشان وقتی وارد منزلی می‌شدند و می‌دیدند قالیچه‌ای در میان

---

۱. همان؛ ص۳۱۴.

۲. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ج۲، ص۱۲۴.

www.ebnearabi.com

اطاق به شکل مورب انداخته شده، اگر صاحبخانه از آشنایان بود گاهی خم می‌شدند و آن را صاف کرده و می‌فرمودند آقا این سنت کفار است، یادبود صلیب است! ایشان پوشیدن لباس کفار را برای مسلمین حرام دانسته و نسبت به لباس‌هایی که نماد کفار است، چون کلاه‌های فرنگی همین حساسیت را داشتند؛ حتی لباس‌های متداول نیروهای نظامی و انتظامی و نشان‌های ایشان را از مصادیق فرهنگ کفر دانسته و می‌فرمودند: باید پس از انقلاب این لباس‌ها و نشانه‌ها همه منطبق بر موازین اسلامی گردد.

یکی از این نمادها تریبون است، مرحوم علامه والد استفاده از تریبون را به‌شدت منع کرده و به‌جای آن ترغیب به استفاده از منبر می‌فرمودند!... در اسلام تریبون وجود ندارد، منبر است که به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله ساخته شد از چوب اصل از غابات مدینه که بسیار محکم و سبک بوده است.[۱]

۷. تغییر ماه، سال و ساعت‌های مسلمین

محمدحسین طهرانی درباره لزوم تغییر ماه و سال شمسی و تغییر ساعت‌های رایج می‌نویسد:

از دیگر نکاتی که متذکر می‌شدند، رعایت سال، ماه و ساعت اسلامی و کنار گذاشتن سال‌های مجوسی و میلادی و ساعت غربی بود. ماه‌های قمری را به شمسی تبدیل‌کردن نسیء است؛ یعنی تأخیرانداختن اعمال از زمان مقرر خود و این همان است که در قرآن کریم آن را موجب زیادی کفر به‌شمار آورده است. تاریخ شمسی را

۱. همان؛ ص۳۴۸-۳۵۱.

www.ebnearabi.com

رسـمی قراردادن خلاف نص قرآن و خلاف سـنت نبوی و سـیره ائمه طاهرین و علمای اسلام، بلکه خلاف منهج راستین تمام مسلمانان اسـت و موجب تفکیک دین از سیاسـت و موجب تعطیل کتاب‌ها و تواریخ نوشته شده و... می‌شود.[۱]

باید ساعت‌ها را غروب کوک نمود، یعنی در وقت غروب آفتاب آن را سر ساعت دوازده قرار داد و عقربه‌های آن را روی هم نهاد. بنابراین هر ساعتی که بگذرد می‌دانیم چقدر از شب ما سپری شده است ساعت دو، یعنی دو ساعت از شب گذشته و ساعت پنج، یعنی پنج ساعت از شب گذشته و طلوع آفتاب هم متغیر است.[۲]

۱. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ج۲، ص۳۶۷ و طهرانی، محمدحسین؛ امام‌شناسی، ج۶، ص۱۶۸.
۲. طهرانی، محمدصادق؛ نور مجرد، ج۲، ص۳۹۴.

www.ebnearabi.com

بخش سوم

آسیب‌شناسی مکتب لاله‌زاری

www.ebnearabi.com

www.ebnearabi.com

اهمیت آسیب‌شناسی و مواجهۀ انتقادی با جریان لاله‌زاری را باید در موارد زیر یافت:

۱. مریدپروری

جریان لاله‌زاری در سراسر کشور شبکۀ گسترده‌ای از مریدان و تابعان بی‌چون‌وچرا را ایجاد کرده است. مریدانی که با تحریف آموزۀ ولایت و امامت شیعی، ذوب در ولایت مرشدان خود گشته و «کالمیت بین یدی الغسّال» خود را در اختیار شیوخ طریقت گذاشته و هرگونه اراده و میل خود را در خواست مشایخ فرقه خود می‌دانند. این اشخاص به لحاظ امنیتی، سیاسی، فرهنگی و... قابلیت خطرها و پیدایش انحراف‌های بسیاری را در خود ایجاد کرده‌اند. چنان‌که هر از گاهی اخبار فتنه‌های امنیتی و اغتشاشات اجتماعی جریانات مشابهی[1] مانند صوفیان فرقۀ گنابادی به گوش می‌رسد که برای لبیک به ندای شیخ خود، با اسلحۀ سرد و گرم به خیابان‌ها آمده و به مردم بی‌گناه هجوم می‌برند و بسیاری از مأموران نیروی انتظامی را هم تا کنون به شهادت

---

۱. از جمله واقعه «مسجد قبا» شیراز و درگیری مریدان آقای علی‌محمد دستغیب با مردم.

www.ebnearabi.com

رسانده‌اند. این مسئله و مانند آن، همگی از روحیهٔ مریدپروری مشایخ فرقه و پرورش انسان‌های تابع و تسلیم محض نشأت می‌گیرد. رهبران صوفیه چنان برذهن افراد کار می‌کنند که برای صیانت و حفاظت از شیوخ خود جان، مال و آبروی خویش را تقدیم می‌کنند.[۱]

۲. مقابله با فقها و رهبران شریعت

فرقهٔ لاله‌زاری همچون دیگر فرقه‌های صوفیه، مکتبی طریقت‌محور است. شاخصه مهم طریقت‌های عرفانی، مقابله آشکار و موضع‌گیری‌های انتقادی در برابر احکام فقهی و رهبران شریعت اسلام (فقها و مراجع) است. ازاین‌رو، مریدان جریان لاله‌زاری به پیروی از رهبران خویش، با اهانت‌های سخیف و مذمت‌های پیوسته‌ای که به علمای مذهب تشیع نثار می‌کنند، آسیبی مهم و خطری بالفعل برای حوزه‌های علمیه و نهاد فقاهت و مرجعیت به حساب می‌آیند. رهبران این جریان علاوه برتکیه‌زدن برکرسی ارشاد معنوی و اخلاقی جامعه، به نهاد مرجعیت نیز دست‌درازی و نفوذ کرده و خود را در جایگاه مرجع تقلید گماشته‌اند و با تمسخر آرای فقهی و سلوک عملی دیگر مراجع تقلید، به عدم شایستگی آنها برای تصدی این مقام تصریح می‌کنند. به همین خاطر، مریدان لاله‌زاریه نه در مسائل فقهی و شرعی و نه در مسائل اعتقادی و عرفانی نباید به غیراز مرشدان خود رجوع کنند و به‌طور کامل باید به خدمت اساتید خود درآیند.

به عنوان نمونه، یکی از فتاوای مشهور علمای امامیه که در باب نجاسات از کتاب «عروة الوثقی» مرحوم آیت‌الله سید کاظم یزدی بیان شده است، کفر

---

۱. ر.ک: همین نوشتار، ولایت نوعیه در مکتب لاله‌زاری و تسلیم‌شدن نزد قطب و تبعیت محض از او.

www.ebnearabi.com

و نجاست قائلان به وحدت وجود و ملتزمان به لوازم آن است. محمدمحسن طهرانی، با تمسخر فتاوای مراجع تقلید شیعه مبنی بر نجاست قائلان به وحدت وجود، این‌گونه زبان به توبیخ آنها چرخانده و آن پیشوایان دینی را به عدم صلاحیت علمی و تقوای عملی متهم می‌سازد:

بعضی از صاحب رساله‌های عملیه بدون هیچ واجدیتی علمی و فنی فتوا بر نجاست قائلین به وحدت وجود می‌دهند ـ نعوذ بالله ـ و رمیاً بالغیب موجب عواقب خطیر و هتک أعراض و نفوس می‌گردند؛ و این نیست جز عدم رعایت احتیاط و تثبّت و تأمل نسبت به اموری که از آن اطلاعی ندارند.[۱] ... غافل از اینکه با ابراز این فتاوا، موقعیت علمی و میزان معرفت خویش را بیشتر برای افراد و جامعه رو کرده‌اند و فقدان بصیرت و بینش خود را در این مسائل فنی و تخصصی به‌وضوح اعلان نموده‌اند.[۲]

حقیر با تألیف رساله‌ای فقهیه درباره طهارت ذاتی مطلق انسان، دیگر هراس از تکفیر و حکم به نجاست قائلین به وحدت وجود از جانب این فقیهان ندارم؛ زیرا این تألیف به اثبات رسانده است که انسان مطلقاً قابلیت نجاست ذاتی را ندارد و از دایره نجاسات خارج می‌باشد، حال هر حکم و فتوایی که می‌خواهید بدهید، بدهید.[۳]

---

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ اسرار ملکوت، ج۲، ص۳۹۶.
۲. طهرانی، محمدمحسن؛ افق وحی، ص۵۹۷.
۳. همان؛ ص۶۴۶. بنده یک رساله‌ای در طهارت انسان نوشتم هیچ‌کس نجس نیست؛ حالا هرچی می‌خواهید به من بگویید بگویید نجس است یا طاهر است؛ ما رساله‌مان را نوشتیم و گفتیم آقاجان نه گبر نجس است نه یهودی نجس است نه کمونیسم نجس است؛ هیچ کسی در این دنیا نجس نیست. از این نظر خیالتان

www.ebnearabi.com

مریدانِ فرقه لاله‌زاری در راستای اهانت به رهبران شریعت، تنها مرشدان خود را به عنوان فقیهی صاحب فتوا و مرجع تقلید می‌شناسند؛ به‌طوری که حتی لقب «آیت‌الله» و «علامه» را که در سنت حوزوی معرّف مرتبه والای علم و اجتهاد یک فقیه است از دیگر فقیهان سلب کرده و بیان چنین عنوان‌هایی را فقط برای رهبران طریقت خویش جایز می‌دانند. با این استدلال که محمدحسین طهرانی، مدعی شده طی مکاشفه‌ای این لقب‌ها فقط برای او نازل شده است. وی می‌گوید:

> در خواب دیدم که به من فرمودند که فلانی! این عبارتی که شما در این کتاب نوشته‌اید «حضرت علامه آیت‌الله» این اختصاص به شخص شما دارد و کس دیگری حق نوشتن حضرت علامه آیت‌الله را ندارد؛ اما بعضی از بستگان درصدد جلوگیری از انتشار این اسم هستند، شما این را (به آن اقوام خود) تذکر بدهید![1]

رهبران این جریان تنها به نکوهش مراجع عظام و فقهای بزرگوار شیعه بسنده نکرده‌اند، بلکه انبیا و اوصیای الهی را نیز دونِ مرتبه خود می‌دانند. ایشان حوزه تبلیغی آنها را مربوط به عوام‌الناس و در حیطهٔ ظواهر و پوستهٔ دین دانسته و فعالیت خود و دیگر اولیای صوفیه را مربوط به عالم باطن و دستگیری از

راحت، بروید سراغ یک چیز دیگر. وحدت وجودی استفتا می‌فرمایند اگر وحدت وجود کافرند بابا تو وحدت را نمی‌فهمی با هی هویج می‌نویسند با هی حوله می‌نویسند. اینکه من می‌گویم دروغ نمی‌گویم. بودم با افرادی که فتوا به نجاست دادند و اصلاً وحدت وجود را نفهمیده بودند و با آنها صحبت کردم از خودم نمی‌گویم جداً نمی‌فهمند با های حوله است یا هویج. همین‌جوری نجس است بله اینها کافرند (همان؛ متن جلسات شرح حکمت متعالیه، ج۱۹، ص۵۳۶).

۱. طهرانی، محمدمحسن؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص۳۰۰.

www.ebnearabi.com

خاص‌الخواص معرفی می‌کنند؛ لذا برای معجزه‌های انبیا در برابر کاری که خود می‌کنند پشیزی ارزش قائل نشده و با صراحت می‌گویند:

ایشان (حداد) می‌فرمایند: مطالبی را که ما در اختیار رفقایمان قرار می‌دهیم چهار هزار معجزه انبیا به گَردش نمی‌رسد.[1] یکی از جملات ما را چهار هزار معجزه پیامبران هم نمی‌تواند تکافی بکند.[2]

لاله‌زاری‌ها، بعد از اندک‌زمانی تلمذ و مدت کوتاهی سلوک نزد استاد، ندای «انا الحق و سبحانی سبحانی و سلونی قبل ان تفقدونی» سر داده و ادعاهای گزاف و محیرالعقولی را برای خویشتن مطرح می‌سازند. آنها به‌روشنی انبیا و معصومین علیهم‌السلام و به‌تبع آنها، مراجع تقلید را نیز به نادانی، جهل و قصور در معرفت‌الله متهم می‌نمایند؛ چنان‌که محمدحسن وکیلی، از رهبران این جریان در شهر مشهد مقدس، انبیای بزرگی مانند حضرت هارون علیه‌السلام را به جهل و غفلت متهم نموده و با جسارت تمام می‌نویسد:

توضیح اینکه جدای از آنکه هارون در نهی از گوساله‌پرستی کوتاهی

---

۱. همان؛ ص۳۹۰۰. در جای دیگر می‌گوید: ولی ببینید ایشان (هاشم نعبلند) چه می‌گویند؟ آن وقت ببینید آیا معجزه پیغمبران به این می‌رسد؟ ... آیا شق‌القمر پیغمبر می‌تواند در انسان این اثر را به وجود بیاورد که این حرف آقای حداد به وجود آورد؟ ما از شق‌القمر چه می‌بینیم؟ خب پیغمبر آمد و شق‌القمر کرد معلوم می‌شود هیچ ارتباطی به ما ندارد، یعنی یک پیغمبری است یک قدرتی دارد یک قوه‌ای دارد ماه را دو نصف کرد... آنهایی که دیدند امیرالمؤمنین خورشید را نگه داشت و برگرداند و در آنجا نگه داشت چه گیرشان آمد؟ ... ولی این کلام مرحوم حداد، کلام این بزرگ، چه تغییر جوهری می‌تواند در نفس ایجاد کند؟ این عمل است. لذا می‌فرماید یکی از جملات ما را چهار هزار معجزه پیامبران هم نمی‌تواند تکافی بکند (همان؛ متن جلسات شرح دعای ابوحمزه ثمالی، ص۱۷۳۶).

۲. همان؛ ص۱۷۳۶.

www.ebnearabi.com

کرده‌انـد یـا نکرده‌انـد، مسـئله دیگـری مطـرح بـوده و آن ناراحتـی و اضطـراب و قلـق نفـس هـارون در ایـن مسـئله بـوده اسـت ... یعنـی غافـل از ایـن حقیقـت بوده‌انـد کـه حتمـاً در پدیدآمـدن ایـن امـر حکمتـی در کار بوده اسـت ... از توجه به توحیـد افعالـی و عبودیت تکوینـی همـه موجـودات غافـل گردیـده بودنـد و در آن حـال متفطـن نبودنـد کـه خـود ایـن حادثـه و پیشـامد خـود نیـز در نهایت در تحت اراده الهـی اسـت ... حضـرت هـارون غافـل از ایـن بـوده کـه عالـم همـه تجلـی خداونـد اسـت.[1]

۳. تشدید انحرافات در نسل‌های بعد

مکتـب لالـه‌زاری در هـر نسـلی، عقایـد و اعمـال صوفیانـه خـود را بـدون پرده‌پوشـی و بـا صراحـت بیشـتر و شـدت افزون‌تـری در بدنـهٔ جامعـه تزریـق می‌کنـد (به‌خصـوص در ایـن عصـر کـه بـا گسـترش وسـایل ارتبـاط جمعی و پیدایـش شـبکه‌های مجـازی و اینترنتـی، ایـن آموزه‌هـا به‌وفـور و بـا سـرعت زیـادی در سـایت‌های وابسـته بـه آنهـا منتشـر شـده و در میـان مـردم پخـش می‌شـود). به عنوان مثـال، یکی از اعتقادات رهبران این جریان، اهمیت سـرور و شـادمانی در ایـام عزاداری سـید الشـهدا علیه‌السلام و دیگر امامان و بـزرگان مذهب تشـیع اسـت. این مسـئله در نسـل‌های پیشـینِ این فرقه، تنها به نقل داسـتانی از محمدحسـین طهرانـی در کتاب «روح مجرد» مبنی بر مسـرت و خوشـحالی اسـتادش، هاشـم نعلبند، در روز عاشـورا خلاصه می‌شـد[2] که در نهایت، گریه

۱. وکیلی، محمدحسن؛ تحریف‌های تفکیکیان پیرامون حکمت و عرفان، دفتر اول، ص۵۸.

۲. در دهـه عاشـورا حضـرت آقای حداد بسـیار گریه می‌کردنـد، ولی همه‌اش گریه شـوق بود. (طهرانـی، محمدحسـین؛ روح مجرد، ص۸۰).

www.ebnearabi.com

و عزاداری در مصیبت‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام را به شیعیان جاهل و ناقص نسبت داده و بیان داشته:

سایر افراد که در عالم کثرت گرفتارند و از نفس بیرون نیامده‌اند، حتماً باید گریه و عزاداری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی کنند، تا بدین طریق راه را طی کنند و بدان مقصد عالی نایل آیند... .[۱]

درحالی‌که امروزه رهبران این فرقه همین اعتقاد را به صورت افراطی‌تر مطرح می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که محمدمحسن طهرانی، فرزند آقای لاله‌زاری به صراحت بیان می‌کند که «برگزاری مجالس و مراسم عقد ازدواج در شب عاشورا هیچ اشکالی ندارد»[۲] و یا محمدحسن وکیلی، از شاگردان مکتب محمدصادق طهرانی (فرزند لاله‌زاری) در اهمیت و لزوم خوشحالی و شادمانی در روز عاشورا مقاله‌ای مبسوط با عنوان «عاشورا روز حزن یا سرور سیدالشهدا علیه‌السلام» نگاشته و هرترو خشکی را به‌هم بافته و ضمن تحریف آشکار برخی واژگان زیارت‌نامه‌ها، در نهایت به صراحت می‌گوید:

روز عاشورا روز سرور شهدای کربلا و اهل‌بیت علیهم‌السلام است و کسانی که به سرور و شادمانی آن بزرگواران به خاطر لقای خدا توجه می‌کنند مقامشان بالاتر است. چون شهادت در راه خدا برای حضرت قاسم شیرین بوده، بنابراین باید در شهادت و مصیبت‌های سیدالشهدا و اهل بیت ایشان علیه‌السلام نیز مسرور باشیم.[۳]

---

۱. همان؛ ص۸۶.

۲. همان؛ متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ص۳۱۲۳.

۳. برگرفته از مقاله «عاشورا روز حزن یا سرور سیدالشهدا علیه‌السلام» در سایت عرفان و حکمت: https://b2n.ir/n25993

www.ebnearabi.com

همچنین در دیگر اعتقادات صوفیانهٔ مکتب لاله‌زاری مانند وحدت وجود و موجود، ولایت نوعیه اقطاب و بحث شطح و شاهد بازی نیز؛ مسئله به همین صورت است و تمامی این آموزه‌ها با شدت بیشتری در تیراژی وسیع‌تر در فضای حقیقی و مجازی پخش می‌شود.

www.ebnearabi.com

فهرست منابع

۱. ابراهیمی نژاد، محمد هادی، از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی، دلیل ما، قم، ۱۳۹۲ش.

۲. ابن‌عربی، محیی‌الدین، الفتوحات المکیة (عثمان یحیی)، تصحیح عثمان یحیی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۹۴م.

۳. ابن‌مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر (لابن المشهدی)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

۴. بحرالعلوم، محمدمهدی بن مرتضی، رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، شرح حسینی طهرانی، سید محمدحسین، علامه طباطبایی، مشهد مقدس، چاپ چهارم، ۱۴۱۸ق.

۵. بقلی شیرازی، روزبهان، عبهر العاشقین، انتشارات منوچهری، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶ش.

۶. بلخی، جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی)، مثنوی معنوی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، بی‌جا، بی‌تا.

۷. جامی، عبدالرحمن، نفحات الأنس، مطبعة لیسی، کلکته، ۱۸۵۸م.

۸. جندی، مؤیدالدین، شرح فصوص الحکم، بوستان کتاب، قم، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.

۹. (حسینی) طهرانی، سید محمدحسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، علامه طباطبایی، مشهد مقدس، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.

۱۰. ـــــــــــــ، نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم

www.ebnearabi.com

سروش، مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، تهران، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.

۱۱. ــــــــــــ، مهر تابناک، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، ۱۴۳۴ق.

۱۲. ــــــــــــ، مهر تابان، یادنامه و مصاحبات تلمیذ و عالم ربانی علامه سید محمدحسین طباطبایی تبریزی، نور ملکوت قرآن، مشهد مقدس، چاپ هشتم، ۱۴۲۶ق.

۱۳. ــــــــــــ، مطلع انوار، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۹ش.

۱۴. ــــــــــــ، معادشناسی، نور ملکوت قرآن، مشهد مقدس، چاپ یازدهم، ۱۴۲۳ق.

۱۵. ــــــــــــ، امام‌شناسی، علامه طباطبایی، مشهد مقدس، چاپ چهارم، بی‌تا.

۱۶. ــــــــــــ، الله‌شناسی، علامه طباطبایی، مشهد مقدس، چاپ چهارم، ۱۴۲۶ق.

۱۷. ــــــــــــ، روح مجرد، یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حداد، علامه طباطبایی، مشهد مقدس، چاپ نهم، ۱۴۲۷ق.

۱۸. ــــــــــــ، توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین: حاج سید احمد کربلایی و حاج شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی)، علامه طباطبایی، مشهد مقدس، چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.

۱۹. ــــــــــــ، روح مجرد، یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حداد، علامه طباطبایی، مشهد مقدس، چاپ نهم، ۱۴۲۷ق.

۲۰. (حسینی) طهرانی، سید محمدمحسن، اسرار ملکوت، مکتب وحی، تهران، چاپ دوم، ۱۴۳۴ق.

۲۱. ــــــــــــ، فقاهت در تشیع، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، ۱۴۳۸ق.

۲۲. ــــــــــــ، ترجمه صلاة جمعه؛ رساله‌ای فقهی در وجوب عینی و تعیینی نماز جمعه، بی‌نا، بی‌جا، چاپ اول، بی‌تا.

www.ebnearabi.com

۲۳. ـــــــــــــ، درس خارج فقه حج، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.

۲۴. ـــــــــــــ، متن جلسات مبانی سیر و سلوک الی الله، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.

۲۵. ـــــــــــــ، حریم قدس، مکتب وحی، تهران، چاپ دوم، ۱۴۳۷ق.

۲۶. ـــــــــــــ، جبر و اختیار، قضا و قدر، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.

۲۷. ـــــــــــــ، عنوان بصری، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، ۱۴۳۴ق.

۲۸. ـــــــــــــ، نفحات انس، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، ۱۴۳۷ق.

۲۹. ـــــــــــــ، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.

۳۰. ـــــــــــــ، افق وحی، مکتب وحی، تهران، چاپ دوم، ۱۴۳۵ق.

۳۱. ـــــــــــــ، مجموعه پرسش و پاسخ، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.

۳۲. ـــــــــــــ، اسرار ملکوت، مکتب وحی، تهران، چاپ دوم، ۱۴۳۴ق.

۳۳. ـــــــــــــ، متن جلسات شرح دعای ابوحمزه ثمالی، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.

۳۴. ـــــــــــــ، متن جلسات شرح اسفار اربعه، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.

۳۵. ـــــــــــــ، گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، ۱۴۳۲ق.

۳۶. ـــــــــــــ، متن جلسات اعیاد و وفیات، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.

۳۷. ـــــــــــــ، متن جلسات پرسش و پاسخ، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.

www.ebnearabi.com

۳۸. ــــــــــــــــ، متن جلسات ولایت تکوینی، مکتب وحی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.

۳۹. حسینی طهرانی، سید محمدصادق، نور مجرد، علامه طباطبایی، تهران، چاپ اول، بی‌تا.

۴۰. فکری، حمزه؛ شوقیان، محمدرضا، عشق مجازی در آینه شریعت، حکمت و معرفت، تحریر دروس آقای حسن وکیلی، مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام نور، چاپ اول، ۱۳۹۴ش.

۴۱. قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، مصحح: سید جلال‌الدین آشتیانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.

۴۲. گنابادی، محمد، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.

۴۳. گیلانی، عبدالقادر، ترجمه فارسی الغنیة لطالبی طریق الحق، حافظ ابرو، آراس، چاپ اول، ۱۳۹۴ش.

۴۴هاشمی خراسانی، حجت، دوازده امام حکیم خواجه نصیرالدین طوسی (ره) و مناقب محی‌الدین عربی (ره) و اذکار و اوراد حجت هاشمی خراسانی، وحید نگار، مشهد ۱۳۸۳ش.

۴۵. هجویری، ابوالحسن علی، کشف المحجوب، طهوری، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۵ش.